

هفته نامه

# جاده ابریشم

یادنامه ای یادرفنگان

سال هشتم • شماره ۲۰۲ • شنبه • ۲۷ اسد ۱۴۰۳ • ۱۷ آگست ۲۰۲۴

# سرکوب

## سه سال

بررسی وضعیت مخالفان سیاسی  
گروه تروریستی طالبان، در سومین سال روز  
سقوط جمهوریت

مطالب:

❁ تابوتی بر شانه‌های هیچ کسی (تحلیل)

❁ شکستن انزوای طالبان باید مجازات در پی داشته باشد  
گفت‌وگوی اختصاصی هفته‌نامه‌ی «جاده ابریشم» با پروفسور کریستیان ریدر، طراح پروژه، پژوهشگر، استاد بازنشسته انتقال هنر و دانش در دانشگاه هنرهای کاربردی وین و از بنیان‌گذاران روند وینا.

❁ **Breaking the isolation of the Taliban should be punished**

An exclusive interview of the «Silk Way weekly» with Professor Christian Reder, project designer, researcher, retired professor of art and knowledge transfer at the Vienna University of Applied Arts and one of the founders of the Vienna Process.

❁ **خاطره و تاریخ**

(یادداشتی درباره کتاب «سال‌های پرتلاطم؛ علی محمد زهما و خاطرات افغانستان» اثر پروفسور کریستیان ریدر)

❁ **در مرحله‌ی تحلیل بهترین سیستم سیاسی برای**

**افغانستان هستیم**

گفت‌وگوی اختصاصی هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم با ولفگانگ پتریش، رئیس مؤسسه‌ی امور بین‌الملل اتریش و یکی از بنیان‌گذاران روند وینا

❁ **We are in the initial phase of analyzing the best possible political system for Afghanistan**

An exclusive interview of the «Silk Way Weekly» with Wolfgang Petritsch, President of Austrian Institute for International Affairs and one of the founders of the Vienna Process.

❁ **روند وینا راهی برای گفت‌وگوی سیاسی با طالبان**

**نمی‌بیند**

(گفت‌وگو با آقای نور صفا و خانم ضیاء گل سلجوقی، بنیانگذاران روند-وینا)

❁ **The Vienna process does not see a way for a political dialogue with the Taliban**





# سرکوب سه سال

بررسی وضعیت مخالفان سیاسی گروه تروریستی طالبان،  
در سومین سال روز سقوط جمهوریت

بحث و انتقاد وجود ندارد. طالبان اگر منتقدانش را در محضر عموم تیرباران نکنند، در خفا می‌کشند و از پا درمی‌آورند. اما درین سه سال در خارج از کشور نیز روایت جامع و منسجمی در مقابل طالبان شکل نگرفته است. نشست‌هایی از قبیل نشست دوحه و دیگر نشست‌هایی که در بیرون از افغانستان برگزار شدند، هیچ یک روایت منسجم و طرح روشنی برای براندازی یا تعدیل طالبان ایجاد نتوانستند. با آن هم، از آن‌جا که از داخل زمینه‌ی فعالیت‌های انتقادی هر روز سخت و سخت‌تر می‌شود، هنوز جمع زیادی از مردم به بیرون و نشست‌های بیرونی چشم دوخته و انتظار یک تغییر را می‌کشند.

در ادامه‌ی انتظارات مردم از این نشست‌ها، هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم به مناسبت سه سالگی سقوط کشور به دست طالبان، این بار گفت‌وگوهای مفصلی را با اعضای نشست وینا انجام داده که در آن میان متفکرانی هم‌چون پروفیسور کریستین ریدر نیز حضور دارند. در میان نشست‌هایی که تا کنون در خارج از کشور راجع به سیاست طالبان و وضعیت مردم برگزار شده است، «روند وینا» برای افغانستان دموکراتیک که متشکل از چهره‌های مخالف طالبان‌اند، شاید جدی‌ترین آن‌ها باشد. درین نشست راجع به سقوط کشور و سیاست طالبان، راجع به وضعیت سیاه و مخوف امنیتی که در حال حاضر افغانستان تحت حاکمیت طالبان دست‌کم به لانه‌ی ۲۱ گروه تروریستی بدل شده، بحث و گفت‌وگو شده است.

واضح است که این گفت‌وگوها و تحلیل‌ها به استثنای سرمقاله، دیدگاه جاده‌ی ابریشم نیستند، بلکه به عنوان یک رسانه‌ی مستقل، خواسته است بار دیگر پاسخ افراد گوناگون و دیدگاه‌های متفاوت‌شان را درباره‌ی وضعیت جاری و آینده‌ی افغانستان انعکاس دهد تا باشد که به بهبودی وضعیت کمک کرده باشد. در این سه سال، روایت‌های تلخ و اندوهناک زیادی از حاکمیت تاریک طالبان خواندیم و دیدیم. هرچند زمینه‌ی روایت و گزارش این تلخی‌ها و ناملایمات بسیار محدود و دشوار بود؛ اما ما تا توان داشتیم و تا امکانات‌مان اجازه می‌داد، روایت کردیم.

داشتن یک ماه پول پس‌انداز، داشتن یک وقت کرایه‌ی خانه سر ماه، داشتن ۵۰۰ افغانی جیب‌خرچی، داشتن یک روز فارغ از دغدغه‌ی وعده‌ی غذایی بعدی، تحت مدیریت رژیم طالبان، اینک از موارد دشوار و دست‌نیافتنی است. پس از سه سال خانه‌نشینی، قدم‌زدن بی‌ترس و هراس در هوای یک فضای سبز، گشتی بی‌دغدغه در یک باغ، تفریحی دل‌آرام با خاطر نامکدر در یک پارک کوچک که در آن دختران و پسران والیبال و پینگ‌پانگ بازی کنند، خانواده‌ای با کودکان‌شان آمده باشند و کباب کنند، کودکان در آن‌جا شادی کنند، دختری برای آرزوهایش خیال ببافد و پسری برای آینده‌اش فکر کند، دیگر هرگز جلوه‌ای نمی‌گیرد. سراسر قلمرو طالب را که بگردیم، حتا یک جای امن و آرامی برای یک لحظه نفس کشیدن نیست. تمام این‌ها که در هر جای دنیا بخشی لاینفک از زندگی روزمره است؛ اما در قلمرو حاکمیت طالب به افسانه‌های کوه قاف بدل شده است. وقتی از روزهای خوب یاد می‌کنیم، از یک گذشته‌ی دور، گویا از «روزی و روزگاری بود» یاد می‌کنیم. دیگر بال‌های خیال آدمی نیز در آتش فتوای طالب سوخته و با شلاق‌های او شکسته است.

در حال حاضر، در همین لحظه‌ای که شما این متن را می‌خوانید، بسیاری از چیزها (که سه سالی بیش نمی‌شود) به گذشته‌ی دور پیوسته است. شما از روزهای خوب، از زمانی که وظیفه داشتید، معاش می‌گرفتید، می‌توانستید قرض دکان، کرایه‌ی خانه، پول خرج و خوراک را سر وقت پرداخت می‌کردید... حتا از زمانی که می‌توانستید لااقل هر دو هفته یک بار گوشت بخورید، به عنوان گذشته‌ی دور یاد می‌کنید.

سه سال زمان زیادی نیست، اما برای کسانی که بیش‌تر از هزار روز را مدام نگرانی و گرسنگی و فقر و تهدید و تباهی کشیده‌اند و پیش رو را نیز سراسر سیاه و تاریک می‌بینند، بسیار طولانی‌ست. این همه محرومیت و تنگنا در حالی است که در داخل کشور راجع به سیاست طالبان به‌کلی زمینه‌ی

بسیار تنگ و تاریک بود، اما با آن هم در این سه سال حتا یک روز هم خبر خوش و تحول نیک از حاکمیت طالبان پدید نیامد. در حاکمیت طالبان مردم بسیار پایین‌تر از مرز و معیار یک «زندگی معمولی» سقوط کردند. بسیاری از مواردی که در دیگر جاهای دنیا عادی و معمولی و روزمره و ابتدایی است، در کابل به یک رؤیای دور و دست‌نیافتنی بدل شده است. حتا نخبگانی که باید برای سال‌ها بعد، برای آرزوهای بزرگ، برای آینده کار می‌کردند، در حال حاضر آن‌قدر دچار فقر و تنگ‌دستی و نگرانی‌های امنیتی و بی‌جایی و بی‌کسی شده‌اند که هرگز فرصت فکرکردن برای یک تغییر، برای آینده‌ی کودکانی که در حال حاضر در افغانستان سقوط کرده به دست طالبان تولد می‌شوند، را ندارند.

بنا به روایت‌های صریح و عینی، آن‌چه در کشور می‌گذرد، زندگی معمولی در کابل را یک‌راست به رؤیای ناممکن بدل کرده است. داشتن یک وعده غذایی سیر،

اندک‌اندک در هیئت انتظاری جان‌کاه‌تر از مرگ، با اندوه سهمناک مکاتب بسته، دختران رانده‌شده از مدارس و ندهایی بازمانده از آشوبتس فرهنگی، به سال‌روز سه‌سالگی سقوط کابل به دست طالبان رسیدیم. سقوط و فروپاشی بسیار برق‌آسا و سریع رقم خورد. در یک صبح زود، خبر سقوط یک نظام سیاسی جهان را فراگرفت. رئیس‌جمهور بی‌شرمانه فرار کرد، ادارات بسته شد، زنان محکومانه به پستوی خانه‌ها خزیدند و نظامیان سنگرها را یکسر رها کردند و سر از پا نشناخته از هر کورسویی راه نجات و فرار طلبیدند. اما این که ما «اندک‌اندک و آهسته» به سمت سه سالگی سقوط می‌رویم؛ یکی به این معناست که پس از آن «روزهای پرهیاهوی سقوط»، دیگر زمان در دستان طالبان از حرکت ایستاده و هر روز، چونان سالی سهمگینانه می‌گذرد.

در این سه سال مدام روایات روشن مردم از حاکمیت تاریک طالبان را دیدیم. هرچند که زمینه‌ی گزارش و روایات

واضح است که این گفت‌وگوها و تحلیل‌ها به استثنای سرمقاله، دیدگاه جاده‌ی ابریشم نیستند، بلکه به عنوان یک رسانه‌ی مستقل، خواسته است بار دیگر پاسخ افراد گوناگون و دیدگاه‌های متفاوت‌شان را درباره‌ی وضعیت جاری و آینده‌ی افغانستان انعکاس دهد تا باشد که به بهبودی وضعیت کمک کرده باشد. در این سه سال، روایت‌های تلخ و اندوهناک زیادی از حاکمیت تاریک طالبان خواندیم و دیدیم. هرچند زمینه‌ی روایت و گزارش این تلخی‌ها و ناملایمات بسیار محدود و دشوار بود؛ اما ما تا توان داشتیم و تا امکانات‌مان اجازه می‌داد، روایت کردیم.





## نابونی

# پرشانه‌های هیچ‌کسی

روح الله کاظمی، دکتری فلسفه‌ی اسلامی



محکم و پایدار ترکیب شدند؟ پاسخ بسیار مهم است: نژادباوری ذیل یک قدرت بیرونی، در وهله‌ی نخست، به‌منزله‌ی یک قدرت سیاسی ظهور و تکوین یافت. این موجب شد یک «خود نژادباور» ذیل حمایت بیرونی شکل بگیرد. به معنای دیگر، نژادباوران- پشتون‌ها از آغاز حاکمیت احمدشاه ابدالی تا کنون- تنها ذیل حمایت یک قدرت بیرونی «خود» خویش را پیدا کردند؛ اما یک خود مابین نژادباور و مزین به سلفیت مذهبی. این خود نژادی از آن به بعد، مدام ذیل حمایت یک ارباب بیرونی «خود» را یافته و از این رو، به بردگی در بیرون و خودکامگی در داخل رانده شده است. بدین ترتیب، تنها یک مشق سیاسی واقعی و انکارناپذیر مدام تمرین شده است: یافتن و اقامه‌ی خود با حمایت یک قدرت بیرون، تأسیس خود

با امر بیرون از خویشتن، بردگی در بیرون و خودکامگی و استبداد در درون. این، تضاد دو نیروی متقابل نیست، این تضاد درونی است؛ تضاد خود با خویشتن؛ دوپارگی سوژه/خود، و خود هم‌چون خلأ و مُکام همیشگی. از قضا، سرشت ماخولیای و جنون‌وار عمل کرد انسان افغانستانی، به‌خصوص به‌ظاهر رهبران و نخبگان سیاسی در مواجهه با مسائل، وضع شیذوفرنیک سیاست و مدیریت، در همین شکاف ذاتی ریشه دارد. این‌جا همان جایی است که معضل دوم مطرح می‌گردد:

**۲. نگاه به مسائل از چشم دیگران:** این موجب شده است مسأله‌ی ما به‌منزله‌ی مسأله‌ی فرعی، ذیل مسأله‌ی دیگران هویت یابد، با این هویت حل‌وفصل گردد و بدین‌سان، همواره در سایه‌ی دیگران و تحت الزامات منافع آن‌ها حرکت کنیم؛ البته اگر نگوئیم اساساً ما از خود و برای خود هیچ مسأله‌ی نداشته‌ایم؛ مسأله‌ی ما همواره نقش‌های فرعی و تبعی‌ای بوده که دیگران ذیل منافع و مسائل خودشان، به ما تفویض می‌کرده است. این بی‌خویشتنی موجب شده هیچ فهم و دغدغه‌ی مستقلی در میان ما شکل نگیرد. به بیان متفاوت، مسأله‌ی اصلاً نیابتی شدن افراد و گروه‌ها نیست، مسأله‌ی نیابتی شدن نفس مسأله‌ی تاریخی است. فاجعه دقیقاً همین است که مسأله‌ی دیگران، مسأله‌ی ما باشد. اگر می‌بینیم از دهه‌ی شصت خورشیدی (دوران جهاد= دوران جنگ و خونریزی برای منافع آمریکا و شوروی) به بعد و به‌ویژه بیست سال جمهورییت، همگان مولعانه فرصت‌طلبی‌های حزبی مبتدل و شرم‌آور را بر فرصت و امکان‌های تاریخی مقدم کردند، مصلحت‌های فاقد پشتوانه‌ی تاریخی، ملی و فاقد منطق و عقلانیت را به‌عنوان هسته‌ی مصلحت اصیل عمومی قرار دادند، مصالح عمومی اصیل را به نفع هوس‌رانی‌های اُلِگارشیک قربانی کردند و سراسیمه به سوی منافع فردی، حزبی و قومی‌ای محدود تاخند، بدان دلیل بود که هیچ امری به‌نحوی مستقل و خودبیدانه‌ای شکل نگرفته و از جانب خویشتن رقم نخورده بود. فضای شبه‌دموکراسی نیز بسان فریبی عمل کرد که ما را از پیدا کردن مسأله‌ی خویشتن دور می‌ساخت؛ و شاید این روند در کنار سرازیر شدن انبوه کمک‌های خارجی، اساساً معطوف به فریب تاریخی ما رقم می‌خورد. به‌روروی، فضای وابستگی، تبعی و نگاه و فهم مسائل از چشم دیگران و ایفای نقش در زمین منافع و مسائل دیگران، فضای فرصت‌طلبی ایجاد نمود. به‌طور خلاصه، وابستگی، فرصت‌طلبی ایجاد می‌کند، و به همین دلیل، فرصت و منفعی که دیگران برای ما ایجاد کردند، ما را به نحو مفروض به فرصت‌طلبی کشاندند؛ نه تنها با نظام به‌ظاهر جمهورییت فرصت‌طلبانه و منقطع برخورد کردیم، سقوط آن را نیز فرصتی برای رهایی و نجات و دزدی و غارت سرمایه‌ی جمعی بدل کردیم؛ حال آن‌که نمی‌دانستیم مدام در دام بی‌خویشتنی خویشیم.

به‌هرروروی، نگاه به مسائل از چشم دیگران، موجب گردید هرگز نتوانیم مسائل را از چشم خود ببینیم، مسأله‌ی از آن خود داشته باشیم، و به سخن دقیق‌تر، مسأله‌ی واقعی و حقیقی خویش را پیدا کنیم. اکنون هم، وضعیت

همین است. تنها تفاوت در این است که کسانی که خود را رقیب رژیم هژمونیک نژادی-مذهبی طالبان می‌دانند، هنوز «خود» را حتی در سایه‌ی دیگری هم نیافته‌اند؛ رژیم موصوف اما دست کم ذیل یک ارباب به خود رسیده و سعی می‌کند حتی به‌بهایی بردگی در بیرون و خودکامگی در درون هم که شده، این «خود» فروپاشد. حال آیا این نوع تقلاهای و مبارزات پس از سقوط به نتیجه می‌رسند؟ گمان نمی‌کنم؛ به دلیل آن که اولاً رژیم هژمونیک طالبان هرگز نمی‌خواهند به‌طور برابر و زانو‌به‌زانو با طرف‌های مقابل به‌گفت‌وگو بنشینند و بر سر مسائل اصلی بحث کنند. این طرد و حذف، به این قضیه بازمی‌گردد که طالبان آن‌ها را حتی به‌عنوان رقبای سیاسی و سهیم در مسأله‌ی افغانستان به رسمیت نمی‌شناسند. باین‌حال، تمام نشست‌های که در دوحه، کین و جاهای دیگر برگزار شده، هیچ‌کدام نتوانسته‌اند تا کنون با رژیم طالبان چهره‌به‌چهره بنشینند و در مورد آینده افغانستان بحث کنند. ثانیاً طالبان هیچ مجال موسع و شرایط معقول گفت‌وگو را نپذیرفته و نمی‌پذیرند. آن‌ها مسائل بسیار فرعی را آن‌هم به‌طور محدود و مقید پیش می‌آورند؛ اما از مسائل اساسی شدیداً طفره می‌روند؛ مثلاً مذاکره بر سر حقوق زنان را مسأله‌ی داخلی دانسته و گفت‌وگو در باب آن را مطلقاً ناممکن و دخالت می‌پندارند. تقریباً همه‌ی مسائل حقوق بشری، مسأله‌ی نظام سیاسی فراگیر و حقوق اقوام دیگر را انکار می‌کنند؛ در عوض، برای رسمیت و مشروعیت بین‌المللی و جذب کمک‌های جامعه‌ی جهانی به‌غایت تلاش می‌ورزند. بنابراین، هیچ گفت‌وگوی در این وضعیت امکان نمی‌یابد.

در تصورم جدی‌ترین وهله‌ی گفت‌وگوها را، گفت‌وگوهای قیل از سقوط نظام جمهورییت در ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ بود که باید به حفظ نظام و امتناع ظهور طالبان می‌انجامید. در همین نقطه همه باید سفت و سخت به حل بحران با شناخت همه‌ی جوانب آن، می‌چسبیدیم و نمی‌گذاشتیم منحرف گردد. همین نقطه را باید محکم می‌گرفتیم و نمی‌گذاشتیم کسانی که آن را برای اهدافی دیگری طرح کرده بودند، به انحراف بکشاند. نگارنده در آغاز شروع آن گفت‌وگوها، با توجه به شرایط منطقی، آن روند را ناکام می‌دیدم. اما اکنون نیز آفتاب حقیقت آن برملا شد که آن گفت‌وگوها یک فریب استراتژیک به رهبری امریکا بود. اکنون هم، نشست‌های یک‌جانبه‌ی دوحه و وین، هیچ ارمغان نوی برای سرنوشت جمعی ما نیاورده و هیچ نویدی از گشایش درجه‌ی جدید ندارد. ما همواره باید از چنین گفت‌وگوهایی این پرسش را داشته باشیم که در عمل چه چیزی را می‌تواند تغییر دهد و از حیث منطق و معرفت به شرایط تاریخی بحران، چه چیزی را می‌تواند به اثبات برساند. آنچه اکنون مهم است بدانیم این است که نه در عمل چیزی تغییر کرده و نه در نظر چیزی به اثبات رسیده است. باین‌حال، اما یک چیز در عرصه‌ی عینی ثابت و روشن است: جامعه‌ی بین‌المللی فقط یک نوع روزمره‌گی و بلاتکلیفی را رهبری می‌کند. با رهبران

آیا مذاکرات و نشست‌هایی در دوحه و وین، یا این‌جا و آن‌جا، می‌توانند گره‌ی از بحران مزمن تاریخی-سیاسی بگشایند؟ این پرسشی ساده‌ای است که اگر جدی با آن برخورد نماییم، به بسیاری از پرسش‌های مهم دیگر راه می‌برد؛ بدان سبب که اگر حل بحران افغانستان مسأله‌ی اصلی است، باید بتواند در همه‌ی مناسبات مؤثر، ممکن و قریب‌باش به فهم آید و با همان مناسبات وضع مسدود و فروبسته‌ی کنونی را بگشاید.

باری، پس از نیم‌قرن جنگ و خونریزی‌های معاصر داخلی، باید همه‌ی طیف‌ها، احزاب، اقوام و جریان‌ها، به درک این حقیقت رسیده باشند که نمی‌توان مسأله‌ی افغانستان را با بازی گوشه‌ی، محور قراردادن منافع صرفاً فردی، حزبی، قومی، مذهبی و یا اصالت منافع منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ و تبعی شدن منافع ملی، حل و فصل کرد. مسأله، بنیادی است و راه‌حل بنیادی می‌طلبد. واقعیت این است که اگر احزاب و اقوام و به‌ظاهر رهبران سیاسی، به همین فهم و بلوغ سیاسی-تاریخی رسیده باشند، می‌توان به تغییرات جدید، آینده‌ی نو و حل مسأله امیدوار بود. اما تا وقتی فساد و فرصت‌طلبی در فهم سیاسی و ابتدال و جهل در نگاه تاریخی خانه کرده باشد، هرگز نمی‌توان حتی به حل مسأله نزدیک شد، و راه خویش را به‌عنوان یک ملت در تاریخ پیدا کرد.

گمان نمی‌برم زمانه دگرگونی‌ای در جابه‌جایی جهل و عقل و تغییری در جایگاه توهم و منطق را به ارمغان آورده باشد که بتوان به این اجتماعات منفصل از هم و دور از اصالت یک گفت‌وگوی حقیقی و منطقی، امیدوار بود. این به‌ظاهر گفت‌وگوهایی که یک طیف در دوحه انجام می‌دهند، به نظر از حیث اتکا به شناخت ریشه‌های تاریخی بحران، فهم ابعاد و حیثیات بنیادین بحران، تعهد اخلاقی و نیز از منظر منطق حل بحران در چشم‌انداز منافع و مصالح ملی، بسیار فقیرتر و آشفته‌تر از آن هستند که بتوانند به حل مسأله نزدیک شوند و منادی تغییری باشند. وضعیت برای ما بسیار آشفته‌تر از آن است که بتوان حتی به شرایط لازم و عقلانیت گفت‌وگو نائل شویم؛ دیگران وضعیتی آشفته‌ای ندارند، همسایگان، منطقه و اروپا و امریکا می‌دانند چه می‌کنند، منافع‌شان چیست، و در کجای تاریخ و با چه صورت و هویت تاریخی ایستاده‌اند و حرکت آن‌ها چه ماهیتی دارند؛ این ما هستیم که نمی‌دانیم در کدام جهت تاریخی ایستاده‌ایم و چه چیزی در انتظار ماست؛ حتی نتوانستیم طی نیم‌قرن به مقدمات ضروری تاریخی گفت‌وگو و صلح دست پیدا کنیم. بگذارید به وضعیت اشارات بیشتری داشته باشیم.

پرسش اصلی این است که چرا نمی‌توانیم در یک مسیر تاریخی مشخص قرار بگیریم، نمی‌توانیم تکلیف تاریخی خویش را بباییم و بدین‌سان، در آشفتگی مطلق به سر می‌بریم؟ ما از کجا راه خویش را گم کردیم؟ این پرسش‌ها مسائل اصلی روزگار ماست، بدین سبب، پرداخت بسنده‌ای به آن‌ها در چنین مجال مضیق شکل نمی‌گیرد؛ اما با نیم‌نگاهی به این مسائل و پدیده‌های پیرامون، فقط می‌خواهم اشاراتی آورم که در قرون قریب‌العهد به ما، راه از کجا گم شد. سرنخ اصلی به دو معضل اساسی برمی‌گردد که نه در اکنون، بل در گذشته‌های دور، و به‌طور مشخص در سه قرن اخیر ریشه دارد.

**۱. «نژادباوری»** یکی از دهشت‌ناک‌ترین تصورات و غریزه‌ای است که سر راه تاریخ ما نشست و طی سه قرن بر مقدرات این کشور حاکم شد و قرار هم نیست به این زودی‌ها با ساده‌انگاری‌ها، مصلحت‌بینی‌های مبتدل سیاسی و مبارزات فقیر فرهنگی، سیاسی و نظامی، و با بها و هزینه‌ی اندک، از میان برود. نژادباوری، مولد نژادباوری شد و خود را در برهه‌های مختلف بازتولید و تشدید کرد. حسن طبیعی نسبت به نژاد یا میل و حسن نژادگرایانه‌ی قلیل یا کثیر، ضعیف یا قوی، در هرکجای از فرهنگ بشری مدام ظهور و بروز داشته و اجمالاً گریزی از آن نیست؛ اما چه چیزی باعث گردید نژادباوری در افغانستان نظام سیاسی را برآید، تصاحب کند و بدل شود به متصلب‌ترین و فاجعه‌بارترین شکل سیاسی، که هرگز کسی نتواند زیر لوای تاریخ و مخوف آن نفس بکشد؟

دو عامل موجب شد نژادباوری به بحران اساسی بدل شود: الف) حمایت یک قدرت بیرونی در تکوین و ظهور قدرتی که نژادباوری تمام ماهیت آن بود؛ ب) امتزاج آن با سلفیت و رادیکالیسم مذهبی. اما چرا این دو این قدر



# شکستن انزوای طالبان باید مجازات در پی داشته باشد

## Breaking the isolation of the Taliban should be punished

گفت‌وگویی اختصاصی هفته‌نامه‌ی «جاده ابریشم» با پروفسور کریستیان ریدر، طراح پروژه، پژوهشگر، استاد بازنشسته انتقال هنر و دانش در دانشگاه هنرهای کاربردی وین و از بنیان‌گذاران روند وینا.

An exclusive interview of the «Silk Way weekly» with Professor Christian Reder, project designer, researcher, retired professor of art and knowledge transfer at the Vienna University of Applied Arts and one of the founders of the Vienna Process.



istan? Were they political factors, cultural factors, local factors or external factors?

**Professor Christian Reder:** This surprising collapse was a shock for all involved. It was an example how fast situations can change. Even the attack on the capitol in Washington D. C. nobody expected and nobody believed, that such things are possible in our days in a leading democracy. In Afghanistan was the main problem that powerful foreign military forces had never an equivalent with initiatives to build up civil structures. But trying this 'from outside' fails easily, especially in societies destroyed by long years of war and social destruction. There was too much believe in steady success and that foreign money solve problems. But stability was never reached.

**Silk Way weekly:** How do you evaluate the presence of the US and international community for two decades in Afghanistan and then withdrawing from the country?

**Professor Christian Reder:** As I said before, the balance between military and civil forces was never satisfying. All started with the 'war on terror' by US-forces and NATO, but not guided by United Nations support. Even the main enemy Osama bin Laden could hide successfully for ten years. Such wars are never 'clean'. The enemy seems to be everywhere. Also many civilians were killed or injured by local attacks. To see foreign soldiers as friends became more and more difficult. Then some parts this armies changed their goals towards the protection of civil reconstruction and support for building schools and roads. This mixture of fighting and civil services was hard to understand. Billions for equipment, training and salaries was given to the Afghan army and security forces. But CIA and all the US-consultants for the government did not see the passivity of the local forces and the lack of leadership. It is said, that soldiers often got no salaries. Why then they should fight the Taliban troops?

**Silk Way weekly:** You know Afghanistan did not have certain borders before Amir Abdul Rahman Khan and as a result,

**اشاره:** پروفسور کریستیان ریدر زاده ۱۳۲۳ خورشیدی / ۱۹۴۴م در بوداپست و طراح پروژه، پژوهشگر و استاد بازنشسته انتقال هنر و دانش در دانشگاه هنرهای کاربردی وین، است. وی در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۳ خورشیدی ریاست عملیاتی کمیته‌ی اتریش برای افغانستان را به عهده داشت؛ نهادی که در دوره تسلط مجاهدان و سپس، دوره اول طالبان، پروژه‌های مختلفی را در افغانستان و پاکستان برای افغانستانی‌ها تطبیق کرد و به انجام رساند. پروفسور ریدر، مطالعه گسترده‌ای در حیطه خاور میانه و افغانستان دارد. آثار زیادی هم درباره مسائل مختلف سیاسی و تاریخی جهان و افغانستان، تا حال منتشر کرده است. بیست عنوان کتابش از مجموعه نسخه انتقال، توسط انتشارات اسپرینگر وین - نیویورک منتشر شده‌اند که افغانستان پارچه‌پارچه (۲۰۰۴م)، بورژوازی تغییر شکل یافته، درباره دوران نازی‌ها (۲۰۱۶م)، اوکراین - سرزمین مرزی (۲۰۲۲م) و سال‌های پرتلاطم، علی محمد زهما و افغانستان (۲۰۱۸م) از آن جمله هستند. کار و همکاری با افغانستانی‌ها، باعث شده است که کتاب‌هایی درباره افغانستان و اتفاقات تاریخی و اجتماعی این سرزمین بنویسد. «افغانستان پارچه پارچه» که در سال ۲۰۰۴م. منتشر شده است و سال‌های پرتلاطم، علی محمد زهما و افغانستان که در سال ۲۰۱۸م. منتشر شده‌اند، از این جمله هستند.

**آقای پروفسور کریستیان ریدر!** بسیار خرسندیم که به ما فرصت دادید تا با شما درباره مسائل افغانستان و بحران سیاسی مزم آن گفت‌وگو نماییم. پاسخ‌های شما به پرسش‌هایی که مردم افغانستان با آن مواجه است، از این جهت حائز اهمیت است که شما سال‌ها پیرامون افغانستان تحقیق کرده‌اید، به تاریخ معاصر آن اشراف دارید، مناسبات درونی و مسائل اساسی آن را دنبال کرده‌اید و می‌دانید که در این کشور چه گذشته و اکنون به کدام سو در حرکت است.

اگر افغانستان را از ابتدای قرن هجدهم - به‌طور مشخص پس از شکل‌گیری نوعی حکومت محلی توسط هوتکیان در ۱۷۰۴ میلادی و سپس ظهور ابدالی‌ها توسط احمدشاه درانی در ۱۷۴۷ میلادی، در قسمت جنوبی کشور و در جغرافیای محدود - به‌اصطلاح و اجمالاً افغانستان نوین یا افغانستان مدرن بنامیم، از آن به بعد، این کشور تحولات سیاسی هولناک و خونینی را پشت سر گذاشته است؛ اما علی‌رغم آن، هنوز نتوانسته از بن‌بست تاریخی-سیاسی عبور نماید و به ثبات سیاسی-تاریخی برسد، هنوز هم در گرداب تاریک سنت و مدرنیسم، استبداد و مشارکت سیاسی، رادیکالیسم مذهبی و عقلائی، نژادباوری، پولوالیسم سیاسی و... مچاله و ذوب می‌گردد. از این رو، منظومه‌ی تحولات و مسائل سیاسی افغانستان، پرسش‌های فراوانی را راجع به گذشته، اکنون و آینده‌ی آن خلق خواهد کرد.

**محمد احمدی:** مردم افغانستان بیست‌سال جمهوری و دموکراسی را تجربه کردند؛ اما این نظام یک‌شبه فروپاشید و بازم یک رادیکالیسم قومی و مذهبی قدرت را گرفت و جامعه را بلعید. از دید شما چرا نظام جمهوری فروپاشید، دلایل و عوامل آن سیاسی بود یا فرهنگی، داخلی بود یا خارجی؟

**پروفسور کریستیان ریدر:** این سقوط غافل‌گیرکننده همه‌ی طرف‌ها را شوکه کرد. این مثالی بود که چگونه موقعیت‌ها می‌توانند سریع تغییر کنند. حتی حمله به ساختمان کنگره در واشنگتن دی. سی. [را نیز] هیچ‌کس انتظار نداشت و هیچ‌کس باور نمی‌کرد که چنین چیزهایی در روزگار ما در یک دموکراسی پیش‌رو امکان‌پذیر است. در افغانستان مشکل اصلی این بود که نیروهای نظامی قدرت‌مند خارجی گزینه‌ی دیگری جز ایجاد ساختارهای مدنی در افغانستان نداشتند. اما تلاش برای این کار، از بیرون، به‌راحتی با شکست مواجه می‌شود؛ به‌ویژه در جوامعی که توسط سال‌های طولانی جنگ و تخریب اجتماعی ویران شده‌اند. اعتقاد زیادی به موفقیت پایدار و حل مشکلات از طریق پول خارج وجود داشت؛ اما هرگز ثبات حاصل نشد.

**محمد احمدی:** به‌طور مشخص، حضور بیست‌ساله‌ی آمریکا و جوامع بین‌المللی در افغانستان و خروج آن‌ها از این کشور، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**پروفسور کریستیان ریدر:** همان‌طور که قبلاً گفتم، تعادل بین نیروهای نظامی و غیرنظامی هرگز قناعت‌بخش نبود. همه چیز با «جنگ علیه تروریسم» توسط نیروهای ایالات متحده و ناتو آغاز شد؛ اما با حمایت سازمان ملل متحد هدایت نشد. حتی دشمن اصلی ما، اسامه بن‌لادن، توانست ده‌سال با موفقیت پنهان شود. در چنین جنگ‌هایی هرگز «تصفیه» وجود ندارد. انگار دشمن همه‌جا هست. همچنین بسیاری از غیرنظامیان در اثر حملات محلی کشته یا زخمی شدند. دیدن سربازان خارجی به‌عنوان دوستان مردم افغانستان روزه‌روز دشوارتر می‌شد. سپس برخی از بخش‌های این ارتش اهداف خود را در جهت حفاظت از بازسازی مدنی و حمایت از ساخت مکاتب و جاده‌ها تغییر دادند. درک ترکیبی از جنگ و خدمات شهری دشوار بود. میلیاردها تجهیزات، آموزش و معاش به ارتش و نیروهای امنیتی افغانستان داده شد. اما سی.آی.ای و همه‌ی مشاوران ایالات متحده برای دولت، انفعال نیروهای محلی و فقدان رهبری را در افغانستان ندیدند. گفته می‌شود که سربازان اغلب معاش نمی‌گرفتند. پس چرا باید با نیروهای طالبان می‌جنگیدند؟

**محمد احمدی:** می‌دانید که پیش از امیر عبدالرحمان خان، افغانستان مرزهای معینی نداشت و به همین دلیل، از احمدشاه درانی تا امیر عبدالرحمان خان، حاکمان به سمت سند و هند در جنوب شرق و نیشابور و مشهد در غرب، دست به کشورگشایی‌های خونین و البته ناکام می‌زده است. کشور کنونی با این مرزهای مشخص، در دوره‌ی حاکمیت عبدالرحمان خان و به‌واقع ذیل «بازی بزرگ» (Great game) شکل گرفت. به‌طور واضح، این کشور با مرزهای کنونی، از بطن بازی بزرگ، یعنی در متن رقابت و رویارویی دو امپراتوری بزرگ آن زمان، روسیه و بریتانیا، به‌عنوان یک کشور حائل شکل گرفت. به‌طور کلی، در دوره‌ی امیر عبدالرحمان خان بریتانیا، در دوران جنگ‌های داخلی روسیه، و در بیست سال دوران جمهوری آمریکا، به دلیل منافع جهانی‌شان، مستقیماً در مسائل سیاسی افغانستان و تحولات قدرت، دخالت داشتند و دارند. کشورهای همسایه و منطقه به‌خصوص پاکستان و ایران، کمی دورتر امارات متحده‌ی عربی، قطر و عربستان سعودی نیز در افغانستان منافع سیاسی و ایدئولوژیک داشتند و لذا مستقیماً دخیل بودند و هستند. پرسش این است، آیا اکنون هم افغانستان قربانی بازی بزرگ است؟ از نظر شما، این بازی، اکنون با چه اقطاب و بازیگرانی رقم می‌خورد و منطق تازه‌ی این بازی چیست؟

**پروفسور کریستیان ریدر:** نگاه به تاریخ به درک زمان حال کمک می‌کند؛ اما قوانین بین‌المللی مدرن به‌صراحت می‌گوید که مرزها را نباید با زور تغییر داد، همان‌طور که اکنون در اوکراین این موضوع را می‌بینیم. از سوی دیگر، حتی سازمان ملل نیز اغلب قادر به تحقق و تضمین توافقنامه‌های جدید صلح‌آمیز مرزی نیست، همان‌طور که از سال‌ها پیش در اسرائیل و فلسطین شاهد



# شکستن انزوای طالبان باید مجازات در پی داشته باشد

## Breaking the isolation of the Taliban should be punished

from the time of Ahmad Shah to Abdul Rahman Khan, Afghan rulers fought wars to expand Afghanistan as a failed attempt towards Sindh and India from the south east and towards Nishabor and Mashhad from the west of the country? Conquest within these borders occurred during the reign of Abdul Rahman Khan as a result of the Great Game Doctrine. In other words, Afghanistan with its current borders is the outcome of the great Game Doctrine and the rivalry of Russia and the Great Britain. Afghanistan was supposed to act as a buffet country between Russia and Britain. Generally, Britain interfered in Afghanistan during the reign of Abdul Rahman Khan, during Russia civil wars, and also during the past two decades of the republic, to ensure its national interests. Neighboring countries including Iran, Pakistan and Arabic countries including Saudi Arabia, United Arab Emirate and Qatar, have ideological interest in Afghanistan and have been involved in the political developments of the country. Overall, Is Afghanistan the victim of the Great Game, yet? In your point of view, who are the players of this game? What is the new logic of this game?

**Professor Christian Reder:** To look on history helps to understand the present, but modern international law says clear, that borders should not be changed by force, as we see now in the Ukraine. On the other hand, even the United Nations are often not able to realize and guarantee new peaceful boarder agreements, as we see since years in Israel and Palestine. In discussions with friends in Kabul the artificial Afghan border with Pakistan became a subject. Big changes could create an independent Pashtu state and possibly such for Hazara, Tadshik or other ethnical regions, to free them from Pashtu dominance. But who would support that? Why separate? Who decides about all such new boarders? People live often very mixed together. A solid unity is a much better outlook. If a special type of modern democracy will be still the goal, all inhabitants of the country should live together, secured by the rule of law. The exchange of populations to create ethnical unity often was a disaster, not just between Turks and Greeks, India and Pakistan.

**Silk Way weekly:** What's your idea about the roles of the regional players in Afghanistan? To what extent, Middle East

relations directly affects Afghanistan and how much it depends on the policies of the big military and economic big powers like the US, China, Europe and Russia?

**Professor Christian Reder:** Because extremists with so called fundamental Islamic goals like the Taliban, like the Hisbollah, like the Hamas are supported by regional powers they are stronger as they are. The first Taliban regime in Kabul was just accepted by Pakistan, Saudi-Arabia and the Emirates. At that time other governments were not too irritated by such support. That changed. The actual Taliban regime is still isolated. But Iran, Russia and China cooperate now against 'the west'. Turkey is very friendly to radical groups. All that seems like a late success for Osama bin Laden and his 2001-attacks, promoting the hostile separation of east and west. When now China and Russia try to protect poorer countries in Asia and Africa any democratic future can disappear, because up to now they accept any type of partner governments. The theocratic regime in Iran wants more influence in the region, sending terrorist fighters to neighbour countries. Afghanistan is located in the middle of such developments. That makes the situation extremely difficult. Not one of its neighbors can be trusted.

**Silk Way weekly:** With the rise of Taliban connections between racist nationalism and religious radicalism have been clearly disclosed. Do you think racist nationalism and religious radicalism will form the political system of Afghanistan in the future and ensure stability in the country?

**Professor Christian Reder:** Nationalism still exists as a concept since modern times. In Europe it was necessary to replace imperialistic empires. Nationalism helped to find new identities for groups using the same or a similar language, as common in tribes all over the world. But in the next step history shows also that a believe in nationalism leads to hostility and even wars. The European Union is the first international example to overcome such dangers. All the members have diverse populations but are united in peace. That should be a model for other large regions, especial within the frame of democratic perspectives.

Religious radicalism was also at any time present in history. In Europe Catholics killed protestants, protestants killed

باید الگویی برای سایر مناطق بزرگ، به ویژه در چارچوب دیدگاه‌های دموکراتیک قرار گیرد.

رادیکالیسم مذهبی نیز در هر زمان در تاریخ حضور داشته است. در اروپا کاتولیک‌ها معترضان را کشتند، معترضان کاتولیک‌ها را کشتند. اقلیت‌های مذهبی به شمال آمریکا یا شرق فرار کردند. اما با نگاهی به گذشته باید روشن شود که همه‌ی این تعارضات مخالف با اصل ادیان است؛ زیرا آن‌ها صلح و روابط خوب با دیگران را به‌عنوان ایده‌ی اصلی ترویج می‌کنند. برای درک این حقیقت اساسی باید پذیرفت: اعتقاد دینی یک رابطه‌ی خصوصی با خداست. اما مقامات مذهبی اغلب، دیگر به کمک روانی و حمایت اجتماعی اهمیت نمی‌دهند. آن‌ها استفاده از قدرت را برای سلطنت بر مردم ترجیح می‌دهند. آن‌ها هنگامی که مبارزه با به اصطلاح کافران را تبلیغ می‌کنند مانند جنگ سالاران و افراط‌گرایان عمل می‌کنند. در این صورت تقریباً همه ممکن است قربانی احتمالی باشند.

پذیرش تنوع مطمئناً راه بهتری است. افغانستان برای قرن‌ها یک چهارراه مهم برای جاده‌ی ابریشم به شمار می‌رفت. برای بابر شاه، بنیان‌گذار امپراتوری مغول در هند، کابل «مرکز جهان» و سال‌ها مکان مورد علاقه‌ی او بود. افغان‌ها باید به بناهای تاریخی بودایی که هنوز وجود دارد و سنتی‌ها و شیعیان، سیک‌ها یا یهودیان در آنجا زندگی می‌کنند، افتخار کنند. در بسیاری از مناطق جهان ادیان مختلف در کنار یکدیگر وجود دارند. مشکل کجاست؟ قوانین سخت‌گیرانه‌ی مذهبی هرگز بخشی از سنت‌های افغانستان نبوده است. این یک پدیده‌ی نسبتاً جدید است. اگر متعصبان دفاع مقدس بر این باورند که اسلام آخرین دین حاکم بر جهان خواهد بود، باید به تمام مبارزات از زمان حضرت محمد و تغییرات بسیار در احکام و رفتار دین‌داران اسلام پی ببرند. آنها هم‌چنین باید بدانند که جهان اسلام برای قرن‌ها در علم و هنر پیش‌رو بود؛ زیرا امپراتوران اسلامی از این امر حمایت می‌کردند.

**محمد احمدی:** می‌دانید که طالبان، فقط مشروعیت قومی دارند، نه مشروعیت ملی و بین‌المللی. به همین دلیل، همه‌ی رقبای سیاسی و قومی‌شان را مطلقاً از قدرت کنار زده و ساختار قدرت را کاملاً قومی و مذهبی شکل داده است. این نظام خود، بحران است. از نظر شما راهبرد اساسی برای رقبای طالبان و حتی جامعه‌ی بین‌المللی چیست و چگونه این گروه‌ها می‌توانند باهم و با طالبان گفت‌وگو کنند و بر سر یک نظام سیاسی فراگیر و همه‌شمول، به توافق برسند؟

**پروفیسور کریستین ریدر:** دقیقاً در دهه‌های اخیر، به نظر می‌رسد که روابط بین اسلام و سایر نقاط جهان به یک مشکل اساسی تبدیل شده است. جنگ‌ها و حملات تروریستی باعث ایجاد سوء تفاهم‌ها و خصومت‌های بی‌پایان شده است. اما اسلام واحد هرگز وجود نداشته است. ایدئولوژی عربستان سعودی، که به‌طور سنتی با ایالات متحده متحد است، بسیار شبیه به گروه‌های رادیکال است. بسیاری از افرادی که چنین ایدئولوژی‌ای دارند از کشورهای مختلف برای جنگی قهرمانانه به افغانستان آمدند که هرگز در وطن‌شان امکان‌پذیر نبود، و اغلب دولت‌های آن‌ها زمینه‌ی خروج آن‌ها از کشورهای‌شان را فراهم می‌کردند. دولت اسلامی [داعش] در عراق و بعداً در سوریه، پیامد سیاست آشفته‌ی آمریکا در آنجا بود. اما در اندونزی، مصر یا یوسنی وضعیت به‌شدت متفاوت است. در ایران بسیاری از مسیحیان زندگی می‌کنند و صد هزار ارمنی با یادبودهای نسل‌کشی خاطر نشان می‌سازند که مسلمانان ترک، جنایات وحشتناکی در حق آن‌ها انجام

آن هستیم. در گفت‌وگو با دوستان در کابل، مرز مصنوعی افغانستان با پاکستان به موضوع جدی تبدیل شده بود. تغییرات بزرگ می‌تواند یک دولت مستقل پشتون و احتمالاً برای هزاره‌ها، تاجیک‌ها یا سایر مناطق قومی ایجاد کند تا آن‌ها را از سلطه‌ی پشتون‌ها رها کند. اما چه کسی از آن حمایت خواهد کرد؟ چرا باید از هم جدا شد؟ چه مرجعی در مورد چنین مرزهای جدیدی باید تصمیم‌گیری کند؟ اقوام افغانستان اغلب بسیار مختلط با هم زندگی می‌کنند. اتحاد مستحکم چشم‌انداز بسیار بهتری برای همه است. اگر نوع خاصی از دموکراسی مدرن همچنان هدف باشد، همه‌ی ساکنان کشور باید در کنار هم زندگی کنند که توسط حاکمیت قانون تضمین شود. جابه‌جایی جمعیت برای ایجاد وحدت قومی اغلب یک فاجعه بوده است، نه فقط بین ترک‌ها و یونانی‌ها بلکه برای هند و پاکستان هم.

**محمد احمدی:** نظر شما در مورد نقش بازیگران منطقه‌ای در مسائل افغانستان چیست؟ تا کجا مناسبات منطقه‌ای خاورمیانه، به‌طور مستقل افغانستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تا کجا تابع خطوطی است که قدرت‌های بزرگ نظامی و اقتصادی مانند آمریکا، اروپا، روسیه و چین دنبال می‌کنند؟

**پروفیسور کریستین ریدر:** از آن جایی که افراطیون با اهداف به اصطلاح بنیادگرایانه‌ی اسلامی مانند طالبان، مانند حزب‌الله، مانند حماس توسط قدرت‌های منطقه‌ای حمایت می‌شوند؛ آنها به این طریق قوی‌تر شده‌اند. اولین رژیم طالبان در کابل به‌سرعت توسط پاکستان، عربستان سعودی و امارات به رسمیت شناخته شد. در آن زمان، دولت‌های دیگر از چنین حمایتی خیلی آزرده نمی‌شدند، [حالا] این وضعیت تغییر کرده است. رژیم واقعی طالبان در دور دوم هنوز منزوی است. اما ایران، روسیه و چین اکنون علیه غرب با یکدیگر همکاری می‌کنند، و ترکیه هم با گروه‌های رادیکال بسیار دوست است. همه‌ی این‌ها برای اسامه بن لادن و حملات او در سال ۲۰۰۱، موفقیت دیرینه‌گام به نظر می‌رسد؛ یعنی ترویج جدایی خصمانه‌ی شرق و غرب. زمانی که چین و روسیه اکنون تلاش می‌کنند تا از کشورهای فقیرتر در آسیا و آفریقا محافظت کنند، هر آینده‌ی دموکراتیکی ممکن است در این مناطق از بین برود؛ زیرا آن‌ها هر نوع دولت همکار را با آغوش باز می‌پذیرند. رژیم تئوکراتیک ایران خواهان نفوذ بیشتر در منطقه است و جنگجویان تروریست را به کشورهای همسایه می‌فرستد. افغانستان در میانه‌ی چنین تحولاتی قرار دارد که شرایط را برایش به‌شدت سخت می‌کند. از این‌رو، به هیچ‌یک از همسایگان افغانستان نمی‌توان اعتماد کرد.

**محمد احمدی:** با ظهور طالبان، پیوند ناسیونالیسم نژادباور و رادیکالیسم مذهبی بیش از پیش آشکار گردید. آیا از نظر شما، پیوند رادیکالیسم مذهبی و رادیکالیسم نژادی، می‌تواند نظام سیاسی آینده‌ی افغانستان را تأسیس نماید و افغانستان را به ثبات سیاسی برساند؟

**پروفیسور کریستین ریدر:** ناسیونالیسم هنوز به‌عنوان یک مفهوم از دوران مدرن وجود دارد. در اروپا لازم بود امپراتوری‌های امپریالیستی جای‌گزین شوند. ملی‌گرایی به یافتن هویت‌های جدید برای گروه‌هایی که از زبان مشابه یا مشترک استفاده می‌کنند، کمک کرد، همان‌طور که این امر در قبایل سراسر جهان رایج است. اما در قدم بعدی تاریخ نیز نشان می‌دهد که اعتقاد به ناسیونالیسم به دشمنی و حتی جنگ می‌انجامد. اتحادیه‌ی اروپا اولین نمونه‌ی بین‌المللی برای غلبه بر چنین خطراتی است. همه‌ی اعضا دارای جمعیت‌های متنوعی هستند؛ اما در زمینه‌ی صلح متحد هستند. این





# شکستن انزوای طالبان باید مجازات در پی داشته باشد

## Breaking the isolation of the Taliban should be punished

Catholics. Religious minorities escaped to northern America or eastwards. But looking back it should be clear that all such conflicts are against the essence of religions, because they promote peace and good relations with others as main idea. To realize that basic truth it is necessary to accept: Religious believe is a private relation with god. But religious authorities often never care any more on mental help and social support. They prefer the use of power to reign over people. They act like warlords and extremists when they promote fighting against so called unbelievers. Then nearly everyone can be a possible victim.

To accept diversity is for sure the better way. Afghanistan was for centuries an important silk way crossroad. For Bābur Shah, the founder of the Mogul Empire in India, Kabul was "the center of the world" and for years his favorite place. Afghans should be proud of still existing Buddhist monuments and that Sunnis and Shiites, Sikhs or Jews live there. In many regions of the world various religions exist side by side. Where is the problem? Drastic religious rules were never part of Afghan traditions. This is a rather new phenomenon. If 'holy war'-fanatics believe Islam will be the final religion ruling the whole world, they should realize all the struggles since Muhammad and the many variations in rules and behavior Islam-believers follow. They should also realize, that the Muslim world was leading for centuries in science and art because emperors supported this.

**Silk Way weekly:** You well know that Taliban only have ethnic legitimacy, not national and international legitimacy. As a result, they have sidelined all their ethnic and political opposition groups and have formed a political system on the basis of religion and ethnicity. This system is the crisis itself. In your opinion, what strategy shall the Taliban rival groups and even the international community initiate to negotiate with each other and or negotiate with Taliban and reach to an agreement on a comprehensive government with Taliban?

**Professor Christian Reder:** Just in the last decades the relations between Islam and the rest of the world seem to be a central problem. Wars and terrorist attacks created endless misunderstandings and hostilities. But 'one Islam' never existed. The ideology of Saudi-Arabia, traditionally allied with the United States, is very similar to radical groups. Many of them came from various countries to Afghanistan for a heroic fight that was never possible in their homelands. Often own governments supported their departure to have them out of the country. The Islamic State in Iraq and later in Syria was a consequence of the chaotic US-policy there. But in Indonesia, Egypt or Bosnia the situation differs drastic. In Iran many Christians live and the 100.000 Armenians remember with genocide-monuments, that Turkish Muslims had done horrible crimes to them. Even in Abu Dhabi a synagogue has opened. In nearly all Muslim countries women live much freer than in Afghanistan.

But groups like the Taliban reject all such differences, isolated in a narrow minded believe. Coming often from Pakistan, a country founded once as an Islamic model state but is nearly a failed state now with a very poor population, damaged infrastructure and blocked by opaque political powers.

**Silk Way weekly:** What will be the

consequences of recognizing or not recognizing the Taliban regime by the international community for Afghanistan and the world?

**Professor Christian Reder:** Maybe recognition will come because politics all too often never care on human rights. But breaking the isolation should be punished. Opposition against will be important, maybe for a long time.

**Silk Way weekly:** Racist nationalism and religious radicalism prevent any change in Taliban behavior. What solution do you propose if Taliban do not accept to talk with other ethnic and religious groups to reach an agreement on an inclusive government? Is military approach acceptable as one of the approaches? In this case, what will be the role of the international community? Will they support a military action against Taliban?

**Professor Christian Reder:** Even in countries with rather solid structures and educated population a majority of the people supported fascist and racist politics, in Italy from 1922 on, in Germany from 1933 on. Similar dangers are present again by successful movements in Europe and US, trying to destroy liberal democracy. Therefore strong groups of civil society are necessary to hold against in day-by-day opposition. The Islamic world is not alone with all that.

Racist nationalism is the worst case by combining two destructive ideas. It makes an inclusive government impossible – or such ideas change drastically.

That the international community cares for human rights all over the world is also just an idea. It is not possible to interfere with military forces everywhere against heavy crimes. And when it happened, situations often could not change to the better, as we have seen in Afghanistan and Iraq. Who should help the country again? One force against the Taliban could be political and maybe even military pressure from powerful Islamic countries, who are interested in peaceful cooperation with the west

طالبان می‌تواند فشار سیاسی و شاید حتی نظامی از سوی کشورهای قدرت‌مند اسلامی باشد که به همکاری مسالمت‌آمیز با غرب و یک اسلام معتدل که در همه جا قابل قبول است، علاقه‌مند باشند. برای این نیرو یک سوال کلیدی حقوق برابر برای زنان باید مطرح باشد.

**محمد احمدی:** اگر شرایط داخلی افغانستان و شرایط بین‌المللی در قبال افغانستان، به همین منوال استمرار پیدا کند و رژیم کنونی به مدت طولانی‌تری بقا یابد، جامعه افغانستان، نویسندگان، مطبوعات و رسانه‌ها، رهبران و نخبگان سیاسی، فرهنگی و زنان افغانستان، چگونه می‌توانند از حقوق بشر، عدالت اجتماعی، حقوق سایر اقوام، حقوق زنان، حق آموزش، حق فعالیت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و مدنی، آزادی بیان و امنیت عمومی دفاع کنند و از چه طریقی می‌توانند مبارزه کنند؟ راهکارهای مبارزاتی شما برای دفاع از حقوق بشر چیست؟ **پروفیسور کریستین ریدر:** همه‌ی آنچه شما گفتید مهم و ضروری است. جامعه افغانستان باید در چنین مسیری تحت تأثیر قرار گیرد. همه‌ی این‌ها باید برای نشان دادن راه‌های بهتر از آنچه طالبان می‌توانند وعده دهند، توسعه یابد. پیشرفت هنوز در راه است، مردم باید بدانند که چه شرایطی زندگی بهتر را ممکن می‌کند.

**محمد احمدی:** افغانستان نه با تکیه بر قدرت‌های بیرونی و نه با تکیه بر نیروهای درونی، نتوانسته به یک نظام سیاسی با ثبات، به یک دولت-ملت دست پیدا کند. اینک، راه برون‌رفت از بحران سیاسی-تاریخی، در کجاست، در درون، یا در بیرون؟

**پروفیسور کریستین ریدر:** حتی در کشورهای غربی نیز ساختارهای سازمان‌یافته‌ی دموکراسی تحت فشار هستند. احزاب سیاسی جدید ظاهر می‌شوند. احزاب سنتی برای حکومت به شرکای جدید نیاز دارند. فقط نیمی از مردم در انتخابات شرکت می‌کنند. قلب آن: حقوق برابر برای همه و حاکمیت قانون است. بدون آن، دموکراسی هرگز رشد نخواهد کرد. این که دین و سیاست در بسیاری از کشورهای اسلامی تا این حد با هم همکاری می‌کنند، باید تعادل جدیدی پیدا کند. پارلمان‌ها باید قوانینی وضع کنند. اگر مقامات دینی این کار را انجام دهند، حکومت دوگانه‌ی بدون آینده روی کار خواهد آمد.

**محمد احمدی:** نقشه راه که پروسه‌ی ویانا برای آینده‌ی افغانستان ترسیم کرده، چیست؟ چقدر امیدواری وجود دارد که این پروسه بتواند موفق شو؟

**پروفیسور کریستین ریدر:** کنفرانس‌های وین برای یک افغانستان دموکراتیک یک جنبش جامعه‌ی مدنی است که به‌عنوان ابتکار فعالان سابق کمیته‌ی امداد اتریش برای افغانستان که در سال ۱۹۸۰ تأسیس شد، آغاز شده است. من به‌عنوان رئیس آن بعداً کتاب‌هایی در مورد افغانستان منتشر کردم، آخرین کتاب نیز در دسترس است، [به زبان] فارسی. بنابراین، ما هیچ قدرت پنهانی در پشت خود نداریم. ما دخالت نمی‌کنیم. خلاصه مقالات کنفرانس‌ها به‌صورت جداگانه منتشر می‌شود. اضافه کردن

داده‌اند. حتی در ابوظبی یک کنیسه باز شده است، و تقریباً در تمام کشورهای مسلمان، زنان بسیار آزادتر از افغانستان زندگی می‌کنند.

اما گروه‌هایی مانند طالبان همه‌ی این تفاوت‌ها را رد می‌کنند و بر مبنای یک عقیده‌ی کوتاه‌بینانه خود را از دیگر کشورهای اسلامی، جدا ساخته‌اند. این ایدئولوژی اغلب از پاکستان به افغانستان صادر می‌شود، کشوری که زمانی به‌عنوان یک کشور نمونه‌ی اسلامی تأسیس شده بود؛ اما اکنون تقریباً یک کشور شکست خورده است با جمعیت بسیار فقیر، [که] زیرساخت‌های [آن] آسیب دیده و توسط قدرت‌های سیاسی مبهم مسدود شده است.

**محمد احمدی:** پرسش دیگر در همین زمینه این است که اگر جامعه‌ی بین‌الملل این رژیم را به رسمیت بشناسد، یا به رسمیت نشناسد، پیامدهای این مشروعیت و عدم مشروعیت بین‌المللی برای جامعه‌ی افغانستان و جهان چه خواهد بود؟

**پروفیسور کریستین ریدر:** شاید به رسمیت شناخته شود؛ زیرا سیاست اغلب هرگز به حقوق بشر اهمیت نمی‌دهد. اما شکستن انزوای طالبان باید مجازات در پی داشته باشد. مخالفت علیه طالبان، شاید برای مدت طولانی مهم- و ضروری باشد.

**محمد احمدی:** تفکر نژادی و ایدئولوژی مذهبی خشونت‌محوری که در بنیان رژیم طالبان قرار دارد، پیشاپیش تغییر این رژیم را ناممکن جلوه می‌دهد. با توجه به تغییرناپذیری این رژیم، در صورتی که طالبان نخواهند با اقوام دیگر و گروه‌های دیگر، گفت‌وگو کنند و به توافق برسند، راهکار چیست؟ آیا گزینه‌ی نظامی می‌تواند به‌عنوان یکی از راه‌حل‌ها مطرح باشد یا خیر؟ در این صورت نقش جامعه‌ی بین‌المللی چه خواهد بود، آیا آن‌ها از راه حل نظامی حمایت خواهند کرد؟

**پروفیسور کریستین ریدر:** حتی در کشوری با ساختار نسبتاً قوی و جمعیت تحصیل کرده اکثریت مردم از سیاست فاشیستی و نژادپرستانه حمایت کرده‌اند؛ در ایتالیا از سال ۱۹۲۲ به بعد، در آلمان از سال ۱۹۳۳ به بعد. خطرات مشابه مجدداً توسط جنبش‌های موفق در اروپا و ایالات متحده وجود دارد که سعی در نابودی لیبرال دموکراسی دارند. بنابراین، گروه‌های قوی جامعه‌ی مدنی باید در مقابل مخالفت‌ها روزبه‌روز مقاومت کنند. جهان اسلام با همه‌ی این‌ها تنها نیست.

ناسیونالیسم نژادپرستانه با ترکیب دو ایده‌ی مخرب بدترین حالت است. این امر یک دولت فراگیر را غیرممکن می‌کند- یا چنین ایده‌هایی به شدت تغییر می‌کنند.

این که جامعه‌ی بین‌المللی به حقوق بشر در سراسر جهان اهمیت می‌دهد، نیز فقط یک ایده است. در مقابل جنایات سنگین نمی‌توان در همه جا با نیروهای نظامی مداخله کرد، و زمانی که این اتفاق افتاد، شرایط اغلب نمی‌تواند به سمت بهتر شدن تغییر کند، همان‌طور که در افغانستان و عراق این وضعیت را مشاهده کردیم. چه کسی باید دوباره به کشور کمک کند؟ یک نیروی علیه





# شکستن انزوای طالبان باید مجازات در پی داشته باشد

## Breaking the isolation of the Taliban should be punished

and a 'moderate Islam' that is acceptable everywhere. For that a key question are equal rights for women.

**Silk Way weekly:** What strategy do you propose, if the current situation continues in Afghanistan and the international community deal with Afghanistan in the same way and the current regime stays in power for a longer period? How Afghan society, writers, media, political elites and leaders, cultural elites, and Afghan women, may defend human rights, social justice, the rights of other ethnic and religious groups, right to education, right to political activity, cultural right, economic tight and civil right, right to freedom of speech, and public security, and how they can do so? What strategies you suggest to protect human rights in Afghanistan?

**Professor Christian Reder:** All what you said is important and necessary. The Afghan society should be influenced in such directions. All this must be developed to show better ways than Taliban can promise. Progress was still on the way. People must realize which conditions make a better living possible.

**Silk Way weekly:** Afghanistan has not been able to form a sustainable political system neither by depending on international community and not by relying on its internal forces. What is the solution for the crisis of Afghanistan? Does it have internal or external solution?

**Professor Christian Reder:** Even in western countries the organized structures of democracy are under pressure. New political parties appear. Traditional parties need partners to govern. Just half of the population takes part of elections. The heart of it: equal rights for all and the rule of law. Without that, democracy will never grow. That religion and politics cooperate so close in many Islamic countries must

find a new balance. Parliaments have to create laws. If religious authorities do this, there is a double reign with no future.

**Silk Way weekly:** What is Vienna's roadmap for Afghanistan? How much do you think it will succeed?

**Professor Christian Reder:** The Vienna Conferences for a Democratic Afghanistan is a civil society movement, started as an initiative of former activists of the Austrian Relief Committee for Afghanistan, founded in 1980. As head of it I later published books on Afghanistan, the last one is also available in Farsi. Therefore we have no hidden powers behind us. We do not interfere. Summary papers of the conferences are published separate. It is not necessary to add personal comments. We organize and finance the meetings, because of long term relations and because the situation in Afghanistan is so horrible for the people there. Up to 70 Afghan men and women from all over the world discuss future possibilities in opposition to Taliban rule. That should and must be done, to create a stronger diaspora with chances being part of future possibilities.

**Silk Way weekly:** One of the hot political debates of Afghanistan is the type of the political system. What political system Vienna process propose for future of Afghanistan? Can federal system put an end to the conflict in Afghanistan?

**Professor Christian Reder:** The background: Experiences with forms of democracy. There are endless variations possible but focussed on human rights and clear regulations special solutions for Afghanistan could be created. Much more difficult would be to realize this step by step, balancing federal and tribe interests or the integration of minorities with women rights as a central task.

**Silk Way weekly:** US president Joe

Biden, thinks the people of Afghanistan will never become a nation. The people of Afghanistan have concluded from this that Afghanistan is no longer an issue for the world. In other words, they think Afghanistan does not matter for the world anymore. Do you think so?

**Professor Christian Reder:** To become a nation is the result of history, when the majority feels that the inhabitants of a country are united and want to live together. It should be a commitment, not the order of any higher power. If Afghanistan wants to exist within the present borders such believe must grow. As I heard, especially younger generations have already this opinion. To belong to an ethnic group is no contradiction when a peaceful living

together is secured. Afghanistan will be an issue for the world when initiatives like the Vienna Conferences for a Democratic Afghanistan create diplomatic support for realistic strategies and isolate those powers ready to cooperate with Taliban terrorists.

**محمد احمدی:** یکی از بحث‌های داغ در فضای سیاسی کنونی افغانستان نوعیت نظام است. پروسه‌ی ویانا چه نوع نظامی را برای آینده‌ی افغانستان در نظر گرفته است؟ آیا نظام فدرالی می‌تواند معضل تاریخی افغانستان را حل کند؟

**پروفیسور کریستین ریدر:** پیشینه، تجارب با اشکال دموکراسی، تنوع بی‌پایانی ممکن است، اما با تمرکز بر حقوق بشر و مقررات روشن، می‌توان راه حل‌های ویژه‌ای برای افغانستان ایجاد کرد. تحقق این امر گام به گام بسیار دشوارتر خواهد بود، ایجاد تعادل بین منافع فدرال و قبیله‌ای یا ادغام اقلیت‌ها با حقوق زنان به‌عنوان یک وظیفه‌ی اصلی.

**محمد احمدی:** به‌عنوان آخرین پرسش، جو بایدن، رییس‌جمهور امریکا معتقد است که مردم افغانستان هرگز ملت نمی‌شود. مردم از سخنان رییس‌جمهور امریکا این گونه برداشت کرده‌اند که دیگر افغانستان برای جهان





# تاریخ خاطره و

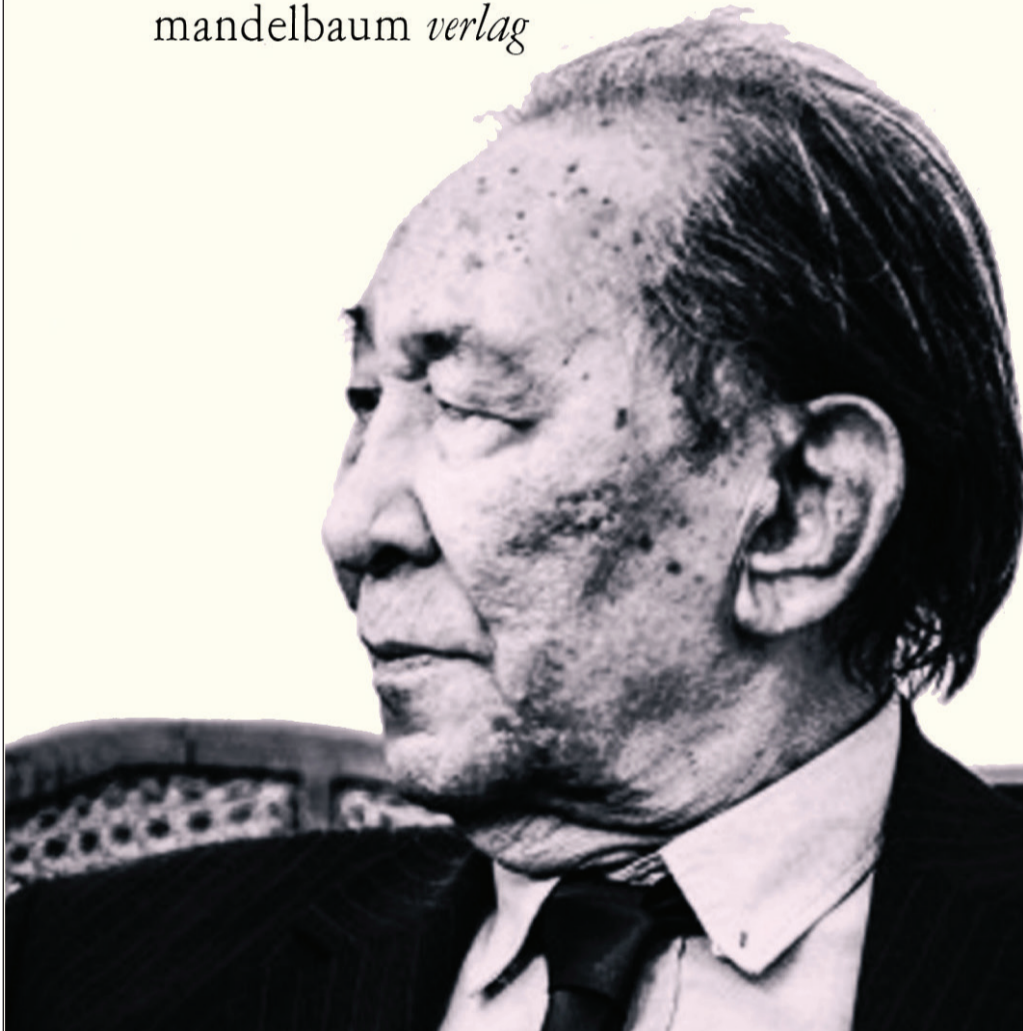
## یادداشتی درباره کتاب «سال‌های پر تلاطم»؛ علی محمد زهما و خاطرات افغانستان» اثر پروفیسور کریستیان ریدر

عصمت الطاف

Christian Reder

## NOCH JAHRE DER UNRUHE ...

Ali M. Zahma und Afghanistan  
mandelbaum verlag



جمله تألیف‌ها و آفریده‌های استاد زهما هستند. «سرگذشت تمدن، اثر کارل ل. بکر و فردریک دنکاف» (ترجمه)؛ «تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان عبدالرحمان خان تا استقلال، اثر لودویک و. آدمک» (ترجمه)؛ «تاریخ فرهنگ تعلیم و تربیه در غرب، اثر فریمین بتس» (ترجمه)؛ «دسترس نیست»؛ «یونانی‌ها در باکتریا و هند، اثر ویلیام وودتورپ تارن» (ترجمه)؛ «دسترس نیست»؛ «تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازدهم، اثر و. و. بارتولد» (ترجمه)؛ «تاریخ سیاسی افغانستان، اثر ویلیام ک. فریزر تتلر» (ترجمه)؛ «تاریخ تاریخی نویسی در اسلام، اثر فرانکس روزنتال» (ترجمه)؛ «انسان قدیم، اثر وان لون» (ترجمه)؛ «دسترس نیست»؛ «پژوهشی در تاریخ، اثر آرنولد توینی» (ترجمه)؛ «دسترس نیست»؛ «اقتصاد افغانستان، زراعت و شاهراه‌های تجاری، ستوارد» (ترجمه)؛ «دسترس نیست»؛ «قراختیایان و خوارزم شاهیان، اثر و. و. بارتولد» (ترجمه)؛ «دسترس نیست»؛ «مآخذ و مدارک تاریخی پیش و بعد از دوره مغول، اثر و. و. بارتولد» (ترجمه)؛ «دسترس نیست»؛ «جغرافیای تاریخی آسیای مرکزی، اثر و. و. بارتولد» (ترجمه)؛ «آی کیو، اثر لو شون» (ترجمه)؛ «منطق استقرایی، اثر جان استوارت میل» (ترجمه)؛ «دسترس نیست»؛ «منطق تحلیلی، اثر جان استوارت میل» (ترجمه)؛ «دسترس نیست»؛ «مبارزه اساسی امروز تعلیم و

علی محمد زهما، نویسنده، پژوهشگر فلسفه، تاریخ، اجتماع و ادبیات، مترجم و استاد پیشین دانشکده ادبیات دانشگاه کابل، است. نویسنده (پروفیسور کریستیان ریدر) سرگذشت زهما و خانواده‌شان را از دوره سیاه عبدالرحمان خان آغاز می‌کند؛ از زمان نسل کشی و قلع‌و‌قمع هزاره‌ها، از زمان آوارگی و کوچ‌های اجباری آن‌ها، از عصر خریدوفروش بردگان‌شان در بازارهای افغانستان و کشورهای همسایه و نیم‌قاره هند، و از عصر مصادره جایزادها و دارایی‌های‌شان توسط عبدالرحمان و توزیع آن‌ها به ناقلان پشتون؛ پشتون‌هایی که از آن سوی خط دیورند آورده می‌شدند. و خانواده شادروان زهما، یکی از همان خانواده‌هایی بوده است که زمین و جایزادشان توسط لشکریان عبدالرحمان خان مصادره شدند و خودشان به قندهار تبعید گردیدند. علی‌مردان، پدربزرگ استاد زهما، از سرداران سرشناس ارزگان بود که برای حقوق قوم خود مبارزه می‌کرد. وقتی ارزگان سقوط کرد و مردمش قلع و قمع شدند، علی‌مردان هم به زندان افتاد. او را به کابل بردند و در زندان چشمانش را میل کشیدند و بعد، از زندان هم آزاد کردند؛ اما آزادی‌اش دیری نپایید. بسیار زود، در اوایل سال ۱۳۱۸ ق. بدرود حیات گفت.

این اطلاعات یا از خود زنده‌یاد زهما گرفته شده‌اند یا از یادداشت‌ها و خاطرات و کتاب‌هایشان و یا از کتاب‌های دیگر استفاده شده است؛ لذا هم در مورد سرگذشت خانواده زهما، به عنوان یکی از بازماندگان «تاراج ارزگان»، هم درباره کارنامه علمی و پژوهشی استاد زهما و نیز در مورد وقایع تاریخی این سرزمین، به خصوص پنجاه‌شست سال اخیر، می‌تواند منبع دست‌اول به حساب آید؛ بسیاری از واقعیت‌های تاریخی را خود استاد تجربه کرده است و نقل کرده است:

«خانواده زهما که ملاک بودند، در ولایت هزاره‌نشین ارزگان، واقع در نواحی مرکزی افغانستان، قربانی آزار و اذیت‌های گسترده‌ای شدند. در حکومت عبدالرحمان خان (۱۲۶۰ تا ۱۳۱۹ ق) که تحت حمایت انگلیس بود، املاک آنان مصادره و خودشان تبعید شدند. عبدالرحمان خان بین سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۸ ق. این منطقه را که بیش از پنجاه قبیله مختلف هزاره در آن زندگی می‌کردند، به عنوان آخرین منطقه مرکزی افغانستان که تا آن موقع تحت حاکمیت کابل درنیا آمده بودند، در جنگی که کنراد اشتر آن را جنگ قومی می‌نامد، با خشنونت فراوان تصرف کرد.» (ریدر، ۱۴۰۲: ۴۸)

پروفیسور کریستیان ریدر در ادامه می‌افزاید:

«مردم [هزاره] در زمستان ۱۳۰۸ ق. دست به قیام زدند؛ اما نتیجه‌اش اعدام بزرگان و عالمان دینی و یا تبعید آن‌ها، تجاوز به زنان و غارت مال و اموال مردم در روستاها بود. عبدالرحمان با کوچ اجباری هزاره‌ها به نقاط دیگر، خودمختاری نسبی آنان را در هم شکست و زمین‌های آنان را به کوچی‌های پشتون بخشید.» (همان)

زنده‌یاد استاد زهما به نویسنده کتاب گفته است که چگونه پدرکلاش، علی‌مردان، مانند دیگر هزاره‌ها، از خانه و کاشانه‌شان، از سر زمین اجدادی‌شان (ارزگان) کوچ اجباری داده شدند و به قندهار تبعید شدند. در این‌جا (سرزمین قدیمی هزاره‌ها) دوباره زمین خریده و زندگی نوینی را آغاز کردند. این بار، در این ولایت نیز، زندگی و زمین‌های‌شان را از دست دادند. از تحصیلات ابتدایی تا دوره‌های عالی‌اش می‌گوید؛ از کار در وزارت معارف، تدریس در دانشگاه کابل و کار در اکادمی علوم، از تدریس در دانشگاهی در چین و اوضاع آن‌جا؛ از زندانی شدن و شکنجه شدنش توسط رژیم حفیظ‌الله امین؛ از گردش بد روزگار، از سفرش به غرب و سرانجام پناهنده شدنش به کشور اتریش می‌گوید و این که فاشیستان کور و قوم‌پرستان تمامیت‌خواه؛ کسانی چون دکتر عبدالرحیم‌زی، رئیس پیشین مسلمانان در اتریش و گلبدین حکمتیار چگونه در آن‌جا هم مداخله می‌کردند و با دادن اطلاعات مغرضانه و نادرست، زمینه پناهندگی‌شان را می‌زدند.

هم‌چنین، از دعوت دولت داکتر نجیب‌الله نیز می‌گوید و این که چگونه مجاهدان دست‌پرورده پاکستان و عربستان و امریکا، به کمک بنیادگرایان عرب‌های خاور میانه، دولت او را سقوط دادند و تن به ندای آشتی‌جویانه داکتر نجیب ندادند. استاد زهما از سفرش به کابل در سال ۱۳۸۲ خ. از امیدهای نسبت به آینده افغانستان، از

«سال‌های پرتلاطم» هم تاریخ است و هم خاطره؛ هم تحلیل است و زندگی‌نامه. خواننده گاهی با وقایع و فرازوفرودهای تاریخی همراه می‌شود، گاهی با سرگذشت زاوی، چشم‌دیدها، مطالعات، سفرها و کارکردهایش، و زمانی هم با فرازوفرودهای زندگی یکی از شخصیت‌های برجسته علمی، فکری، پژوهشی و فرهنگی افغانستان؛ زنده‌یاد استاد علی‌محمد زهما، نویسنده، پژوهشگر فلسفه، تاریخ، اجتماع و ادبیات، مترجم و استاد پیشین دانشکده ادبیات دانشگاه کابل؛ کسی که چندین دوره سیاسی این کشور (از عصر شاهی محمدظاهر و جمهوری داوود خان و دوره کمونیستی گرفته تا دوره مجاهدان و طالبان و بخشی از جمهوری پساتالبان) را گاهی از نزدیک و زمانی از دور تجربه کرد، زیست، رنج کشید، اگر فرصت یافت، تدریس کرد، کتاب نوشت، پژوهش و ترجمه کرد و شعر سرود. تنها بدین امید که این کشور را بسامان ببیند و در بالاترین درجه پیشرفت و ترقی؛ بدین امید که صلح را در کشورش برقرار ببیند و دختران و پسران این کشور را آگاه و دانا؛ بدین امید که بنیادگرایی و وهابی‌گری را از کشور برچیده ببیند و آزادی و برابری را استوار. تا آن زمانی هم که در کشور بود، برای تحقق این همه، تلاش کرد. دلبستگی آگاهانه و ژرفی به تاریخ، فرهنگ، زبان و ادبیات این سرزمین داشت و برای غنای و شکوه و اعتلای آن، لحظه‌ای از تلاش باز نایستاد. مسئولیتش را به بهترین شکلش ادا کرد. در هر جایی که بردندش (وزارت معارف، دانشگاه کابل، اکادمی علوم و...) به هر جایی که فرستادندش (چین، انگلستان و سرانجام هم اتریش)، حتا اگر به زندان هم افکندند، حتا اگر به خاطر روشنگری و باورها و نوشته‌هایش مغضوب واقع شد، حتا اگر با بی‌مهری روبه‌رو شد، بازهم نوشت و ترجمه کرد و به پیش رفت. با این انتظار که شمعی در تاریکی اوضاع کشور افروخته باشد و ظلمت و تنگ‌نظری و خودخواهی و اندیشه فاشیستی حاکم را به سهم خودش پس زده باشد؛ ظلمتی که مردمش را گاهی به کام روس می‌انداخت و زمانی در کام پاکستان و عربستان و امریکا. آرامش را از آن‌ها می‌گرفت و سرزمین و زادگاه‌شان را تبدیل به میدان جنگ و میدان رقابت می‌کرد.

اما کجا بود چشمانی که این همه تلاشش را ببینند؛ کجا بود سعه صدری که بودنش را تحمل کند. او را به خاطر روشنگری‌هایش، به زندان افکندند، تا مرز مرگ شکنجه‌اش کردند و یا هم در خانه‌اش به بند کشاندند. تا مبادا حرف بزند و یا حرفش نوری در این تاریکی بیفکند و منافع قومی فاشیستان را به خطر اندازد. بخش زیادی از کتاب‌ها و دست‌نوشته‌هایش که در کتابخانه‌های وزارت معارف، دانشکده ادبیات دانشگاه کابل و کتابخانه عمومی دانشگاه کابل بودند، در زمان جنگ‌های ویرانگر داخلی، مانند بسیاری از آثار خطی و دست‌نویس دیگر این سرزمین، غارت شدند. به گونه‌ای که اکنون هیچ رد پای از آن‌ها بر جای نمانده است. تنها چیزی که از آن‌ها بر جای مانده است، برای ما یک مشت حسرت و افسوس است و برای نویسنده و مترجمش، که روانش شاد باد، حتماً درد جانکاهی بوده که مدام آزارش می‌داده.

بنابراین، این همه را می‌توانیم در این کتاب بخوانیم. گاهی لذت ببریم و زمانی افسوس بخوریم. از غفلت‌ها و کج‌روی‌ها و تنگ‌نظری‌ها نیز آگاه شویم.

خواننده با این کتاب به سال‌های پیشتر هم سفر می‌کند؛ پیشتر از پنجاه‌شست سال اخیر؛ پیش‌تر از کودتاهای پی‌درپی دوره کمونیستی، با دست‌اندازی‌های شوروی؛ پیشتر از جنگ بنیادگرایان به خاطر منافع پاکستان و عربستان و امریکا، زیر نام دین و مذهب و سنت؛ پیشتر از ویرانی کابل و قتل عام هزاره‌های این شهر؛ پیشتر از روی کار آمدن دست‌نشانندگان پاکستان، عربستان و امریکا؛ طالبان؛ و سرانجام، پیشتر از دوره جمهوری، این بار با مداخله غرب و در رأس آن امریکا. مسائلی را از گذشته‌های دور این سرزمین، از دوره‌های گوناگون تاریخی می‌توان می‌خواند؛ چیزهایی که در سفرنامه‌ها و سیاحت‌نامه‌های غربی‌ها و مستشرقان غربی ثبت شده‌اند. به عبارت دیگر، دیدگاه‌های سفرنامه‌نویسان غربی را درباره این جغرافیا و این مردم، این فرهنگ.

محورهای کتاب

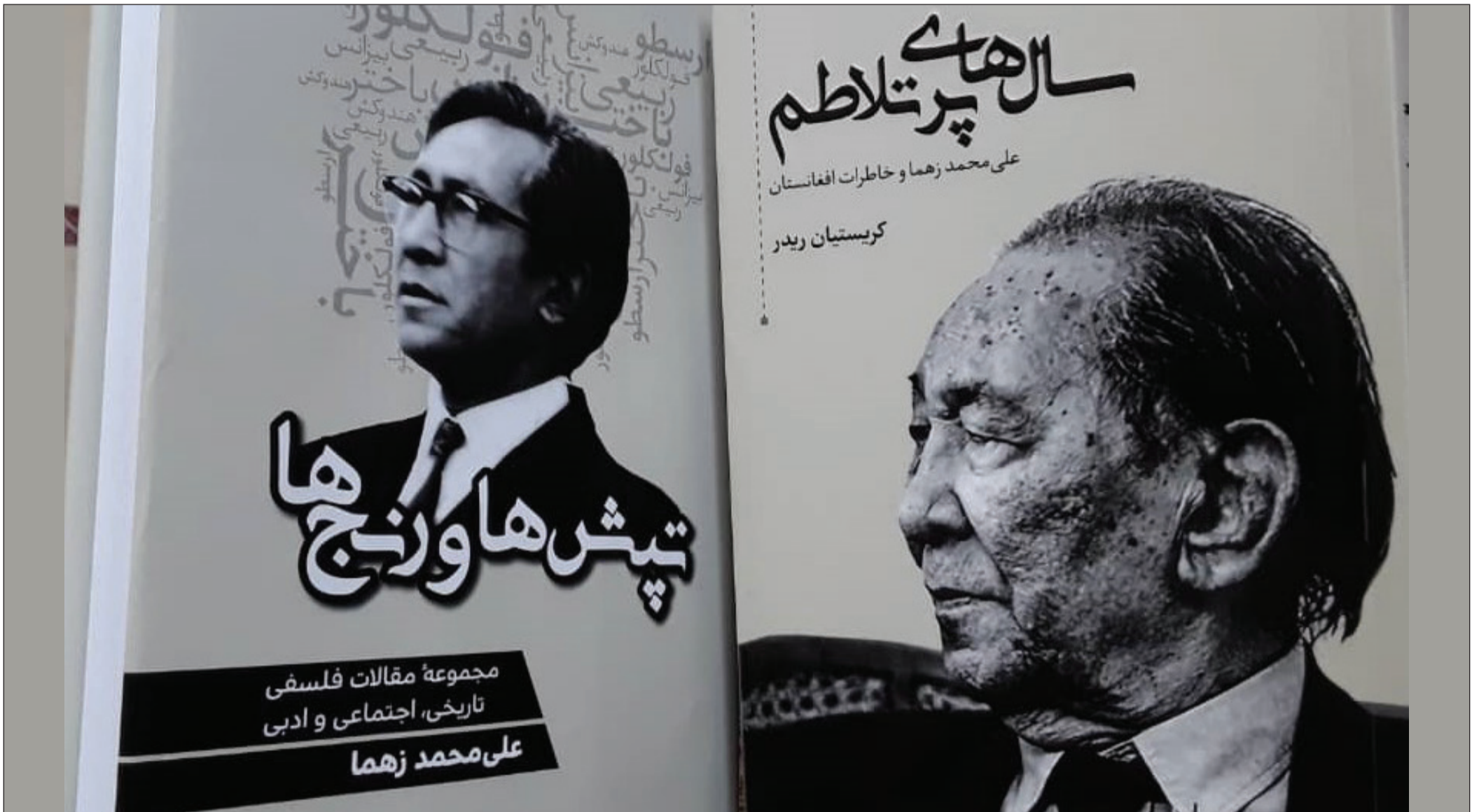
الف. فرازوفرودهای زندگی استاد زهما

محور اصلی کتاب «سال‌های پرتلاطم» شادروان استاد



# تاریخ خاطره و

یادداشتی درباره کتاب «سال‌های پر تلاطم؛  
علی محمد زهما و خاطرات افغانستان» اثر پروفیسور کریستیان ریدر



تربیه در ممالک اسلامی، اثر کریفن» (ترجمه، در دسترس نیست)، از جمله ترجمه‌های استاد هستند.

در این میان، کتاب‌های «تاریخ افغانستان در یک نگاه»؛ «تپش‌ها و رنج‌ها» (مجموعه مقالات فلسفی، تاریخی، اجتماعی و ادبی)؛ «ملوک کورت هرات» و «طلین» (مجموعه شعر) از سوی مؤسسه پژوهشی بایسنغر در هرات چاپ شده‌اند و کتاب‌های «تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازده»؛ «تاریخ تاریخ‌نویسی در اسلام» و «تاریخ سیاسی افغانستان» قرار است به همت این مؤسسه چاپ و منتشر شوند.

قابل ذکر است که علاوه بر کتاب «سال‌های پرتلاطم»، کتاب دیگری نیز از پروفیسور کریستیان ریدر، در پیوند با افغانستان و استاد علی محمد زهما منتشر شده است. این کتاب، «افغانستان قطعه‌قطعه؛ گفت‌وگوهایی با علی محمد زهما» است که در سال ۲۰۰۴ م. به زبان آلمانی، در آلمان منتشر شد و هنوز به زبان فارسی برگردانده نشده است.

استاد زهما از فروپاشی‌ها و عوامل و اسباب آن‌ها نیز گاهی مصل و زمانی مختصر سخن گفته است؛ فروپاشی‌هایی که هر بار افغانستان را از نیروی آگاه و تحصیل‌کرده خالی کردند. فروپاشی‌هایی که نه تنها آبادی کشور را از بین بردند، که زمینه عمران و بازسازی را نیز زدودند. هرج‌ومرج و بی‌ثباتی، جنگ و ویرانی، باعث شدند که این جامعه هم‌چنان از کاروان جهانی عقب بماند و هم‌چنان بخش زیادی از اعضای این جامعه زیر خط فقر زندگی کنند و برای تأمین غذای شبانه‌روشان درمانده باشند. خواننده‌ای که اکنون این کتاب را می‌خواند، به خوبی می‌تواند نگرانی‌ها و حسرت‌های زنده‌یاد زهما را درک کند. به‌ویژه، خواننده امروزی، در عصری به سر می‌برد که جهانیان از طریق هوش مصنوعی و ربات‌ها، به پیشرفت‌های چشم‌گیری نایل آمده‌اند؛ اما ما در افغانستان، هنوز در بند ریش و دامن و چادر و لنگی و بروتیم، تروریسم و بنیادگرایی هنوز در اوج خود قرار دارد و برگردۀ مردم سوار است. دختران و زنان حق کار و تحصیل ندارند و زنان این سرزمین، در تاریکی مطلق به سر می‌برند. نخبگان و تحصیل‌کردگان، یا فرار کرده‌اند و یا در صدد فرارند. شاید با خودش بگوید که خوب است استاد زهما زنده نیست که این همه بدبختی را باری دیگر تجربه می‌کرد و خون دل می‌خورد.

فروپاشی‌های پیشین هم همین بلا را بر سر روشنفکران

و فرهنگیان این آب و خاک آوردند. گویی، دست‌اندرکاران و بازیگران خارجی سیاست افغانستان، قصد دارند هرازگاهی این سرزمین را از وجود نخبگان و افراد اهل دانش و هنر، تخلیه کند تا دست‌نشانندگان و عروسک‌های‌شان بهتر در میدان سیاست نقش‌شان را بازی کنند.

## ب. تحولات افغانستان

از آن‌جایی که زنده‌یاد زهما، دوسوم عمرش را در افغانستان زندگی کرد و بخشی از تحولات سیاسی این کشور را با چشم سر دید و ناملايمات و رنج‌هایش را به تن خرید، نویسنده از پرداختن به «اوضاع افغانستان» هم به دور نمانده است. از این‌رو، تحولات سیاسی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان در نیم قرن اخیر، محور دیگر این کتاب را تشکیل می‌دهد. هرچند، این بحث‌ها به صورت، منظم پی گرفته نشده‌اند، اما در کنار مسائل دیگر، می‌تواند چشم‌اندازی از تحولات سیاسی نیم قرن اخیر ارائه کند.

گفتنی است که اوضاع افغانستان، بدون در نظر داشت تحولات منطقه و جهان، توضیح داده نمی‌شود. هم‌زمانی که به تحولات سیاسی افغانستان می‌پردازد، تحولات جهانی، نقش قدرت‌های برتر جهان؛ مانند روسیه، امریکا و اروپا، عربستان، پاکستان، ایران، و... نیز در تحولات افغانستان و دیگر کشورهای جهان، توضیح داده می‌شوند. به همین گونه، دیگرگونی‌های جهانی و موضع‌گیری‌های این قدرت‌ها نسبت به این دیگرگونی‌ها، نیز بیان می‌شوند.

استاد زهما خود نیز یک روشنفکر، مترجم و نویسنده‌ای بود با دیدگاه‌های سوسیال - لیبرال، روایت دست‌اولی از دوران کمونیستی (۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰ خ.) نیز به دست می‌دهد. او در این دوره با بی‌مهری روبه‌رو شد و به دلایل نامعلومی بارها به زندان افتاد و شکنجه شد. در این کتاب، به خوبی می‌دانیم که راز ناپایداری و بی‌ثباتی این دوره در چیست و چرا رئیس‌جمهوران چپ‌گرای خلق و پرچم، یکی پس از دیگری، با کودتا و روبه‌رو می‌شدند و به قتل می‌رسیدند.

کتاب «سال‌های پرتلاطم» آینه‌گونه، وقایع و حوادث تقریباً نیم قرن از تاریخ معاصر افغانستان را پیش چشم خواننده می‌گذارد. طبیعی است که خواننده دچار مقایسه می‌شود؛ چنانچه مرحوم زهما و نویسنده کتاب (پروفیسور کریستیان ریدر) نیز مقایسه کرده‌اند و در مورد کاستی‌ها

و نقطه‌ضعف‌های دوره‌های مختلف شاهی، جمهوری، کمونیستی، مجاهدان، طالبان و دوباره جمهوری، صحبت می‌کنند. باید همین‌جا یادآوری کنم که خواننده‌ای که اکنون، این کتاب را می‌خواند (در زمانه‌ای که نظام جمهوری فروپاشیده و گروه طالبان دوباره روی کار آمده‌اند) می‌تواند همه‌ی این دوره‌ها را باهم مقایسه و ارزیابی کند. بعد، بسنجد که کاستی‌های دوره‌های بهتر در کجا بوده که هر بار، دوباره به همان منجلاب گذشته می‌افتیم. چرا پس از شش دهه، هنوز در کام تروریسم و بدویت، و وهابیت و بنیادگرایی طالبانی گیر کرده‌ایم. نقطه‌ضعف‌های دولت‌مردان بیست سال گذشته یا همان جنگ‌سالاران دو دهه پیش‌تر در چه بودند که منجر به سقوط همه‌ی فرصت‌ها و امیدها و آرزوها شد.

استاد زهما قابل‌پذیرش‌ترین دوره تاریخی افغانستان را، دوره‌ی جمهوری داوودخانی، می‌داند. بدین سبب که آزادی‌های مطبوعاتی، سیاسی و اجتماعی برای مردم فراهم شده بودند. احزاب و جریان‌ها در چوکات قانون فعالیت می‌کردند. امنیت برقرار بود و موتور پیشرفت کشور نیز به پیش می‌رفت. فعالیت‌های علمی نیز در حال گسترش بود. اما این دوره، با رشد حزب خلق و پرچم و مداخله‌ی شوروی از بین رفت. نتیجه‌اش شد، دوره‌ی تاریک و اختناق حفیظ‌الله امین و تره‌کی و ببرک کارمل که از روشنفکران و منتقدان و دموکرات‌ها فرصت نفس کشیدن را هم گرفتند. کشور تبدیل به دو جبهه‌ی «با ما و علیه ما» شد.

به باور استاد زهما در واقع، همین اختناق باعث شد که بنیادگرایی رشد کند و کشورهای مثل پاکستان و عربستان و امارات متحده عربی و سپس، امریکا دخالت کند و رفته‌رفته کشور را به مرکز بنیادگرایان جهان و خاور میانه تبدیل کند. در واقع، این بنیادگرایی و وهابی‌گری، واکنش و برآیند اختناق دوره کمونیستی بود.

## ج. زندگی و کارنامه پژوهشی و اداری پروفیسور کریستیان ریدر

پروفیسور کریستیان ریدر، طراح پروژه، پژوهشگر و استاد بازنشسته انتقال هنر و دانش در دانشگاه هنرهای کاربردی وین، سال‌ها با افغانستان آشنایی داشته و با افغانستانی‌ها کار کرده است. علاوه بر این، هم کتاب دیگری در پیوند به افغانستان و استاد زهما (افغانستان قطعه‌قطعه؛ گفت‌وگوهایی با علی محمد زهما) نوشته است و هم کتاب‌های زیادی از جهان‌گردان غربی در مورد

افغانستان خوانده است و در کتابش نیز از آن‌ها استفاده کرده است. بنابراین، محور دیگر این کتاب، سرگذشت نویسنده و کارها و برنامه‌های وی است. دقیقاً همین قسمت‌هایش آن را تبدیل به خاطره کرده است؛ اما او هیچ‌گاه پای‌بند خاطره‌نویسی نمانده است. از کتاب‌ها و منابع هم استفاده پژوهشگرانه کرده و پایه‌ها، منابع را هم یادآوری کرده است. تحولات سیاسی و اجتماعی را نیز تحلیل کرده است. مطالعه عمیق و گسترده در مورد تحولات جهان و کتاب‌های دیگری که نوشته است، باعث شده که تحولات افغانستان را در سپهر بزرگتر و در کنار تحولات منطقه و جهان روایت کند.

در این کتاب، علاوه بر این که با زندگی و سرگذشت استاد زهما آشنا می‌شویم، با کارهای سایر اعضای خانواده استاد و تعدادی از شخصیت‌های دیگر نیز آشنا می‌شویم؛ شخصیت‌های افغانستانی‌ای که به نحوی ریدر با آن‌ها در ارتباط بوده است.

## جمع‌بندی

کتاب «سال‌های پرتلاطم؛ علی محمد زهما و خاطرات افغانستان» اثری است از کریستیان ریدر. در سال ۱۴۰۲ خ. با شمارگان ۵۰۰ نسخه، از سوی مؤسسه بایسنغر در هرات منتشر شده است. در این کتاب، در کنار این که خواننده با زندگی زنده‌یاد استاد علی محمد زهما و سرگذشت پرفراز و نشیب خانواده ایشان آشنا می‌شود، با فرازوفروادهای تند و تیز تاریخ افغانستان و فاجعه‌هایی که در این سرزمین اتفاق افتادند، نیز آشنا می‌شود. رنج انسان افغانستانی و بدبختی و شوربختی آن‌ها نیز در این کتاب بازتاب یافته‌اند. جهالت، بربریت، ترور و وحشت، بنیادگرایی و دین‌زدگی و سنت‌زدگی، از جمله مسائلی‌اند که مردم افغانستان را به این وضعیت رسانده‌اند. به باور استاد زهما، راه نجات این کشور و این مردم از دام بنیادگرایی و ترور و وحشت، از بین بردن تأثیر دین بر مکتب‌ها و دانشگاه‌ها است و همین‌طور، از بین بردن تأثیرگذاری ملاها و مولوی‌های بنیادگرا و وهابی، بر ذهن و ضمیر مردم این کشور است. به باور استاد، ریشه رادیکالیسم طالبان پاکستان و مدرسه‌های دینی آن است که بستر رشد و پرورش و ادامه راه آنان را فراهم کرده است. این کشور تا زمانی که بر اساس یک سیستم اداره نشود و تا زمانی که نظام قبیله‌ای، تحت نام شاهی یا جمهوری یا امارت و... حاکم باشد، همیشه در حال فروپاشی خواهد بود.



# در مرحله‌ی تحلیل بهترین سیستم سیاسی برای افغانستان هستیم

## We are in the initial phase of analyzing the best possible political system for Afghanistan

گفت‌وگوی اختصاصی هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم با ولفگانگ پتریتش، رئیس مؤسسه‌ی امور بین‌الملل اتریش و یکی از بنیان‌گذاران روند وین

An exclusive interview of the «Silk Way Weekly» with Wolfgang Petritsch, President of Austrian Institute for International Affairs and one of the founders of the Vienna Process.

**Silk Way Weekly:** Does the international community recognize the Vienna process for a democratic Afghanistan as the powerful opposition to the Taliban regime?

**Wolfgang Petritsch:** It took a while, but by the 3rd meeting of the Vienna process for a Democratic Afghanistan in 2023 several Western governments showed interest and were briefed by Afghan participants in Vienna. The 4th meeting in June 2024 with about 70 participants across all ethnic and religious denominations was by now the most successful gathering and again diplomatic interest was even greater. We are still not there because we want to be as broad and diverse in terms of active participation.

**Silk Way Weekly:** Does the international community support the Vienna process?

**Wolfgang Petritsch:** We are getting more and more signs of support, particularly since the UN-led Doha process is leading nowhere.

**Silk Way Weekly:** Is the Vienna process a discussion on the techniques of fighting the Taliban, or a dispute over the principle of the political system?

**Wolfgang Petritsch:** The Vienna Process is a strictly political meeting as expressed by the four working groups which were established in Vienna and which are meeting via zoom regularly in order to present policy papers on the working groups' subjects: governance, regional issues/neighborhood, economy, human rights.

The stated goal is peaceful and political resistance development.

**Silk Way Weekly:** What is the proposed political system of the Vienna process?

**Wolfgang Petritsch:** We are still in the initial phase of analyzing the best possible political system for Afghanistan. Afghanistan has diverse ethno-religious traditions and cultures which should be represented in the new Afghan political system – inclusivity, equality and respect for all indigenous ethnic and religious groups is the primary goal of the Vienna Process.

**Silk Way Weekly:** Does the Vienna process have enough diplomatic (logical, rational, etc.) and field power to bring the international community along with it to change the structure of Afghanistan's political system?

**Wolfgang Petritsch:** We want to avoid past mistakes committed by the external actors and domestic representatives and are therefore taking a serious and cautious road towards the best solution for Afghanistan. We are building a firm structure for and Afghan-led and Afghan-owned process. It is the Afghans themselves – inside and outside of the country – who need to take these crucial decisions for a peaceful and prosperous Afghanistan, in peace with itself and with its neighbors.

**Silk Way Weekly:** What practical progress has been made in the Vienna process so far and to what extent has it been effective

on the situation in Afghanistan?

**Wolfgang Petritsch:** The progress is considerable. We receive an increasing number of messages of hope from Afghans in their country as well as from exiles around the globe. There is much attention in the capitals. We have established good relations with some of the most important governments who want to see a united opposition to end the terror against the Afghan population.

**Silk Way Weekly:** Is the Vienna process merely a political consultation, or more? What are its reasons and evidence?

**Wolfgang Petritsch:** The final goal of the Vienna Process is a political program for a better future of Afghanistan. The various working groups are supported by experts from all walks of life. We are confident that over the next months we will come closer to this goal.

**Silk Way Weekly:** To what extent does the civil society, women rights activists, political elites and the entire Afghan diaspora support the Vienna process and similar processes? What are the reasons for their hope and disappointment in such a process?

**Wolfgang Petritsch:** From the outset we have included and welcomed civil society, particularly women's activists and the young generation as well as former officials with a positive track record in the Islamic Republic. Achievement so far are great, but we need to accelerate our efforts towards even better and concrete results to the benefit of all the citizens of Afghanistan – inside and outside of the country.

**Silk Way Weekly:** Are there any alternatives to the Vienna process? Why

**ANSWER:** There are several initiatives around the world which work into the same direction. We are already in touch with some of them. We will continue to reach out and cordially invite them to work on the joint vision for peace and prosperity in Afghanistan.

Thank you in advance for your answers to our questions.



همسایگان، اتخاذ کنند.

**جاده‌ی ابریشم:** تا کنون چه پیشرفت عملی در روند وین حاصل شده است و این پیشرفت چه اندازه بر وضعیت افغانستان مؤثر بوده است؟

**ولفگانگ پتریتش:** این روند، پیشرفت قابل توجهی داشته است. ما تعداد زیادی از پیام‌های امیدوارکننده از سوی افغان‌های داخل و خارج از افغانستان، دریافت می‌کنیم. در پایتخت‌ها توجه زیادی وجود دارد. ما با برخی از مهم‌ترین دولت‌هایی که می‌خواهند شاهد یک اپوزیسیون متحد برای پایان دادن به تروریسم در افغانستان باشند، روابط خوبی برقرار کرده‌ایم.

**جاده‌ی ابریشم:** آیا روند وین صرفاً یک مشورت سیاسی است یا بیشتر؟ دلایل و شواهد آن چیست؟

**ولفگانگ پتریتش:** هدف نهایی پروسه‌ی وین یک برنامه‌ی سیاسی برای آینده‌ی بهتر افغانستان است و متشکل از گروه‌های کاری مختلف است که توسط کارشناسانی از همه اقصای حمایت می‌شوند. ما مطمئن هستیم که در ماه‌های آینده به این هدف نزدیک خواهیم شد.

**جاده‌ی ابریشم:** جامعه‌ی مدنی، فعالان حقوق زن، نخبگان سیاسی و کل دیاسپورای افغانستان تا چه اندازه از روند وین و پروسه‌های مشابه، حمایت می‌کنند؟ امیدواری و ناامیدی آن‌ها در چنین روندی چیست؟

**ولفگانگ پتریتش:** ما از ابتدا، از جامعه‌ی مدنی، به‌ویژه فعالان زن، نسل جوان و هم‌چنین مقامات سابق (با سابقه‌ی مثبت در نظام جمهوری اسلامی) دعوت کردیم و از حضور آنان استقبال کرده‌ایم. دستاوردها تا کنون بسیار خوب بوده‌اند؛ اما ما باید تلاش‌های خود را برای رسیدن به نتایج بهتر و ملموس‌تر به نفع همه‌ی شهروندان افغانستان در داخل و خارج از کشور، تسریع ببخشیم.

**جاده‌ی ابریشم:** آیا جایگزینی برای فرآیند وین وجود دارد؟

**پاسخ:** ابتکارات متعددی در سراسر جهان وجود دارند که در یک جهت کار می‌کنند. ما در حال حاضر با برخی از آن‌ها در تماس هستیم و به تماس خود ادامه خواهیم داد و صمیمانه از آن‌ها دعوت خواهیم کرد تا روی چشم‌انداز مشترک صلح و رفاه در افغانستان کار کنند.

**جاده‌ی ابریشم:** آیا جامعه‌ی جهانی، روند وین را که برای افغانستان دموکراتیک تلاش می‌کند، به عنوان مخالف قدرتمند رژیم طالبان می‌شناسند؟

**ولفگانگ پتریتش:** مدتی طول کشید؛ اما در سومین نشست پروسه‌ی وین، برای یک افغانستان دموکراتیک، در سال ۲۰۲۳ م. چندین دولت غربی علاقه نشان دادند و از سوی شرکت‌کنندگان افغانستانی در وین معلومات لازم در اختیار آن‌ها قرار داده شد. چهارمین نشست که در ماه جون ۲۰۲۴ م. با حدود هفتاد شرکت‌کننده از همه‌ی فرقه‌های قومی و مذهبی برگزار شد، تا کنون موفق‌ترین گردهمایی بود و بازهم علاقه‌ی دیپلماتیک بیشتر بود. ما هنوز راه درازی در پیش داریم؛ زیرا می‌خواهیم از نظر مشارکت فعال، به همان اندازه گسترده و متنوع باشیم. **جاده‌ی ابریشم:** آیا جامعه‌ی بین‌المللی از روند وین حمایت می‌کنند؟

**ولفگانگ پتریتش:** ما هر روز نشانه‌های حمایت بیشتری از این روند، دریافت می‌کنیم؛ به‌ویژه این که روند دوحه به رهبری سازمان ملل به جایی نمی‌رسد.

**جاده‌ی ابریشم:** آیا روند وین بحث در مورد فنون مبارزه با طالبان است یا اختلاف بر سر اصل نظام سیاسی؟ **ولفگانگ پتریتش:** روند وین یک نشست کاملاً سیاسی است که توسط چهار گروه کاری دنبال می‌شود؛ گروه‌هایی که در وین تأسیس شده‌اند و به طور منظم از طریق زوم تشکیل جلسه می‌دهند تا اسناد سیاسی در مورد موضوعات مختلف؛ مانند حکومت‌داری، مسائل منطقه‌ای/ همسایگی، اقتصاد و حقوق بشر، ارائه کنند. هدف اعلام‌شده، توسعه‌ی این روند مقاومت مسالمت‌آمیز و سیاسی است.

**جاده‌ی ابریشم:** نظام سیاسی پیشنهادی فرآیند وین چیست؟

**ولفگانگ پتریتش:** ما هنوز در مرحله‌ی ابتدایی تحلیل بهترین سیستم سیاسی ممکن برای افغانستان هستیم. افغانستان دارای سنت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون قومی-مذهبی است که باید در نظام سیاسی جدید افغانستان نشان داده شوند. شمولیت، برابری و احترام به تمام گروه‌های قومی و مذهبی بومی، هدف اصلی روند وین است.

**جاده‌ی ابریشم:** آیا روند وین از قدرت دیپلماتیک (منطقی، عقلانی و...) و میدانی کافی برخوردار است تا جامعه‌ی جهانی را برای تغییر ساختار نظام سیاسی افغانستان همراهی کند؟

**ولفگانگ پتریتش:** ما می‌خواهیم از اشتباهات گذشته که بازیگران خارجی و نمایندگان داخلی مرتکب شده‌اند، اجتناب کنیم. از این رو، راه جدی و محتاطانه را به سوی بهترین راه‌حل برای افغانستان طی می‌کنیم. ما در حال ساختن یک ساختار قوی برای پروسه‌ی تحت رهبری و مالکیت افغان‌ها هستیم. این خود افغان‌ها در داخل و خارج از کشور هستند که باید این تصمیمات حیاتی را برای یک افغانستان صلح‌آمیز و مرفه، در صلح با خود و با





## روند وینا راهی برای گفت‌وگوی سیاسی با طالبان نمی‌بیند

# The Vienna process does not see a way for a political dialogue with the Taliban



**Silk Way Weekly:** The first Vienna meeting was held on 17 Sept 2022 with the cooperation of the Austrian Institute of International Affairs, for three days with the participation of a number of political currents opposed to the Taliban. The final announcement of this meeting, along with expressing concern about the current situation in Afghanistan under the control of the Taliban, called dialogue the only desirable option to achieve peace and political stability in Afghanistan. In this declaration, the participants also wanted the United Nations to play an active role in Afghanistan. They also asked the human rights institutions to record and deal with the cases of human rights violations by the Taliban in Afghanistan.

The announcement of the second Vienna meeting described the humanitarian situation in Afghanistan under the control of the Taliban as pitiable and declared support for the military struggle of the political currents and the struggle of women against the Taliban. This declaration warned the international community about the increase of terrorist groups and activities in Afghanistan and its expansion to make the region insecure and criticized the silence of the United Nations regarding the Taliban's discriminatory policies against women and ethnic minorities in Afghanistan.

The second meeting of the Vienna Process was held on 26-24 April 2023 in Vienna, the capital of Austria. The announcement of this meeting called the closure of school and university gates to Afghan girls and the changes in the educational curriculum by the Taliban as an attempt to achieve extremist and terrorizing goals in Afghanistan. In this declaration, the countries of the region and the world were asked to refrain from recognizing the Taliban until the establishment of a government based on the free will of Afghan citizens.

After the second meeting, a working group of 16 experts was formed from the participants of the first and second meeting. This working group worked for 18 days on a road map to overcome the current crisis in Afghanistan.

The founders of the Vienna process say that women are also included in the composition of this working group.

The third round of the meeting of Afghan political figures in Vienna, the center of Austria, which was held on the December 2023, 4 ended on December 4 with the publication of a statement and a road map for a democratic and democratic Afghanistan.

The fourth meeting of Vienna, from the

24th to the 26th June 2024, was held in the city of Vienna, the capital of Austria for three days with the participation of representatives of more than 40 organizations and political, military, women's groups and a number of influential figures of Afghanistan. The participants of this meeting have asked the United Nations to act responsibly in the third Doha meeting, considering its responsibilities based on international rules and the resolutions of the Security Council of this organization.

The political currents opposed to the Taliban in the Vienna meeting have published a statement and said: «The agenda of the third Doha meeting shows that the United Nations has deviated from its main mission in the third Doha meeting and has violated UN Security Council Resolution 2721.» The United Nations Security Council, in its resolution 2721, had given the responsibility to Antonio Guterres, the Secretary General of the United Nations, to appoint a special representative to solve the Afghan crisis, especially to start intra-Afghan talks.

The participants of the 4th Vienna meeting added: «Participation of the Taliban unilaterally and determining the agenda of the 3rd Doha meeting at their request, not only the 3rd Doha meeting, but also makes the entire Doha process illegitimate.»

The non-participation of the Taliban in the first and second Doha meetings has caused the United Nations to refuse to appoint a special representative for inter-Afghan talks and to invite the opposition movements of the Taliban, including women's representatives, for the participation of the Taliban in the third Doha meeting.

The participants of the 4th Vienna meeting expressed concern about the crisis created by the Taliban regime, including the spread of extremism and terrorism, discrimination against women, gender apartheid, lack of rule of law, the arrest and killing of soldiers of the previous government, and the mass migration of Afghan citizens, and demanded the creation of executive mechanisms for the transition for establishing a legitimate and democratic government. The announcement of the fourth Vienna meeting states: «The participants, representing the people of Afghanistan, unanimously called for a global response to the current multi-layered crisis in Afghanistan.»

Also, the participants in the 4th Vienna meeting called the current security and political situation of Afghanistan fragile, deteriorating and unstable and proposed specific measures in the context of increasing

اشتراک‌کنندگان نشست چهارم وینا، افزوده اند: «اشتراک طالبان به صورت یک‌جانبه و تعیین آجندای نشست سوم دوحه به خواست آنان، نه تنها نشست سوم دوحه، بل که کلیت روند دوحه را فاقد مشروعیت می‌سازد.» اشتراک‌نکردن طالبان در نشست اول و دوم دوحه، سبب شده که سازمان ملل متحد برای حضور طالبان در نشست سوم دوحه، از تعیین نماینده ویژه برای گفت‌وگوهای میان‌افغانی و دعوت جریان‌های مخالف طالبان به شمول نمایندگان زنان در این نشست خودداری کند.

اشتراک‌کنندگان نشست چهارم وینا، از بحران ایجادشده توسط رژیم طالبان به شمول گسترش افراط‌گرایی و تروریسم، تبعیض علیه زنان، آبروتابید جنسیتی، فقدان حاکمیت قانون، بازداشت و کشتار نظامیان حکومت پیشین و مهاجرت گسترده شهروندان افغانستان ابراز نگرانی کرده و خواهان ایجاد مکانیزم‌های اجرایی برای گذار افغانستان به یک دولت مشروع و دموکراتیک شدند. در اعلامیه نشست چهارم وینا آمده است: «شرکت‌کنندگان به نمایندگی از مردم افغانستان، یک‌صدا خواهان رسیدگی جهانی به بحران چندلایه کنونی در افغانستان شدند.» هم‌چنین شرکت‌کنندگان در نشست چهارم وینا، وضعیت موجود امنیتی و سیاسی افغانستان را شکننده، رو به وخامت و ناپایدار خواندند و در زمینه بسیج بیشتر نیروهای مخالف وضعیت کنونی، اقدام‌های مشخصی پیشنهاد کردند. در بخشی از اعلامیه، روند استخراج معادن افغانستان در نبود یک نظام مشروع و مبتنی بر آرای مردم، غیرقانونی خوانده شده و از کشورهای استخراج‌کننده خواستار توقف تاراج سرمایه‌های طبیعی مردم افغانستان شدند. نمایندگان این نشست در ارتباط به برگزاری نشست سوم دوحه در اواخر جون، از سازمان ملل متحد خواستند تا تحت هیچ شرایطی به دنبال عادی‌سازی روابط با طالبان نباشند و نباید با طالبان به عنوان نمایندگان مردم افغانستان برخورد شود. در اعلامیه، افزوده شده که با توجه به آجندای ارائه‌شده در نشست سوم دوحه، سازمان ملل متحد از مأموریت اصلی خود بر اساس قطع‌نامه‌ی ۲۷۲۱ شورای امنیت ملل متحد، منحرف شده و از آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد خواهان بازگرداندن این مأموریت در مسیر مشروع و مسولانه آن شدند.

### روند وینا چه گونه شکل گرفت شد؟

نور صفا، از بنیان‌گذاران روند وینا، در گفت‌وگو با جاده ابریشم، در مورد چه‌گونگی آغاز فعالیت این روند، می‌گوید: «بعد از سقوط جمهوریت، یک گروه کوچک دوستان افغانستانی در وینا گرد هم آمدند. آنان خواستند که با هم‌کاری مؤسسه‌های بین‌المللی سیاسی اتریش و سفارت جمهوری اسلامی افغانستان در وینا، یک گفت‌وگو بین‌افغانی تحت عنوان روند وینا، برای یک افغانستان دموکراتیک ایجاد کنند.» به گفته‌ی او، هدف از شکل‌دهی این روند، این بود تا طرحی بدیل حاکمیت طالبان برای افغانستان ارائه شود.

آقای صفا می‌گوید که این روند پس از چهارمین نشست، به کمیته‌های مختلف از جمله حقوق بشری، اقتصادی و سیاسی، بین‌المللی و منطقه‌ای تقسیم شده است. او، می‌افزاید که کمیته‌ها توسط نخبگان سیاسی و علمی افغانستان رهبری می‌شود که در آن، برابری قومی، مذهبی و جنسیتی در نظر گرفته شده است. به گفته‌ی آقای صفا، این کمیته‌ها روی یک برنامه برای آینده‌ی افغانستان کار می‌کنند، تا در نشست پنجم وینا در باره‌ی آن بحث و تبادل نظر شود.

**جاده ابریشم:** نشست اول وینا، در ۲۳ سنبه‌ی ۱۴۰۱ با هم‌کاری انستیتوت امور بین‌المللی اتریش، برای سه روز با اشتراک شماری از جریان‌های سیاسی مخالف طالبان برگزار شده بود. اعلامیه‌ی پایانی این نشست، در کنار ابراز نگرانی از وضعیت موجود در افغانستان زیر کنترل طالبان، گفت‌وگو را یگانه گزینه‌ی مطلوب برای رسیدن به صلح و ثبات سیاسی در افغانستان خوانده بود. در این اعلامیه، شرکت‌کنندگان هم‌چنین خواهان ایفای نقش فعال سازمان ملل متحد در قبال افغانستان شده بودند. آن‌ها، از نهادهای حقوق بشری نیز، خواسته بودند که موارد نقض حقوق بشر توسط طالبان در افغانستان را ثبت و به آن رسیدگی کنند.

اعلامیه نشست دوم وینا، وضعیت بشری و انسانی در افغانستان زیر کنترل طالبان را اسفبار توصیف کرده و از مبارزه‌ی نظامی جریان‌های سیاسی و مبارزه‌ی زنان در برابر طالبان، اعلام حمایت کرده بود. این اعلامیه، از افزایش گروه‌ها و فعالیت‌های تروریستی در افغانستان و گسترش آن برای ناامن کردن منطقه، به جامعه‌ی بین‌المللی هشدار داده و از خاموشی ملل متحد در قبال سیاست‌های تبعیض‌گرایانه‌ی طالبان علیه زنان و اقلیت‌های قومی در افغانستان انتقاد کرده بود.

نشست دوم روند وینا، در ۴ تا ۶ ثور ۱۴۰۲ در وینا، پایتخت اتریش برگزار شد. اعلامیه‌ی این نشست، بسته‌شدن دروازه‌های مکتب و دانشگاه به روی دختران افغانستانی و تغییرات در نصاب آموزشی توسط طالبان را تلاشی برای تحقق اهداف افراطی و هراس‌افکنی در افغانستان خوانده بود. در این اعلامیه، از کشورهای منطقه و جهان، خواسته شده بود که از به‌رسمیت‌شناسی طالبان تا به‌وجودآمدن دولتی مبتنی بر اراده‌ی آزاد شهروندان افغانستان، خودداری کنند.

پس از نشست دوم، یک گروه کاری ۱۶ نفره از افراد متخصص که از میان اشتراک‌کنندگان نشست اول و دوم گزینش شده بود، تشکیل شد. این گروه کاری، ۱۸ روز روی یک نقشه‌راه برای عبور از بحران کنونی افغانستان کار کردند.

بنیان‌گذاران روند وینا، می‌گویند که در ترکیب این گروه کاری زنان نیز شامل هستند.

سومین دور نشست چهره‌های سیاسی افغانستان در وینا، مرکز اتریش که در ۱۲ قوس برگزار شده بود، در ۱۴ قوس با نشر بیانیه و یک نقشه‌راه برای افغانستان دموکراتیک و مردم‌سالار، پایان یافت.

نشست چهارم وینا، از چهارم تا ششم سرطان سال روان با اشتراک نمایندگان بیش از ۴۰ سازمان و گروه سیاسی، نظامی، زنان و شماری از شخصیت‌های تأثیرگذار افغانستان، در شهر وینا، پایتخت اتریش برای سه روز برگزار شد. اشتراک‌کنندگان این نشست، از سازمان ملل متحد، خواسته‌اند که با توجه به مسئولیت‌های خود بر اساس قواعد بین‌المللی و قطع‌نامه‌های شورای امنیت این سازمان، در نشست سوم دوحه مسئولانه عمل کنند.

جریان‌های سیاسی مخالف طالبان در نشست وینا، با نشر اعلامیه‌ای گفته‌اند: «آجندای نشست سوم دوحه، نشان می‌دهد که سازمان ملل متحد از مأموریت اصلی خود در نشست سوم دوحه، خارج شده و قطع‌نامه‌ی ۲۷۲۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد را نقض کرده است.» شورای امنیت ملل متحد، در قطع‌نامه‌ی ۲۷۲۱ خود، به آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد، مسئولیت داده بود که یک نماینده ویژه برای حل بحران افغانستان به ویژه برای آغاز گفت‌وگوهای بین‌افغانی، تعیین کند.



## روند ویانا راهی برای گفت‌وگوی سیاسی با طالبان نمی‌بیند

# The Vienna process does not see a way for a political dialogue with the Taliban

the number of forces opposing the current situation. In a part of the declaration, the process of extracting Afghanistan's mines in the absence of a legitimate system based on the people's votes was called illegal, and the mining countries were asked to stop looting the natural resources of the people of Afghanistan.

In connection with the holding of the third Doha meeting in late June, the representatives of this meeting asked the United Nations not to seek normalization of relations with the Taliban under any circumstances, and the Taliban should not be treated as representatives of the Afghan people. In the announcement, it was added that according to the agenda presented in the third Doha meeting, the United Nations deviated from its main mission based on the resolution 2721 of the United Nations Security Council, and asked Antonio Guterres, the Secretary General of the United Nations, to return this mission to the legitimate path. And they became responsible for it.

### How was the Vienna process formed?

Nur Safa, one of the founders of the Vienna Process, in an interview with Silk Road, said: «After the fall of the Republic, a small group of Afghan friends gathered in Vienna. They wanted to create an intra-Afghan dialogue under the title of the Vienna process for a democratic Afghanistan with the cooperation of international political institutes of Austria and the Embassy of the Islamic Republic of Afghanistan in Vienna. According to him, the purpose of shaping this process was to present an alternative plan of Taliban rule for Afghanistan.

Mr. Safa says that after the fourth meeting, this process has been divided into different committees including human rights, economic and political, international and regional. He adds that the committees are led by Afghanistan's political and scientific elites, where ethnic, religious and gender equality is ensured. These committees are working on a plan for the future of Afghanistan, to be discussed at the fifth meeting in Vienna, Mr. Safa elaborated.

While the United Nations held three meetings in Doha about Afghanistan; But Mr. Safa says that the representatives of a number of Western countries, including the United States and the United Kingdom, also participated in the Vienna process.

Holding the meetings in Vienna also has its side effects, one of which is the reaction of the Taliban to these meetings. Zakir Jalali, the political head of the Ministry of Foreign Affairs of the Taliban, said that this meeting is doomed to failure after holding the fourth meeting of Wayayan. He called the participants of the Vienna meeting a «wandering crowd» and said: «Those who hope for foreign directions are doomed to failure.» Jalali added that the participants of the Vienna meeting lacked a clear plan and there are no buyers in the Afghan politics market.

Mr. Safa also says that the official officials of the Taliban group showed the Vienna action process meetings; But he adds that the rule of this group over Afghanistan is not legitimate and their comments have not received any response from the members of the Vienna meeting.

In the explorations of the Vienna process, which have been highlighted in four meetings so far and more than 40 political and



military currents opposed to the Taliban have participated in it, but the Taliban group has not yet been invited to participate in these meetings. Mr. Safa says: «According to the principles and roadmap, the Vienna process will take place only with the participation of the Taliban's opposition groups.»

Noor Safa says that the Taliban is an illegitimate, violent and incorrigible group, and the Vienna process does not see a way to have a political dialogue with it. «The Taliban do not have the legitimacy of the votes of the Afghan people. It has been imposed on these people with monoethnic traditions and medieval ideas. «The Vienna process does not see the light of the national discourse with this group.»

The Vienna process, while seeking a political solution to the Afghan crisis; But according to Noor Safa, he respects all civil struggles, especially the glorious resistance of men and women and all the legitimate resistance of Afghan citizens.

Mrs. Ziagol Saljuqi, one of the other founders of the Vienna Process and the person in charge of the human rights committee of this process, tells Silk Road that the presence of Afghan women in the Vienna Process was impressive and a representative of women's protest movements was also invited to the fourth meeting. He adds: «At the Vienna conferences, women defenders of human rights, women's rights and women's protest movements always participated. The issue of gender apartheid was one of the important topics of the conferences. This shows that the Vienna process respects the role of women in political and social arenas.»

The detention, torture and kidnapping of Afghan women protesters by the Taliban are other cases that the Vienna process has begun to document. Ms. Seljuqi says: «Documentation and research on the crimes of the Taliban against women is part of the bill of duties of the Human Rights Working Committee, which has started working on it.»

Extra-legal killings, land seizure and forced migration of non-Pashtun ethnic groups in Afghanistan by the Taliban apartheid regime and crimes against humanity by this group are other serious

طالبان علیه زنان، جزو لایحه‌ی وظایف کمیته‌ی کاری حقوق بشر است که کار را روی آن آغاز کرده است. «کشتارهای فراقانونی، تصرف زمین و کوچ اجباری گروه‌های قومی غیر پشتون در افغانستان توسط رژیم آپارتاید طالبان و جنایت‌های ضدبشری این گروه، از دیگر موضوعات جدی روند ویانا است. گفته‌ی خانم سلجوقی می‌گوید که روند ویانا آن را توسط نهادهای حقوقی و قضایی بین‌المللی به ویژه دیوان کیفری بین‌المللی، دنبال می‌کند. خانم سلجوقی با اشاره به جایگاه گروه‌های قومی افغانستان در روند ویانا، می‌گوید: «یکی از ویژگی‌های روند ویانا، احترام به تنوع قومی افغانستان است. چنان چه در کنفرانس چهارم، نمایندگان تاجیک، پشتون، هزاره، اوزبیک، ترکمن، بلوچ، پشه‌یی و سیک، سهم و اشتراک فعال داشتند.»

**The third round of the meeting of Afghan political figures in Vienna, the center of Austria, which was held on the December 2023, 4 ended on December 4 with the publication of a statement and a road map for a democratic and democratic Afghanistan. The fourth meeting of Vienna, from the 24th to the 26th June 2024, was held in the city of Vienna, the capital of Austria for three days with the participation of representatives of more than 40 organizations and political, military, women's groups and a number of influential figures of Afghanistan.**

issues of the Vienna process. According to Ms. Saljuqi, the Vienna process is followed by international legal and judicial institutions, especially the International Criminal Court.

Referring to the position of Afghanistan's ethnic groups in the Vienna process, Mrs. Saljuqi says: «One of the features of the Vienna process is respect for Afghanistan's ethnic diversity.» As in the fourth conference, Tajik, Pashtun, Hazara, Uzbek, Turkmen, Baloch, Peshayi and Sikh representatives had an active participation.

در حالی که سازمان ملل متحد سه نشست در دوحه در مورد افغانستان برگزار کرده؛ اما آقای صفا می‌گوید که نمایندگان شماری از کشورهای غربی از جمله امریکا و بریتانیا در روند ویانا نیز، اشتراک داشتند.

برگزاری نشست‌های ویانا، حاشیه‌هایی نیز دارد که یکی از آن‌ها، واکنش طالبان به این نشست‌ها است. ذاکر جلالی، رییس سیاسی وزارت امور خارجه‌ی طالبان، پس از برگزاری چهارمین نشست ویانا، گفت که این نشست محکوم به شکست است. او، در پنج سرطان سال روان، اشتراک کنندگان نشست ویانا را «جمع سرگردان» خوانده و گفته است: «آنانی که چشم امید به جهت‌های خارجی دارند، محکوم به شکست هستند.» جلالی، افزوده که اشتراک کنندگان نشست ویانا، فاقد طرح واضح بوده و در بازار سیاست افغانستان دیگر خریدار ندارند.

آقای صفا نیز، می‌گوید که مقام‌های رسمی گروه طالبان در مورد نشست‌های روند ویانا واکنش نشان دادند؛ اما او، می‌افزاید که حاکمیت این گروه بر افغانستان مشروعیت ندارد و اظهار نظر آن‌ها، هیچ پاسخی از سوی اعضای نشست ویانا نداشته است.

در کنکاش‌های روند ویانا که تا حالا در چهار نشست برجسته شده و بیش از ۴۰ جریان سیاسی و نظامی مخالف طالبان در آن اشتراک داشته‌اند، اما هنوز از گروه طالبان برای اشتراک در این جلسه‌ها دعوت نشده است. آقای صفا می‌گوید: «بر اساس اصول و نقشه‌راه، روند ویانا تنها با اشتراک گروه‌های مخالف طالب صورت می‌گیرد.»

نور صفا، می‌گوید که طالبان، گروهی نامشروع، خشونت‌گر و اصلاح‌ناپذیر است و روند ویانا، راهی برای گفت‌وگوی سیاسی با آن نمی‌بیند. «طالبان مشروعیت آرای مردم افغانستان را ندارند. با سنت‌های تک‌قومی و افکار قرون وسطایی، بالای این مردم تحمیل شده است. روند ویانا، کدام روشنایی گفتمان ملی با این گروه را نمی‌بیند.» روند ویانا، با این که در جست‌وجوی راه‌حل سیاسی برای بحران افغانستان است؛ اما به گفته‌ی نور صفا، به همه مبارزه‌های مدنی به خصوص مقاومت شکوه‌مند زنان و مردان و تمام مقاومت مشروع شهروندان افغانستان احترام می‌دهد.

خانم ضیاگل سلجوقی، از دیگر بنیان‌گذاران روند ویانا و مسئول کمیته‌ی حقوق بشر این روند، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید که حضور زنان افغانستانی در روند ویانا چشم‌گیر بوده و در نشست چهارم، نماینده‌ای از جنبش‌های اعتراضی زنان نیز دعوت شده است. او، می‌افزاید: «در کنفرانس‌های ویانا، زنان مدافع حقوق بشر، حقوق زن و جنبش‌های اعتراضی زنان همیشه شرکت داشتند. مسئله‌ی آپارتاید جنسیتی، یکی از موضوعات مهم کنفرانس‌ها بود. این نشان می‌دهد که روند ویانا، به نقش زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی ارج می‌گذارد.»

بازداشت، شکنجه و ربودن معترضان زن افغانستانی توسط طالبان، از دیگر مواردی است که روند ویانا مستندسازی آن را آغاز کرده است. خانم سلجوقی، می‌گوید: «مستندسازی و تحقیقات روی جنایت‌های



# زنان و دختران دست از مطالبات خود بردارند

گفت‌وگوی هفته نامه جاده‌ی ابریشم با منیژه باختری، نویسنده و سفیر جمهوری اسلامی افغانستان در ویانا-اتریش



در نشست سوم دوحه نیز مطرح شد. به نظر شما، چنین ادعایی از سوی طالبان، صحت دارد؟ یا افغانستان تحت حاکمیت طالبان، بازم مرکز قاچاق و تولید مواد مخدر و تروریسم بین‌المللی است؟

**باختری:** کشت، تولید، قاچاق و استفاده‌ی مواد مخدر در افغانستان یکی از معضلات اصلی است و در عین حال، یکی از منابع اصلی تمویل ماشین جنگی طالبان در چند دهه‌ی گذشته بوده است. خوب، در سال ۲۰۲۲م، فرمان منع کشت مواد مخدر از سوی رژیم دی‌فاکتوی طالبان صادر شد و ظاهراً در این مورد چندین فرمان دیگر نیز صادر کرده و قسمتی از مزارع خشک‌شده را نیز از بین برده‌اند؛ اما این تمام ماجرا نیست. دو نکته را من در عقب این موضوع می‌بینم؛ یکی ذخایر بزرگ مواد مخدری که از سال‌های قبل در انبارهای طالبان جمع‌آوری شده بود، اینک با قیمت هنگفت به فروش می‌رسند. شما می‌دانید که هر قدر عرضه کمتر می‌شود، تقاضا بیشتر می‌گردد. بر اساس گزارش‌های قبلاً طبقه‌بندی‌شده‌ی نهادهای امنیتی امریکا، ممنوعیت کشت در دهه‌ی نود میلادی نیز قیمت‌ها را به صورت تصاعدی بالا برده بود.

محموله‌های بزرگ مواد مخدر که به کشورهای همسایه می‌رسند، نشان‌دهنده‌ی این امر است که در داخل افغانستان ذخایر بزرگ مواد مخدر وجود دارند. قبلاً دولت افغانستان در این زمینه به جامعه‌ی جهانی گزارش می‌داد؛ اما از سال ۲۰۲۱م، بدین سو، کشف و ضبط مواد مخدر در افغانستان از سوی مقامات دی‌فاکتو گزارش داده نشده است. برای ابراز نظر قطعی و تأیید منع کشت و تخریب عمومی کشتزارها به نیت محو مواد مخدر یا هم تحسین طالبان راه درازی در پیش است؛ به‌ویژه، این که افزایش آزمایشگاه‌های متامفتالین در افغانستان و تولید غیرقانونی، راه را برای خوش‌بینی و داوری شتاب‌زده می‌بندد و بیشتر تداعی رو آوردن بازیگران به تولید صنعتی است تا نقطه‌ی پایان تولید.

افغانستان متأسفانه همانند سال‌های قبل همچنان در تولید و قاچاق هرویین نقش برجسته‌ای دارد؛ راه‌اندازی آزمایشگاه‌های بزرگ تولید هرویین و گسترده‌ی متامفتالین در افغانستان و قاچاق آن به بازارهای اقیانوسیه، اروپا؛ به‌ویژه حوزه‌ی بالکان و سایر مناطق غیرقابل‌انکار است. ارتباط مصرف مواد مخدر صنعتی در اروپای جنوب‌شرقی به دلیل دریافت آسان آن اکنون مورد بحث در نهادهای مبارزه با مواد مخدر است. بنابر گزارش‌های سازمان بین‌المللی مواد مخدر و جرایم (UNODC)، ۳۲۹ مرکز شیرگیری افدراین (Ephedra)، ماده‌ی پیش‌ساز برای ساخت متامفتالین، در افغانستان وجود دارد که توانایی تولید نودوهشت تن افدراین در یک ماه را دارند. با این مقدار، می‌توان در یک ماه، ۶۵.۵ تن متامفتالین به شکل کریستال / شیشه تولید کرد. طبیعی است که موجودیت چنین زمینه و موقعیتی در داخل کشور، سبب اعتیاد گسترده‌ی شهروندان شده است. شمار معتادان در سال ۲۰۲۲م، در حدود ۲.۵ میلیون تن تخمین گردیده بود که در بدترین شرایط معیشتی قرار دارند. بیشتر آنان به مواد مخدر صنعتی که نسبتاً ارزان‌تر است، آلوده‌اند. ضبط ۱۲۵۱ کیلوگرام متامفتالین در سال ۲۰۱۹م و ۱۲۰۲ کیلوگرام در سال ۲۰۲۰م، که فقط قسمتی از کل تولید است، حجم گسترده‌ی تولید این ماده را در افغانستان نشان می‌دهد.

هرویین منطقه نیز از تریاک افغانستان تهیه می‌گردد. به گونه‌ی مثال، چندین محموله‌ی ضبطی هرویین در هند از تریاک افغانستان تهیه شده بود. ایالت پنجاب هند از قاچاق و مصرف مواد مخدر واردشده از افغانستان بیشترین

پیام‌رسانی، مشارکت در کارها و تصامیم راهبردی بزرگ بین دو کشور، کشورها را در سطح بین‌المللی، قدرت و سیاست خارجی یک کشور را تمثیل می‌کنند و برای تقویت روابط و حصول منافع و ایجاد و تقویت روابط تجاری و فرهنگی می‌کوشند. تحقق و تقویت سیاست خارجی هر کشور بر مبنای دیپلماسی است. در این موارد، کنوانسیون‌های بین‌المللی؛ چون کنوانسیون ویانا ۱۹۶۱، کنوانسیون روابط قونسلی، کنوانسیون مشارکت یا نمایندگی دولت‌ها در روابط با سازمان‌های بین‌المللی جهانی ۱۹۷۵ ویانا تصویب شده‌اند و ده‌ها مقرره و مصوبه‌ی دیگر وجود دارند و هر کدام صراحت در رابطه به چگونگی روابط دیپلماتیک دارند. این در حالی است که طالبان به عنوان یک گروه تندرو اسلامی شناخته می‌شوند که تا حال نتوانسته‌اند به عنوان یک گروه مشروع سیاسی به صورت سازمانی منظم در چارچوب یک بیروکراسی، منسجم شوند و به منشور سازمان ملل متحد و ارزش‌های جهان‌شمول باورمند شده و عضو جامعه‌ی جهانی گردند. مهم‌تر از آن، به دلیل تروریسم و پیوند طالبان با گروه‌های تروریستی بین‌المللی، امنیت افغانستان و منطقه و بالاخره جهان در خطر است، و جهان چنین چیزی را نمی‌خواهد. طالبان به مسائل حقوق بشری متعهد نیستند و خلاف درخواست و توقعات جامعه‌ی جهانی از پذیرش حقوق بشر و به‌ویژه، حقوق زنان سرباز می‌زنند. جهان خواهان تغییرات راهبردی طالبان در سیاست داخلی و خارجی‌اند و در فقدان مشروعیت ملی، عقلانی و قانونی، که زیربنای مشروعیت بین‌المللی به شمار می‌روند، امکان به دست آوردن مشروعیت بین‌المللی ناممکن است.

**جاده‌ی ابریشم:** خانم باختری، در نخست خرسندیم که به ما فرصت گفت‌وگو دادید. نزدیک سه سال از تسلط رژیم غیرمشروع طالبان در افغانستان می‌گذرد؛ اما این گروه، هنوز هم نه در داخل افغانستان و نه در بیرون از افغانستان، مشروعیت به دست نیاورده‌اند. به نظر شما چه چیزی باعث شده است که طالبان نتوانند مشروعیت ملی و بین‌المللی کسب کنند؟

**باختری:** از شما و جاده‌ی ابریشم که امکان این صحبت را فراهم ساخته‌اید، سپاس‌گزار می‌کنم. خوب، دلایل زیادی برای این امر وجود دارد. یک اداره‌ی مشروع و قانون‌مند افزون بر کنترل جغرافیا و حاکمیت، ناگزیر است که اعتماد و رأی و تأیید شهروندان خود را نیز به دست بیاورد. مشروعیت از دل جامعه و اراده‌ی مردم بیرون می‌آید. طالبان تا هنوز نتوانسته‌اند که مشروعیت از مردم افغانستان به دست بیاورند. ممکن است در بین لایه‌های سنتی جامعه دارای طرفدارانی باشند؛ اما شمار این گروه در مقایسه با تمام مردم افغانستان اندک است. حتی در بین لایه‌های سنتی که تا حدی طرفدار طالبان‌اند، توافق روی تمام مسائل وجود ندارد.

طالبان یک گروه ایدئولوژیک و بنیادگراند که به قرائت افراطی از اسلام باورمندند و معتقدند که قانون خداوند را بر روی زمین پیاده می‌کنند. برای اداره‌ی یک کشور نیاز به چارچوب نظری و راهکارها و راهبردهای عملی مبتنی بر آن با اتکا بر قوانین اساسی و قوانین زیر مجموعه‌ی آن است. اصول دولت‌داری، تقسیم متوازن قدرت در چند قوا، مسئولیت‌های دولت و حقوق شهروندی باید در قانون مدون منسجم شوند تا مشروعیت یک دولت را سامان بدهند. بدون این، امکان اداره‌ی بدوی و سنتی یک کشور تقریباً سی‌وهفت میلیونی وجود ندارد. در افغانستان کنونی، قانون اساسی و سایر قوانین لغو شده‌اند. با این که طالبان عملاً کلمه‌ی لغو را به کار نمی‌برند؛ اما در عمل تمام این قوانین تعطیل‌اند. مردم از حقوق اساسی و آزادی‌های مدنی خود محروم شده‌اند. با زندان، اسارت و شکنجه و تعقیب رویه‌رویند، زنان و دختران از جامعه حذف شده‌اند. اقتصاد کشور در هم شکسته و بیشتر مردم کارهای خود را در دولت و نهادهای غیردولتی از دست داده‌اند. سیاست حذف و انکار تنوع قومی، فرهنگی و زبانی مردم یکی از آسیب‌های جدی رژیم طالبانی است.

از درجه‌ی روابط بین‌الملل و برقراری روابط دیپلماتیک؛ روابط دیپلماتیک بر اساس یک رویه‌ی رسمی و قانونی صورت می‌گیرد. برای ایجاد رابطه‌ی دیپلماتیک نیاز به رسمیت شناختن از جانب مقابل است. پس از به رسمیت شناختن، رابطه‌ی دیپلماتیک ایجاد می‌گردد. اساساً دیپلماسی به مفهوم یک رابطه‌ی متقابل و مساوی بین دو کشور یا هم در کلیت بین کشورها و نهادهای بین‌المللی مطرح می‌گردد. در این حوزه دیپلماتان با استفاده از نرم‌افزارهای مختلف؛ از جمله حضور، گفت‌وگو،

صدمه را دیده است. تقریباً نیمی از هرویین کشف‌شده (در حدود پنجاه‌وسه درصد) در هند از طریق افغانستان و پاکستان وارد شده است و ۰٫۴ (صفر اعشاریه چهار درصد) از طریق میانمار وارد هند می‌شود که در مقایسه با رقم بالا، مقدار کمی محسوب می‌گردد. در سپتامبر سال ۲۰۲۱م، محموله‌ی بزرگ هرویین (در حدود سه تن) در دو کانتینر از یک کشتی در بندر موندگار ایالت گجرات کشف و ضبط شد. این محموله‌ی سه تنی از قندهار بیرون شده و از طریق بندرعباس ایران به بندر موندگار هند رسیده بود. در ماه می سال ۲۰۲۳م، یک محموله‌ی دیگر، شامل دو هزار و پنجمصد (۲۵۰۰) کیلوگرام متامفتالین که مبدأ آن افغانستان بود، در همین بندر کشف و ضبط گردید. رد پای مواد مخدر افغانستان فراتر از اقیانوس هند و در واقع تا استرالیا هم می‌رسد.

بنابر یکی از گزارش‌های دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم بین‌المللی، از اگست ۲۰۲۱م، اقتصاد قانونی نزدیک به پنج میلیون دلار کمتر شده یا تقریباً ۲۱ درصد در مقایسه با سال ۲۰۲۰م. کاهش یافته است. درآمد سالانه ۱۴ تا ۲۸ درصد کاهش یافته است. در عوض اقتصاد سیاه یا جرمی به شکل سرسام‌آوری در افغانستان به گردش افتاده است.

در رابطه به تروریسم بین‌المللی، افغانستان منطقه‌ی امن برای تروریست‌ان بین‌المللی است. طالبان با سازمان‌های تروریستی و خلاف‌کار؛ به‌ویژه با القاعده و طالبان پاکستان ارتباط محکم دوستی و همکاری و مشارکت دارند. مهم‌ترین سند هم حضور ایمن الظواهری در قلب شهر کابل بود. این موضوع امنیت منطقه و جهان را به خطر می‌اندازد. در این جا؛ به‌ویژه موضوع امنیت کشورهای منطقه مطرح است. جبهه‌ی تحریر شام، لشکر طیبه، تی تی پی، حرکت اسلامی ترکستان و جنبش اسلامی ازبیکستان در افغانستان حضور گسترده دارند. گزارش تیم نظارت تحریم‌های ملل متحد که به اساس قطع‌نامه‌های ۱۹۸۸م، و ۲۶۱۱ در ماه می سال ۲۰۲۲م، یک گزارش بسیار مفصل منتشر کرد و تقریباً همین مواد را در بر دارد. یا چهاردهمین گزارش تیم تحلیلی و نظارت از تحریم‌ها، بر مبنای قطع‌نامه‌ی ۲۶۶۵ سال ۲۰۲۲م، منتشر شد و در آن امنیت و صلح و ثبات در افغانستان بررسی گردیده است. به صورت بسیار واضح و با ارقام و فاکت‌ها از ماهیت تروریستی گروه طالبان و آسیب‌های امنیتی گپ می‌زند. در گزارش نهاد مطالعات امنیتی اتحادیه‌ی اروپا، که در ماه اپریل سال ۲۰۲۳م، منتشر شده است، آمده است که طالبان به اعضای سازمان‌های تروریستی که در افغانستان مستقرند، پاسپورت توزیع می‌کند. یا گزارشی تحت عنوان «حاکمیت طالبان و تأثیرات آن روی تروریسم بین‌المللی» در ماه دسامبر سال ۲۰۲۲م، از جانب کنراد فوندیش منتشر شده است. همه و همه حکایت از این دارند که طالبان تهدیدی برای افغانستان، منطقه و جهان‌اند.

**جاده‌ی ابریشم:** ماده‌ی ۷ کنوانسیون رفع همه‌ی اشکال تبعیض علیه زنان سازمان ملل متحد، ماده‌ی ۲۱ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و همین‌طور قطع‌نامه‌ی ۱۳۲۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد، تأکید می‌کنند که زنان باید بتوانند در سیاست و تصمیم‌گیری‌های عمومی شرکت کنند. سازمان ملل متحد با انکار زنان افغانستان و به‌ویژه، زنان معترض، که توسط طالبان زندانی و شکنجه شده‌اند، این ماده‌ها را به صورت آشکار در نشست سوم دوحه نقض کرد. نقض این ماده‌ها چه پیامدی برای مردم افغانستان و مبارزات عدالت‌خواهانه‌ی زنان این کشور خواهد داشت؟

**باختری:** متأسفانه جامعه‌ی جهانی، سازمان ملل متحد و به‌ویژه، کشورهای همسایه‌ی افغانستان در رابطه





# زنان و دختران دست از مطالبات خود بردارند

گفت‌وگوی هفته نامه جاده‌ی ابریشم با منیژه باختری، نویسنده و سفیر جمهوری اسلامی افغانستان در وینا-اتریش



آشکار نیست. **جاده‌ی ابریشم:** ممکن است یکی از دلایل سازمان ملل متحد در تعامل با طالبان این باشد که مخالفان سیاسی این گروه نیز از انسجام لازم برخوردار نیستند؛ اما دیدیم که نشست چهارم وینا متشکل از چهل جریان و گروه مخالف طالبان، به شمول زنان، پیش از نشست سوم دوحه برگزار شد. به نظر شما، آیا نشست‌های وینا موفق خواهند شد که طالبان را به گفت‌وگوی بین‌الافغانی فراخواند؟

**باختری:** در هر چهار کنفرانس وینا موضوع حقوق زنان و مشارکت آنان یکی از مسائل عمده و کلیدی بوده است. زنان و دختران جوان از جمله نمایندگان دختران معترض در آن شرکت کرده و دیدگاه‌های خود را بیان داشته‌اند. مبارزه و صدا بلند کردن برای حقوق زنان و حق درس، کار، انتخاب، گشت‌وگذار آزادانه و مشارکت سیاسی و اجتماعی، از اصول اساسی و فلسفه‌ی کنفرانس وینا است. **جاده‌ی ابریشم:** یکی از خواست‌های زنان معترض افغانستان، به رسمیت شناختن آپارتاید جنسیتی در افغانستان است. این مسأله، در نشست وینا نیز دنبال شده و خواهد شد؟

**باختری:** من توضیحاتی در این مورد را در پرسش قبلی، پاسخ گفتم. بلی، موضوع جرم‌انگاری آپارتاید جنسیتی و به رسمیت شناختن آن در افغانستان یکی از مسائل مطرح‌شده در کنفرانس وینا است. در کلیت، مسأله‌ی حقوق زنان و آموزش زنان و حقوق اساسی تمام شهروندان از دغدغه‌های اصلی کنفرانس وینا است و تعقیب خواهند شد.

**جاده‌ی ابریشم:** به عنوان آخرین سؤال می‌خواهم پرسیم، زنان معترض افغانستان چه کارهایی باید انجام دهند تا سازمان ملل متحد را وادار کنند که آپارتاید جنسیتی را در افغانستان به رسمیت بشناسد؟

**باختری:** زنان و دختران افغانستان با وجود تمام دشواری‌هایی که سر راه‌شان قرار دارند، نباید ناامید شوند. امید به آینده و امید به تغییر، اساس این مبارزه را می‌سازد. شبکه‌سازی، اعتماد و باور به همدیگر، اتحاد و مقاومت، شاه‌کلیدهای این مبارزه‌اند. جهان ناگزیر است که خواست‌های اصولی، انسانی و حقوقی دختران افغانستان را بشنود و عملی کند؛ اما بیشتر از همه ما نیاز به تغییر در داخل داریم. ما نیاز به تغییر افکار و سنت‌های ناپسند داریم. جامعه‌ی ما باید به زنان احترام بگذارد، به نیرو و استعدادشان باورمند باشند و با زنان به مثابه‌ی شی و ابزار جنسی برخورد نکنند. تا وقتی این تغییر در جامعه‌ی ما به میان نیاید، نه سازمان ملل متحد و نه هیچ کشور دیگری، قادر خواهند بود تا از حقوق زنان ما دفاع کنند. آگاهی‌دهی، تحصیل، کتاب‌خوانی، دروازه‌های باز با جهان و بازنگهداشتن دریچه‌های ذهن به سوی افکار جدید و اندیشه‌های جدید، جامعه را تغییر خواهند داد. زنان و دختران در این مبارزه و مقاومت جان‌فرسا، باید خسته نشوند و دست از مطالبات خود برندارند. زشتی و پلشتی روزی تمام خواهد شد و دختران ما دوباره به درس و مکتب و زنان ما به کار و مشارکت برخوانند گشت. صلح پایدار، امنیت و عدالت بدون مشارکت و احقاق حقوق زنان هرگز فراهم نخواهد شد.

۱۶. خانم باختری، اگر گفتنی‌ای باقی مانده است که در پرسش‌های ما به آن اشاره نشده، لطفاً بفرمایید تا مخاطبان ما بیشتر بدانند.

سپاس از شما  
با مهر

طالبان را به عنوان عامل چنین تبعیضی، تحت فشار قرار دهد؟

**باختری:** بنابر کنوانسیون بین‌المللی منع و مجازات جنایات آپارتاید، مصوب ۱۹۷۶ م. هرگونه مشارکت با نظام، دولت و نهادهایی که آپارتاید سیاست رسمی، ساختاری و عملی نهادهای رسمی و پیش‌زمینه‌ی مدیریت اجتماعی آنان است، جرم انگاشته می‌شود. در صورتی که چنین کنوانسیونی در رابطه به آپارتاید جنسیتی تسوید و تصویب گردد، کار و مشارکت با نظامی که به صورت هدفمند و ساختاری زنان را از اجتماع، سیاست و حوزه‌های کنشگرانه محروم می‌سازد و در پی سلطه‌ی ساختاری مردان بر زنان از طریق نهادهای رسمی زور، فشار، ارباب و هراس‌افگنی است، عمل مجرمانه تلقی می‌گردد.

به بیانی دیگر، آپارتاید جنسیتی نخست باید جرم‌انگاری شود. بدون جرم‌انگاری و تثبیت آن در یک کنوانسیون بین‌المللی امکان تعقیب مجریان آن وجود ندارد. و برای رسیدن به چنین امری، ما نیازمند طی کردن یک راه دور و دراز هستیم که پر از موانع و دشواری است. با این هم، جهت مثبت قضیه این است که گروه بزرگی از زنان متخصص و عدالت‌طلب از سراسر جهان در این راستا شبانه‌روزی کار می‌کنند تا آپارتاید جنسیتی به عنوان یک جرم تصویب گردد.

**جاده‌ی ابریشم:** آیا این نگرانی وجود دارد که سازمان ملل متحد با انکار زنان افغانستان در نشست سوم دوحه، در نشست‌های بعدی، طالبان را به رسمیت بشناسد؟

**باختری:** خوب، سازمان ملل متحد، کشورها را به رسمیت نمی‌شناسد. این کشورهایی که می‌توانند چنین کاری انجام بدهند و نگرانی به رسمیت شناختن طالبان از سوی کشورها همواره وجود دارد. همین اکنون، کشورهای همسایه به صورت رسمی و دیپلماتیک با طالبان رابطه و تعامل دارند و سایر کشورها نیز در لایه‌های پنهان و به نام‌های مختلف با طالبان همکاری می‌کنند. سازمان ملل متحد با تعاملات و برنامه‌هایش، در واقع، از این گروه جرم‌زدایی می‌کند و برای‌شان مشروعیت می‌بخشد. به هر حال، نباید از تلاش و مبارزه دست برداشت و موضوع به رسمیت شناختن طالبان بیشتر از همه به خود طالبان و عمل‌کرده‌های‌شان ارتباط دارد.

**جاده‌ی ابریشم:** سازمان ملل متحد نه تنها زنان را در نشست سوم دوحه انکار کرد که از گروه‌های سیاسی مخالف طالبان نیز دعوت نکرد. به باور شما، آیا برای سازمان ملل متحد مشارکت سیاسی اقوام افغانستان و تشکیل حکومت فراگیر، دیگر مسأله نیست و این امر، منتفی است؟

**باختری:** مشارکت سیاسی اقوام، تشکیل حکومت فراگیر با پایه‌های مردمی و ارزش‌های چون عدالت، برابری، مشارکت گسترده‌ی تمام گروه‌های قومی، فرهنگی و احترام به حقوق بشر و مشارکت زنان، از مسائل اصلی و کلان دنیای امروز ما است، جدا از این که بازیگران بزرگ در این مورد با چه سیاستی برخورد می‌کنند. تصور من این است که با وجود تمام اشتباهاتی که سازمان ملل متحد و بعضی از کشورها در رابطه به افغانستان انجام داده‌اند، هنوز هم طالبان در این دو مورد زیر فشار قرار دارند. موضوع حقوق زنان، مسأله‌ی بسیار مهم است و یکی از پیش‌شرط‌های هرگونه تعامل غرب با افغانستان شمرده می‌شود. سازمان ملل در دور سوم نشست دوحه باج کلانی برای طالبان پرداخت که پیامدهای آن تا هنوز

به حقوق بشر و حقوق زنان در افغانستان رویکرد ابزاری دارند. بنابر روایت نامنصفانه‌ای که طالبان به همیاری متحدان بین‌المللی خود داده‌اند، موضوع حقوق زنان را بسیاری‌ها یک موضوع داخلی و مرتبط به فرهنگ افغانستان و نسبییت فرهنگی می‌دانند و در مقایسه با امنیت آن را کم‌اهمیت و درجه‌چندم تلقی می‌کنند. این نوع نگاه که خشونت و ستم علیه زنان را با دینی خواندن نوع حکومت‌داری یک کشور یا نسبت دادن با فرهنگ، به یک مسئله‌ی کم‌اهمیت و قابل قبول تقلیل می‌دهد، بسیار خطرناک است و بنیاد سیاست‌های نادرست جهان و روایت‌های واهی در قبال حقوق زنان افغانستان شده است. از جانبی دیگر، کشورها در پی منافع خودند و اگر منافع‌شان ایجاب کند که از مسائل حقوق بشری و حقوق زنان بگذرند، به‌سادگی این کار را انجام می‌دهند. سازمان ملل متحد بارها در برابر طالبان از منشور و ارزش‌های بنیادین این سازمان چشم‌پوشی کرده است. این عمل نه تنها آسیب جدی و پیامدهای ناگوار برای زنان افغانستان و مبارزات عدالت‌طلبانه‌ی مردم ما دارد، بلکه روی شهرت و سایر کارکردهای این سازمان در سطح بین‌المللی صدمه می‌زند. زنان افغانستان و مردم افغانستان حق دارند که در تمام مذاکرات، کنفرانس‌ها و تصمیم‌گیری‌هایی که در مورد سرنوشت خودشان و سرزمین‌شان اند، سهم بگیرند و فعالانه دیدگاه‌های خود را مطرح کنند.

**جاده‌ی ابریشم:** با درد و تأسف دیدیم که گزارش‌ها و مصاحبه‌هایی هم منتشر شدند، مبنی بر تجاوز جنسی طالبان، به صورت گروهی بر زنان معترض در زندان‌ها. سازمان ملل هم حتماً به این گزارش‌ها دست یافته است. با وجود چنین وضعیتی، چگونه چشم‌شان را بر روی زنان افغانستان می‌بندند. اگر دغدغه‌ی سازمان ملل متحد در افغانستان، دغدغه‌ی حقوق بشری و انسانی نیست، به باور شما، پس دغدغه‌ی این سازمان چه چیزی بوده می‌تواند که با طالبان وارد گفت‌وگو می‌شود؟

**باختری:** سازمان ملل متحد و بعضی از کشورهای جهان باورمندند که با گفت‌وگو و دیپلماسی روی رفتار و سیاست طالبان تأثیر می‌گذارند و آنان را وادار به پذیرش ارزش‌های جهان‌شمول و حقوق بشر می‌کنند. دغدغه‌ی دیگر سازمان ملل و جامعه‌ی جهانی از حاشیه‌نشینی و تبدیل شدن افغانستان به مرکز تروریسم و مواد مخدر است و تصور دارند که با ادغام افغانستان به جامعه‌ی جهانی از این معضل جلوگیری می‌کنند؛ اما به باور من، این رویکرد نادرست است. طالبان در سه سال گذشته نشان دادند که با هیچ ابزاری حاضر به تغییر سیاست‌های زن‌ستیزانه‌ی خود نیستند. از جانبی دیگر، سازمان ملل متحد و جامعه‌ی جهانی خواهان رساندن کمک‌های بشری به مردم افغانستان‌اند. بسیاری‌ها در فقر مطلق‌اند و نیاز به دستگیری دارند. من کمک‌های بشری و یاری‌رسانی به مردم افغانستان را تأیید می‌کنم؛ اما می‌خواهم بگویم که باید بین کمک‌های بشری و تعامل در این مورد، تا تعامل دیپلماتیک و سیاسی تفاوت قائل شوند.

**جاده‌ی ابریشم:** رفتار طالبان در برابر زنان و دختران افغانستان نشان روشنی از آپارتاید جنسیتی در این کشور است؛ موضوعی که توسط زنان و دختران معترض افغانستان نیز به صورت جدی دنبال شده است. آنان خواهان به رسمیت شناختن آن از سوی سازمان ملل متحد است. چقدر امیدواری وجود دارد که سازمان ملل متحد این آپارتاید جنسیتی را در افغانستان به رسمیت بشناسد و





# بنیاد مابعدالطبیعی افغانستان؛ ماهیت افغانستان و مطالعه‌ی شرایط امکان توسعه و خروج از انحطاط

✍️ شیرحسین مرادی



که در وضعیت عصیبت و در یک موقعیت پیشاتاریخی که مناسبات بر محور خون/قبیله شکل می‌گیرند، گرفته شده است. به عبارت دیگر، سه وضعیت وجود دارد: وضعیت سنت، وضعیت مدرن و وضعیت عصیبت. وضعیت عصیبت، نسبت عقلانی و اندیشیده‌ای با وضعیت سنت و وضعیت مدرن ندارد. شاخصه‌ی اصلی و چیزی که وضعیت عصیبت را از دو وضعیت دیگر متمایز می‌کند، یک تصمیم انتولوژیک در باره‌ی عقل است: عقل فقط یک شأن دارد و آن این است که کاشف مصالح و منافع قبیله و ابزار حفظ و استقرار سلطه‌ی قومی قبیله باشد. از این رو، عقل فعلیت نمی‌یابد و در یک صورت وحشی، عقیم می‌شود. وقتی که عقل امکان فعلیت نداشته باشد، وضعیت عصیبت که قبیله، تغلب قبیله و امرار معاش قبیله از عوارض ذاتی آن است، در مرحله‌ی بدوی و پیشاتاریخی می‌ماند و اصلاً وارد تاریخ نمی‌شود و در نتیجه، فاقد هر نوع سنتی و هر نوع نسبتی با سنت و ملاً تجدد است. پس، به موجب آن بنیاد مابعدالطبیعی که وضعیت عصیبت را ممکن کرده است، نمی‌توان در مورد سنت یا تجدد اندیشید؛ چون دلالت‌هایی که در وضعیت عصیبت وجود دارند، با قبیله و سلطه‌ی قبیله ربط ضروری دارند و فراتر از مرزهای عصیبت و قبیله، معنا ندارند. در این حالت، علم، دین، فرهنگ، میراث و... معنای قومی می‌یابند و به ماهیت آن‌ها در وضعیت مدرن یا وضعیت سنت توجهی نمی‌شود. بنیاد مابعدالطبیعی دلالت در وضعیت سنت و وضعیت مدرن، عقل است که با توجه به ماهیت و ذات چیزها کوشش می‌کند رابطه‌ی دال و مدلول را هر چند به نحو حداقلی تعیین کنند. در صورتی که در وضعیت عصیبت، بنیاد مابعدالطبیعی دلالت، اولاً و بالذات خود عقل نیست؛ بل که یک تصمیم هستی‌شناسانه در مورد فعلیت عقل و جایگاه وجودی آن است. عقل کاملاً جایگاه درون‌قبیله‌ای و پیشاتاریخی می‌یابد و ضرورتاً در جایگاهی که برای آن احراز شده است؛ در مواجهه با وجود و پیرامون برای قبیله و سلطه‌اش تعصب می‌ورزد. از این رو در وضعیت عصیبت، عقل صلاحیت انتولوژیک برای مواجهه‌ی جدی و عقلانی با جهان سنت و جهان تجدد ندارد. ممکن است چیزهایی از سنت یا تجدد را فراگیرد؛ ولی هدفش فهم نیست؛ بل که سلطه است. وقتی غایت، فهم و اخذ صورت چیزها نبود، بل که قبیله و حفظ سلطه‌اش بود، دال و مدلول دچار گسست شده و زبان به انحطاط می‌رسد؛ چرا که دیگر عقل ضامن تعادل وجودی و شناختی نیست که خودش را در مقام کاشف صورت چیزها (سنت) یا تعیین‌بخش صورت چیزها (مدرن) و تأسیس رابطه‌ی دال و مدلول بر اساس صورت آن‌ها یا از نگاه تاریخی وضع‌شدگی تعیینی کلمات برای موضوع آن‌ها ببیند، بل که خود را کاشف مواجهه‌ای با وجود می‌بیند، که سلطه‌ی قبیله را تداوم ببخشد. از این رو، در وضعیت عصیبت، مواجهه با وضعیت سنت و تجدد برای فهم نیست؛ بل که برای اخذ امکان‌هایی است که قبیله، سلطه و نانش را تضمین کند.

نمونه‌ی برجسته‌ی فروپاشی دلالت و مواجهه‌ی قریحه‌ای با چیزها به ویژه تجدد و علم مدرن، کتاب «روضه‌ی حکم» محمود طرزی است. گسست دال و مدلول در همان اول کتاب روضه‌ی حکم، مشهود است. مواجهه با علم جدید، غایت کار طرزی است؛ ولی او از همان اول، علم را ذیل فضیلت آورده و توصیه می‌کند که فضایل و محسنات علم با «کلمات جلیله‌ی رب جلیل جل‌وعلی» و «احادیث منیفه‌ی اشرف انبیا» و «آثار برگزیده‌ی اتقیا»، تذکار و اختار شود و ملاً صریحاً می‌نویسد که «علم عبارت از دانستن حقیقت شیء است»؛ خواه چون علم معبود حضوری باشد و خواه چون علم عباد حصولی باشد (طرزی، ۱۳۳۱: ۹). گسست دال و مدلول و فروپاشی دلالت به مثابه‌ی یک وضعیت فرهنگی-تاریخی از اهتمام به همین توصیه و

سخن است. اگر امر ناموجود و امر بی‌ربط، از عرصه‌ی سخن برچیده شود، سخن یگانگی و تمامیت خودش را احراز کرده و نهایی می‌شود. پرتاب‌شدن در عرصه‌ی توهم فعلیت ابدی فهم و سخن و انکار هیولا و فقدانی که هر لحظه تمامیت را به چالش می‌کشد و افق‌ها و امکان‌های جدیدی را می‌گشاید، پایان عقلانیت و فلسفه است. حالت دوم هم ناظر بر فروپاشی دلالت است؛ جایی که دال، مدلول تعیین‌یافته‌ی خودش را نمی‌یابد و مدلول دیگری که نسبتی با آن ندارد، به عنوان مدلول تعیین‌یافته‌اش اعتبار می‌یابد.

طرح مفهوم فروپاشی دلالت و توضیح ناقلاقیات بر بنیاد آن، در فهم وضعیت انحطاط و فرهنگ توسعه‌نیافتگی به گونه‌ی عام و تاریخ ایده‌ی مدرن در افغانستان به گونه‌ی خاص، می‌تواند راهگشا باشد و به نحوی افق دیدی خلق می‌کند که قادر است منجر به تصور جامعی از وضعیت انحطاط و تاریخ افغانستان از موقع تأسیسش شود. البته گفتنی است که هر چند می‌توان دخالت امر مخل در دلالت و سپس گسست طرف‌های دلالت را از رساله‌ی سوفیست متوجه شد، ولی برای نگارنده، نخستین بار صور بصری فروپاشی نظام دلالت، در نقاشی‌های خادم علی متبادر ذهن بود و ایده‌اش از آن جا آمد؛ خطوط ناخوانا، خطوطی که از دید نقاش فاقد هر گونه دلالتی هستند و هم‌زمان می‌توانند بر هر چیزی دلالت داشته باشند. خطوط ناخوانای نقاشی‌های خادم علی که حروف را در بافت مالیکولی ابهام جذب و محو می‌کنند و قابلیت خوانده‌شدن ندارند، از یک سو از لغزش عناصر تصویر، خطوط و جمله‌های ناخوانا در درون رسانه و ارگان دلالت مانع می‌شوند و نقاشی را وارد لحظاتی می‌کنند که در آن، دال فرو می‌یابد و از دیگر سو با توجه به نگاهی که نقاش به وضعیت انحطاط و تاریخ افغانستان دارد، نوعی بی‌زبانی و انحطاط و بی‌منطق‌شدن زبان را نشان می‌دهند.

فروپاشی دلالت، دقیقاً زوال سخن است و منطقیاً از پایان عقلانیت بر می‌آید. با وقوع وضعیت فروپاشی، از هر چیزی سخن گفته می‌شود؛ اما در همان زمان، از هیچ چیزی سخن گفته نمی‌شود. هیچ منطقی ارتباط دال و مدلول را توثیق نمی‌کند. باید توجه داشت که در این جا منظور از دلالت، دلالت وضعی است (خراسانی، ۱۴۳۱: ۲۰-۲۱) و رابطه‌ی دال و مدلول را بر بنیاد جعل و تخصیص، مد نظر گرفته است. اصلاً هر دلالتی در ساحت سخن، دلالت وضعی است؛ نه عقلی و طبیعی. به این معنا، زوال سخن، کنده‌شدن دال از مدلول و فروپاشی و رخنه‌ی بی‌نظمی در همین دلالت وضعی است. مسئله‌ی دلالت و وضع و به طور عام زبان، در جهان اسلام، بیش‌تر در اصول فقه اندیشیده شده تا در فلسفه. به عبارت دیگر، آخوند خراسانی، شهید صدر و سلف و خلف آن‌ها، بیش‌تر به زبان اندیشیده‌اند تا ابونصر فارابی و ابن سینای بلخی. ماهیت و عوارض ذاتی دلالت وضعی و ملاً اقسام، مشتقات و لوازم آن، در اصول فقه به جدیت مورد بحث قرار گرفته که در این جا، مجال بحث و بررسی آن‌ها نیست.

به هر حال بحث از فروپاشی دلالت، مفروض بر انحطاط زبان است. به این معنا، وضعیت انحطاط، وضعیت بی‌زبانی است و در آن در حینی که هیچ چیزی بر هیچ چیزی دلالت ندارد، هر چیزی بر هر چیزی دلالت دارد. خصلت بازنمایانه‌ی زبان و وحدت و هم‌آهنگی در نظام آن، به طور قاطعانه تعلیق و رابطه‌ی دال با مدلول و سخن با واقعیت قطع شده است. در این وضعیت، هیچ منطقی زبان را پوشش نمی‌دهد و قریحه و غرض جای فهم را می‌گیرد. مواجهه و تأسیس نسبت با زمان و امکان‌های آن، نااندیشیده و فهم چیزها قریحه‌ای و به موجب حدس و گمان‌گریزی است، که بنیاد انتولوژیک آن یک تصمیم هستی‌شناسانه در مورد عقل است. تصمیمی

غزل و پیکرتراشی متعین شد. در دین‌های ابراهیمی به ویژه صورت عربی آن، در قالب وحی عینیت یافت؛ که البته وحی خروج غیرعقلانی عقل از وضعیت عربی عصیبت بود. اگر توجه شود، سنت‌های آتن، بلخ و اورشلیم، سنت‌های قائم بر عقل و میراث مکتوب اند؛ ولی در وضعیت پیشاتاریخی عصیبت، عقل هیچ گونه فعلیت خودبنیادی از مواجهه با وجود ندارد؛ لذا وضعیت عصیبت، فاقد سنت و عقل است. در آن، خون، غریزه‌ها و غرض‌های طبیعی به ویژه سلطه و تغلب قبیله مهم است و همین غرض‌ها، غایت هر نوع معاشرت، رابطه و مبادله را با اقوام دیگر و سنت‌ها و میراث‌های فرهنگی آن‌ها فراهم می‌کند.

تحقق خارجی افغانستان و وضعیت عصیبت، قوم پشتون/اوغان است. با سلطه‌ی آن‌ها بر سرزمین‌های بلخی، وضعیت سنت پایان یافت و به یک‌باره نوعی پرتاب‌شدگی از وضعیت سنت به وضعیت عصیبت که فاقد سنت، فرهنگ و عقل بود، اتفاق افتاد. در این دوره، تاریخ متوقف شد و سرزمین‌های بلخی یا مشرق، پارس تاریخی خود را در دامن وضعیتی یافت که پیشاتاریخی بود و بر محور صورت وحشی و فعلیت‌نیافته‌ی عقل که تصویری فراتر از غرض‌های طبیعی، خون و برتری و سلطه‌ی خون نداشت، می‌چرخید. سه صد سال است که وضعیت عصیبت به میانجی سلطه‌ی پشتون‌ها ادامه پیدا کرده است و سرزمین‌های بلخی، در عمل نتوانسته هیچ نسبتی با سنت از یک سو و جهان مدرن از دیگر سو، تأسیس کنند. این مقاله کوشش می‌کند، نشان دهد که نخست شکست جریان‌های مواجهه با ایده‌ی مدرن و تجدد به دلیل عدم توجه آن‌ها به ماهیت افغانستان به مثابه‌ی وضعیت عصیبت بوده است؛ دوم این که اندیشیدن به شرایط امکان توسعه و پیشرفت در افغانستان، معطوف به عوارض ذاتی افغانستان و بنیادی متافیزیکی است که افغانستان را ممکن کرده است و اگر این معطوفیت دیده نشود، تقدیر هر تلاشی شکست خواهد بود و سوم این که؛ چون افغانستان یک وضعیت است و بنیاد غیرعقلانی دارد و به موجب غریزه و تعلق طبیعی و حیوانی به خون، امکان و تداوم یافته است؛ راه‌حلی جدی‌تر از فروپاشی افغانستان و منحل کردن وضعیت عصیبت از طریق نسخ و تعلیق ابدی سلطه و همزونی پشتون‌ها نخواهد داشت. همان گونه که در ادامه خواهد آمد، دلالت‌های معنادار در وضعیت سنت و وضعیت مدرن، دچار فروپاشی می‌شوند و در وضعیت عصیبت اگر چه ممکن است بسیار از هنر، وحی، علم، فرهنگ و عقلانیت سخن گفته شود؛ ولی هیچ یک دلالتی بر آن‌ها نداشته و در درون یک ساختار درون‌قبیله‌ای و برای بقای سلطه‌ی قبیله دلالت و معنا خواهند یافت.

۱: فروپاشی دلالت و گسست دال و مدلول؛ تمهیدات نظری

رساله‌ی سوفیست، یکی از بهترین رساله‌هایی است که در باره‌ی زبان و ماهیت سخن اندیشیده است. افلاتون در اواخر آن، افزون بر ابتدای فلسفه و تفکر بر سخن، می‌گوید که سخن همواره در باره‌ی چیزی است (افلاتون، ۱۳۹۸: ۱۴۵۰). او کوشش می‌کند به میانجی ارتباط سخن با لاجود یا فقدان، وانگهی که در شرایط امکان سخن بحث کند، امکان دروغین سخن یا نادرست‌بودن آن را نیز نتیجه بگیرد. از نظر افلاتون، سخن نادرست که از یک جهت بنا بر تصریح خود او اصلاً سخن نیست، دو حالت دارد؛ یا غیرواقع و لاجود را موجود وانمود می‌کند، یا وضعی را در مورد چیزی بیان می‌کند که وضع آن چیز نیست؛ بل که وضع چیز دیگری است. حالت اول، کوشش می‌کند نشان دهد که ورود امر فاقد وجود یا عدم به ساحت سخن و بررسی نسبت سخن با آن، به موجب فهمی که در همین رساله از لاجود ارائه می‌شود، ضامن تکثر و گشودگی

**چکیده**  
بنیاد مابعدالطبیعی افغانستان چیست؟ مفروضی که به طرح این پرسش امکان می‌دهد، این است که افغانستان نه صرفاً یک کشور بل که یک وضعیت در نظر گرفته شود؛ وضعیتی که بنیاد مابعدالطبیعی آن نخست و بالذات نه عقل یا یک امر عقلانی، بل تصمیمی است که برای جایگاه وجودی عقل گرفته شده و آن را در صورت وحشی و فعلیت‌نیافته‌اش عقیم و تثبیت می‌کند. به نظر می‌آید که فهم بنیاد مابعدالطبیعی افغانستان و ماهیت آن، شرط اساسی برای فهم انحطاط و تصور عامل اصلی شکست جریان‌های افغانی مواجهه با وضعیت مدرن باشد. این جستار، تلاش می‌کند با روش تحلیلی-توصیفی به مسئله‌ی افغانستان اندیشیده و به ماهیت بی‌نسبت و بی‌ربط آن با وضعیت سنت و وضعیت مدرن بپردازد. از این رو، نتایج این‌شاء می‌کنند که نخست، افغانستان وضعیتی است که تمایز بنیادین با سنت (به ویژه به تعین و صورت بلخی‌اش) و تجدد دارد. مبانی و اصول فهم آن، بر عصیبت قائم و عصیبت یک وضعیت جدا از وضعیت سنت و تجدد است؛ دوم این که وضعیت عصیبت با یک تصمیم انتولوژیک در قبال عقل و تحدید آن، در مرحله‌ی وحشی و هیولانی، خودش را تداوم می‌دهد؛ سوم هم در وضعیت عصیبت، دلالت‌هایی که در وضعیت سنت یا وضعیت مدرن رسمیت و معنا دارند، نعت تعیینی خویش را از دست داده و فرو می‌یابند که با فروپاشی دلالت انحطاط زبان و امتناع گفت‌وگو روی می‌دهد و چهارم این که افغانستان جدی‌ترین مسئله‌ی خودش است و تا منحل نشود و افغانستان بماند، دچار انحطاط، بحران و خشونت خواهد ماند.

**واژگان کلیدی:** افغانستان، انحطاط، عصیبت، مشروطیت، تجدد امانی و کمونیزم افغانی.

**مقدمه**  
افغانستان چیست؟ به شرایط امکان پیشرفت و توسعه‌ی افغانستان چه گونه می‌توان اندیشید؟ به نظر می‌آید که بحث از شرایط امکان پیشرفت و تاریخ مواجهه با ایده‌ی مدرن و تجدد در افغانستان، نخست نیازمند فهم ماهیت افغانستان و افزون بر این، نسبت آن با سنت و تجدد است. تا زمانی که به ماهیت افغانستان اندیشیده نشود، نه عامل‌های اصلی شکست جریان‌های افغانستانی مواجهه با جهان مدرن، فهمیده خواهد شد و نه افقی برای تفکر به شرایط امکان پیشرفت و توسعه مهیا خواهد آمد. دلایل واضح است؛ چرا که بر اساس منطق، ضرورت دارد تا فهمیده شود که چه چیزی می‌خواهد علم مدرن را فراگیرد و با جهان مدرن تعیین نسبت کند. تا وقتی که افغانستان مسئله نشود و صورت و فصل برترش به اندیشه نیاید و متعین نشود، هر نوع سخنی از شرایط امکان پیشرفت و مواجهه با وضعیت مدرن، امتناع دارد؛ جهان مدرن برای چه چیزی مسئله خواهد شد؟ در اصل، چه وضعیتی قرار است با وضعیت مدرن نسبتش را روشن کرده و ارتباط بگیرد؟ یک وضعیت مبهم و نااندیشیده که نه ذاتش تعقل شده و نه امکان‌های ذاتی‌اش؟

از موضعی که این مقاله دنبال می‌کند -تا اکنون هیچ پژوهشی این موضع را نداشته است- افغانستان یک وضعیت است. وضعیت پیشاتاریخی عصیبت که بنیاد مابعدالطبیعی آن اولاً و بالذات عقل نیست؛ بل که تصمیم هستی‌شناسانه‌ای است که برای جایگاه وجودی عقل و امکان فعلیت آن اخذ شده است. به عبارت دیگر، عقل در مناسبات پیشاتاریخی قبیله، محاصره شده و نتوانسته که امکان‌های خویش را به فعلیت برساند. عقل در یونان خودش را به عنوان فلسفه و منطق احراز کرد. در سنت و فرهنگ بلخی، صورت تغزلی و هنری یافت و در نقاشی،





# بنیاد مابعدالطبیعی افغانستان؛ ماهیت افغانستان و مطالعہی شرایط امکان توسعه و خروج از انحطاط



می‌رسیدند این بود؛ افغانستان خودش بن بست است. تنها با طرح افغانستان در مقام مسئله و بن بست یا عامل اصلی انحطاط است که می‌توان، عمیقاً به انحطاط اندیشید و به نحو جدی در باره‌ی افغانستان، تاریخش و امکان یا امتناع مواجهه‌ی آن با تجدد و ایده‌ی مدرن سخن گفت. به نظر می‌آید که نقطه‌ی شکست نهضت مشروطه، این بوده باشد که قادر به این نشد که بفهمد، افغانستان جدی‌ترین مسئله‌ی خودش است و همین، گفتار آن را فاقد هر نوع دلالتی کرد.

## دو: تجدد امانی؛ تناقض درونی خروج و مواجهه

شاه امان‌الله‌خان که در نهم حوت ۱۲۹۷ به قدرت رسید، رؤیای استقلال داشت و پس از سفرهای خارجی که انجام داد، آرزوی تجدد هم به سرش زد. تجدد امانی، تجدد متناقض و بی‌عقل بود. این تجدد، در موضعی از عقلانیت نبود که نوعی مواجهه با غرب و تأسیس نسبت با آن فهمیده شود؛ بل که کاملاً تقلیدی و ناندیشیده و در فقدان آگاهی تقویم یافته بود. تناقضی که در درون تجدد امانی ناطق است، در هیچ جای دنیا نظیر ندارد. تجدد امانی، در ظاهر ردای نوسازی و تجدد در تن داشت؛ اما باطنش چیزی جز تأکید بر وضعیت عصیبت یا افغانیت و اسلامیتی نبود که محمود طرزی از ماهیت افغانستان فهمیده بود. تأسیس افغانستان با حذف گروه‌های قومی دیگر، به ویژه مردم بومی سرزمین‌های شرقی پارس تاریخی یعنی مردم هزاره، ممکن شد (کاتب، ۱۳۹۱: ۱۰۵۲) که فصول عالی‌ه‌ی آن، اسلامیت با خوانش خاص و افغانیت به مثابه‌ی تحمیل ارزش‌ها، خواص و رسوم قوم پشتون بر دیگر اقوام، بود. نخستین ارگان نشراتی که چند ماه پس از روی کار آمدن امان‌الله تأسیس شد، «جریده‌ی امان افغان» بود. نام سکه‌هایی را که ضرب کرد، «سکه‌ی افغانی» گذاشت و افغان بودن را اساس وحدت ملی اِث‌شاء کرد. در سال ۱۳۰۱ انجمن «د پشتو مرکه»/ انجمن زبان پشتو را برای ترویج زبان پشتو، به عنوان زبان ملی بنیان‌گذاری کرد.

گذشته از این اقداماتی که او به زعم خویش در راه توسعه و پیش‌رفت انجام داد، ولی اهداف قومی و سلطه‌ی یک قوم را بر اقوام دیگر دنبال می‌کرد؛ محمود طرزی که چهره‌ی اصلی فهم افغانیت و اسلامیت به مثابه‌ی منطق وجودی افغانستان بود، با شاه روابط خانوادگی داشت و شاه دامادش بود. ثریا طرزی با ملکه ثریا، دختر محمود طرزی نشریه‌ی «ارشادالنسوان» را تحت نظر داشت که مسئولیت رسمی آن، به عهده‌ی اسما‌ء رسمیه همسر محمود طرزی بود. پس از سفر به غرب و کشورهای هم‌جوار، ثریا طرزی اولین کسی بود که شخصاً کشف حجاب کرد. پدرش تا اکنون به عنوان قهرمان نوسازی و اصلاح‌طلبی معروف است؛ ولی حقیقت این است، که ظاهر غربی و متجدد و باطن قبیله‌ای-عصیبتی تجدد امانی، تناقض گذرناپذیر بود. شاه نوگرا، مقلد دهان‌بسته‌ی غرب بود و پدرزنش، سودای تجدد داشت، بی‌آن‌که رخنه‌ای در مفروضات صلب قومی و عصیبتی‌اش و رسوخی بر سرشت دیگرآیین تجدد و ایده‌ی مدرن داشته باشد.

جدی‌ترین کاری که در عهد امانی صورت گرفت، در باره‌ی خود افغانستان و از سوی محمود طرزی بود. افغانیت و اسلامیت، طرح محمود طرزی برای افغانستان نبود، بل که فهم او از سرشت افغانستان بود که از قضا با منویات قومی او می‌ساخت و از همین رو، در صدد تقویم هرچه بیش‌تر افغانیت و اسلامیت بود. محمود طرزی، آشفته‌ترین چهره‌ی عهد امانی است؛ کسی که جهان جدید را تداوم جهان قدیم، ریشه‌های علم مدرن را اسلامی و فرایند دولت-ملت‌سازی را قومی فهمید. با این حال، تجدد امانی، به علت تکوین در وضعیت عصیبت، تجدد متناقض و فاقد عقل بود و سخنی جدی برای نوسازی و توسعه نداشت که هیچ، بل که با تأکید بر اسلامیت و افغانیت، راه توسعه را بست و بحران را تشدید کرد که همانا تداوم وضعیت عصیبت است. عهد امانی، میل کور به سوی انحطاط بود و

پافشاری کرد. بنیان نهضت مشروطه در افغانستان، با تأسیس «دبیرستان‌الیه‌ی حبیبیه» (۱۹۰۳) در دوره‌ی امیر حبیب‌الله‌خان گذاشته شد و این نهضت، به مثابه‌ی نهضتی که چشمی به جهان و تحولاتش داشت و می‌خواست افغانستان را از وضعیت «بی‌قانونی» و «قدرت مطلق امیر قبیله» نجات دهد، می‌کوشید از وضعیت عصیبت به وضعیت مدرن خروج کند. قیل از افغانستان، کشورهای هم‌جوار مثل ایران و ترکیه مشروطیت را تجربه کرده بودند و افغان‌ها با کمک معلمان هندی و ترکان عثمانی، مشروطیت را صورتی از پیش‌رفت و توسعه می‌دانستند و برای اخذ و تجربه‌ی آن تشنه بودند؛ ولی باید توجه داشت که نهضت مشروطیت در افغانستان، اگرچه به برخی از اعراض افغانستان که همان استبداد داخلی و بردگی خارجی بود، واقف شد؛ ولی نقطه‌ی تکوین آن، خود افغانستان و فهمی از ماهیت افغانستان نبود.

مکتب حبیبیه، محل تلاقی آموزگاران مختلفی از هند، ترکیه و افغانستان بود و معلمان هندی و برخی از ترکان عثمانی در هم‌فکری با برخی از استادان افغان، تصویب قانون اساسی را چنان راه‌حلی برای استبداد مطلق داخلی مسئله کردند. اگرچه رییس جنبش مشروطه‌خواهی محمد سرورخان کندهاری ال‌کوزایی بود و عبدال‌حی حبیبی هم، ادعا می‌کند که او قیل از ورود آموزگاران هندی به ویژه سردسته‌ی آن‌ها که مؤسس و رییس مکتب حبیبیه بود، یعنی دکتر عبدالغنی، مبلغ مشروطیت بوده است؛ ولی با وجود این ادعاها، چیزی که مسلم است، مشروطیت بیش‌تر نقطه‌ی آغاز بیرونی داشت. مشروطیت را دیگران طرح و مسئله کردند و برخی افغان‌های آگاه، با آن‌ها هم‌راه شدند. مشروطیت به خروج از وضعیت استبداد به مثابه‌ی مسئله‌ی اصلی افغانستان توجه می‌کرد و لذا دغدغه‌ی اصلی آن، قانون بود و تصویب قانون اساسی را تعیینی از پیش‌رفت و مواجهه با امر نو می‌فهمید؛ چیزی که با تحدید و تهدید سلطه‌ی قبیله، راهی به خروج از وضعیت عصیبت می‌دید.

کتاب‌های مقدس مکتب حبیبیه، جریده‌های هندی و ترکی بود؛ مثل «حبل‌المتین کلکته» و «اختراستانبول»؛ حتا سراج‌ال‌اخبار افغانیه که نخستین نشریه‌ی افغانستان بود و در دو مرحله به چاپ رسید، مقاله‌های بسیاری را از روزنامه‌های دمشق، بیروت و استانبول به انتقال برده و نشر کرده است؛ بحث انتقال، بیش‌تر به مرحله‌ی دوم نشر آن، یعنی دوره‌ی سرمحرری محمود طرزی بر می‌گردد. آن‌ها به درستی بر ضرورت قانون تأکید می‌کردند. عدم استقلال، استبداد داخلی، نبود قانون اساسی و نامحدودیت قدرت امیر، از مسائل جدی افغانستان بود؛ ولی آن‌ها قادر به اندیشیدن به بنیادها نشدند؛ اولاً به ماهیت افغانستان نیازندیشیدند و دوم این که مشروطه‌خواهی آن‌ها و تأکید بر قانون، اگرچه با وضعیت افغانستان کاملاً بی‌ربط نبود، اما اندیشیده نبود و بیش از آن که ناظر بر زمانه و امکان‌های ذاتی افغانستان باشد، ناظر بر تقلید و ال‌گوگیری از کشورهای همسایه و دورسایه بود.

اندیشیدن به انحطاط و هم‌چنین توسعه و مواجهه با تجدد، قائم بر فهم ماهیت افغانستان است. نهضت مشروطه، در باره‌ی انحطاط و توسعه‌نیافتگی بسیار گفت؛ اما از آن جایی که فقدان قانون و استبداد عامل اصلی انحطاط و خود بن بست نبود، آن‌ها نیز منطقی برای تأسیس نظام فهمی که عمیقاً در باره‌ی وضعیت و امکان‌های آن سخن بگوید، نیافتند. طرفه آن که در مشروطیت به انحطاط و توسعه‌نیافتگی اهتمام شد، ولی طرحی که ارائه دادند و دستورالعملی که اِمل‌ا کردند، صادق اما، موردی و جزئی بود. تصویب قانون اساسی در عهد امیر امان‌الله‌خان تجربه‌ی قانون اساسی، به اصولی‌ترین شکل آن در دوره‌ی جمهوری، دال تاریخی بر این بود که فهم نهضت مشروطه از انحطاط و عوامل آن جدی نبوده است. اگر آن‌ها به سرشت افغانستان تفکر می‌کردند، به نتیجه‌ای که

اولاً و بالذات عقل بود که اعتدال وجودی و شناختی را در مناسبات تاریخی سبب می‌شد و تلاش می‌کرد با درک صورت و اعراض ذاتی چیزها، خودش را احراز کند؛ ولی وضعیت دیگری هم وجود دارد که بنیاد مابعدالطبیعی آن عقل نیست؛ بل که یک تصمیم درون‌قبیله‌ای در مورد جایگاه عقل است که فعلیت عقل را خارج از دایره‌ی خون در شرایط امتناع قرار می‌دهد. این وضعیت، تابع شرایط پیشاتاریخی-قبیله‌ای است؛ اگرچه می‌تواند از آموزه‌ها و منابع وضعیت سنت و وضعیت مدرن به نفع خویش سوءاستفاده کند. وضعیتی که در افغانستان مناسبات تاریخی را شکل می‌دهد، وضعیت عصیبت یا وضعیت قبیله‌ای است.

ماهیت عصیبتی افغانستان -چنان‌چه تذکر رفت- بر رخداد هستی‌شناسانه‌ای در باره‌ی عقل مبتنا دارد؛ یعنی تعیین یک جایگاه درون‌قبیله‌ای برای عقل یا استخدام آن در راه فهم منافع و تداوم سلطه‌ی قبیله. استخدام عقل و تحمیل عصیبت قبیله بر آن، از آن رو به مثابه‌ی یک رخداد پیشاتاریخی پی‌افتاده می‌شود، که یک واقعیت منطقی-ضروری در تاریخ عقل است؛ به این معنا که هر عقلی در آغاز و پیش از آغاز تاریخ تقدیرش همین بوده است که تابع غریزه و تعلقات خونی باشد؛ اما برخی از عقول -مثلاً عقل یونانی- به مرور امکان‌های خویش را تاجایی که میسر بوده است، محقق کرده است. در وضعیت عصیبت و شرایط قبیله‌ای که هیچ پرسشی برای عقل پیش نمی‌آید و به جای آن سلطه‌ی قبیله و یافتن راه‌های امرار معاش و تأمین نیازهای غریزی، قبیله‌محور می‌شود؛ عقل نمی‌تواند به چیزی غیر از نیازها و مایحتاج اولیه واقف شود. در جای دیگر مدلل شده که پشتون‌ها نیروی دشت اند (دشت مفهومی برای توضیح یک وضعیت است و هیچ داوری اخلاقی آن را مدد نمی‌رساند؛ حتا اگر در شهر زندگی کنند). به این دلیل که آن‌ها تا اکنون، قادر به درک تفاوت فرهنگ و طبیعت نشده‌اند و هیچ فهمی از جهان و پیرامون ندارند که به یک امر طبیعی ارجاع نیاید؛ مثلاً فهم آن‌ها از حیات سیاسی و امور زندگی در یک محیط جمعی و مناسبات حاکم بر آن، به قبیله و خون ارجاع می‌یابد.

در صورتی که تأسیس شهر و قانون در لحظه‌ای ممکن شد که یونانی‌ها همین تفاوت را درک کردند؛ تفاوت طبیعت و فرهنگ. البته باید توجه داشت که عصیبت صرفاً رفتاری معتنی به صلحت‌های قبیله‌ای-خونی نیست؛ بل که یک وضعیت است که بنیاد مابعدالطبیعی آن تصمیم پیشاتاریخی در باره‌ی عقل است و هسته‌ی آن را نوعی ظن جزمی شکل می‌دهد. وضعیت عصیبت، تلاشی است برای تداوم استفاده‌ی عقل در راه امرار معاش بدوی (کوچی‌گری) و یافتن راه‌حل برای چالش‌هایی که ممکن است خون/قبیله یا سلطه‌اش را تهدید کند (عصیبت). در این جا عقل فاعلیت وابسته، مهندسی شده و کاملاً متناسب با نیازهای طبیعی دارد و نمی‌تواند امکان‌های خویش را محقق کند و در حالت ثابت، پیشاتاریخی و نامعقول باقی می‌ماند. لذا مناسبات، اصول و اموری که متعلق به وضعیت دیگری است، در وضعیت عصیبت یا موقعیت پیشاتاریخی و وحشی عقل، دلالت‌های تبیینی و واقعی خویش را از دست می‌دهند و فهمیده نمی‌شوند.

## ج: تقریر محل نزاع؛ ماهیت افغانستان و شرایط امکان توسعه

مقدم بر بحث از چه‌گونگی مواجهه با تجدد و ایده‌ی مدرن، لازم است که از افغانستان پرسش شود و توضیح داده شود که افغانستان چیست و چه گونه می‌توان آن را فهمید. با وجود توضیحاتی که در باره‌ی بنیاد مابعدالطبیعی افغانستان داده شد، باید گفت که اشراق عوارض ذاتی افغانستان دشوار است؛ ولی از ره‌گذر جریان‌هایی که به افغانستان اندیشیده و آن را افزون بر کشور، به مثابه‌ی یک مسئله دیده‌اند، می‌توان به فهمی از افغانستان رسید. مشخص است که افغانستان، یک کشور تازه‌تأسیس است و سه قرن بیش‌تر تاریخ ندارد. از تأسیس و قبض و بسط مرزهای آن و هم‌چنین پیوند آن از اول تا اکنون با پشتون‌ها کم‌وبیش گفته شده است؛ ولی از آن جایی که افغانستان خود مسئله و خود بن بست است و مادامی که افغانستان است، توسعه‌نیافته و بی‌تاریخ خواهد ماند؛ کوشش می‌شود به بهانه‌ی بحث از مواجهه‌ی افغانستان با تجدد که تبعاً باید از جریان‌های تجددخواه مایل به تجدد و توسعه سخن به میان آید، اِث‌شاء شود که هر یک از آن‌ها در موقعیت تاریخی خود، تا چه حد به ماهیت افغانستان توجه داشته اند؛ چرا که بحث از تجدد و پیش‌رفت و وانگهی اخذ و فهم آن، فرعی بر اندیشیدن به ماهیت افغانستان و انتزاع صورت و فصول معرف آن است.

## یک: نهضت مشروطه

تاریخ ایده‌ی مشروطه‌خواهی در افغانستان به ابتدای قرن ۲۰ و اواخر قرن ۱۹ میلادی بر می‌گردد که در دو نوبت تجربه شد؛ مشروطه‌خواهی اول، با بازگشت امیر حبیب‌الله‌خان از بریتانیا در ۱۹۰۷ آغاز شد و جنبش مشروطه‌خواهی دوم، با به‌قدرت‌رسیدن امیر امان‌الله‌خان در ۱۹۱۹ شروع شد و بر تداوم مشروطه‌خواهی اول،

تعریف قابل فهم است؛ دغدغه‌ی تأسیس نسبت با علم جدید برای قبیله اما استناد به تعریف ارسطویی علم. مصداق تعریف طرزی، علم قرون وسطایی است که با بیکن، گالیله، دکارت و کانت و گذار از سپهر طبیعی به منظر ریاضی علم (طالب‌زاده، ۱۳۸۴: ۶۱-۷۴) پایان یافت؛ ولی مقصود و مراد تعریف او، علمی است که با پایان علم قدیم آغاز و تأسیس شد که غایتش نه دانستن حقیقت شی، بل که تصرف بر آن و تسخیر چیزها از سوی عقل تعیین‌بخش است.

محمود طرزی در جریده‌ی سراج‌ال‌اخبار، مقاله‌ای دارد به نام «چه باید کرد؟» (طرزی، ۱۳۵۵: ۱۱۷)؛ که در آن خصوصاً، می‌توان نسبتی را که در وضعیت عصیبت، با ایده‌ی مدرن تأسیس می‌کند، دریافت و هم‌چنین دیدگاه او را در باره‌ی تجدد و نوسازی به دست آورد. وجوه باطنی ماهیت موضع او، بسیار به سیدجمال‌الدین افغانی/ اسدآبادی نزدیک است؛ اگرچه جدید و بصیرت‌های مجمل و گاه مبهم او را ندارد. طرزی در مقاله‌ی مذکور، گزارشی از نسبت علم و اسلام ارائه می‌دهد که کاملاً سطحی و ناندیشیده و وانگهی فاقد دلالت است: از یک سو به شرایط تاریخی شکل‌گیری مدنیت و فرهنگ اسلامی توجه ندارد و از دیگر سو، فهمی از سرشت دیگرآیین و گسست پارادایمیک علم مدرن از علم ارسطویی در آن دیده نمی‌شود.

طرزی، می‌گوید که راه‌حل اساسی کشورهای اسلامی به گونه‌ی عام و قبیله/خون یا افغانستان به گونه‌ی خاص برای پشت سرگذاشتن انحطاط و رسیدن به تجدد و نوسازی، بازگشت به اسلام ناب و تعالیم قرآن است و بدون این که گسست بنیادین و ماهیت دیگرسان علم مدرن را درک کند، برای اثبات این که میان اسلام و علم، تعارضی نیست به وضعیت علم در دوره‌ی عباسیه و بغداد و اندلس مثال می‌زند (همان: ۱۸۶) و در کنار آن، در «مقاله‌ی کدام علم را فرا بگیریم»، می‌افزاید که باید علمی را فرا گرفت که به درد اسلام می‌خورد (همان: ۲۰۵). در نتیجه، مشخص است که امر و محل نزاع بر او پوشیده بوده و هیچ تصور آگاهانه‌ای، نه تنها از علم مدرن که از اسلام در ذهنش وجود نداشته است؛ چرا که به موجب بنیاد انتولوژیک وضعیت عصیبت، امکان نداشت. جدال سیدجمال‌الدین افغانی و ارنست رنان نیز، در ذیل همین فروپاشی دلالت قابل فهم است. رنان تعارض اسلام و علم را مسلم دانسته بود و سیدجمال‌الدین از نسبت این دو دفاع کرد. سیدجمال‌الدین اگرچه سطحی‌نگری محمود طرزی را ندارد، ولی وقوف او به ذات تجدد و گسست پارادایمیک علم مدرن از علم قدیم، قاطع نیست.

## ۲: جریان‌های مواجهه؛ خود کشور به مثابه‌ی بن بست و مسئله

### الف: اعتبار حقیقت واحد و تحمیل آن

برخی وضعیت‌ها معتنی به فروکاست حقیقت به خود، با اصول موضوعه‌ی از قیل مسلم و تردیدناپذیر شکل می‌گیرند و برای تحکیم و ترویج یک الگوی تبیینی واحد بر بنیاد این‌همانیت یک روایت مشخص، با امر واقع و بطالت مفروض هر کلان‌روایت و خرده‌روایتی که امکان طرح داشته باشد، می‌کوشند؛ یعنی نمی‌گذارند «ارزی جز آن» گوید «کان چغانی» و «بلخی نه آن» گوید «کان بخاری»؛ دوست‌داران حقیقت؛ هم‌چون خواستگاران «پنهلوپه»، به جای خودش، باید به کنیزانش عشق ببازند و بی‌استثنا دفاع از روایتی را که سامان حاکم و سلطه‌ای که وضعیت را قبضه کرده، به وجود آورده است؛ فریضه‌ی ذمه‌ی خویش بدانند. به این معنا که خود را متعهد سخنی بدانند که عامل‌های سلطه و تقلب، در باره‌ی چیزی می‌گویند که حتا اگر در حقیقت در باره‌ی آن چیز نباشد و کاملاً بی‌ربط باشد.

شخص است که تأسیس هر الگوی واحدی برای فهم و تحکیم نظام خاص و تک برای دلالت، منطقاً ناعقلانیت است را توضیح نمی‌دهد، بل که پرده‌پوشی و انکار می‌کند. هر نوع فهم و درکی فاقد ارجاع به اصول موضوعه‌ی خویش را حذف یا تبعید می‌کند؛ لِه‌جه‌ی سخن کاملاً بی‌رحمانه و هم‌ژمونیک شده و بنیاد عقلانی خویش را از دست می‌دهد. فهمی که ادعا می‌شود نهایی و مطلق است؛ وقتی عملاً بنیاد یک وضعیت قرار بگیرد، نتیجه‌ی قطعی آن عقامت و عدم فاعلیت عناصر ناسازگاری است که ناسازگاری‌های درونی وضعیت (مثلاً وضعیت عصیبت) و خطاهای تاریخی و انضمامی آن را که تبیین کل واقعیت را به نحوه‌ی نهایی ادعا می‌کند، نشان می‌دهد.

## ب: عصیبت قبیله؛ یک وضعیت و یکی از اعراض ذاتی افغانستان

هر وضعیتی که تمنای سامان‌دهی مناسبات تاریخی را دارد، وابسته به بنیاد مابعدالطبیعی است که آن را ممکن می‌کند. بنیاد مابعدالطبیعی وضعیت مدرن، عقل بود؛ عقل وانگهی که فهمید با وجود این‌همان است، وجود را تعیین و شأنی از خودش درک کرد و سوژه‌ی پی‌افتاد که اثره را در اِبژکتیویته‌اش تأسیس می‌کند و در واقع شرط امکان آن است. بنیاد مابعدالطبیعی وضعیت سنت نیز،



# بنیاد مابعدالطبیعی افغانستان؛ ماهیت افغانستان و مطالعه‌ی شرایط امکان توسعه و خروج از انحطاط



دو چیز را به رسمیت می‌شناسد؛ افغان بودن و اسلامیت. اقتضای افغان بودن، حذف هر نوع تکثر قومی، زبانی، فرهنگی و سیاسی است و اقتضای اسلامیت، رسمیت مذهب حنفی قبیله‌ای شده و خوانش عصبیتی از اسلام با مقابله‌ی آشکار و پنهان با مذاهب دیگر. از این رو، افغانستان با حذف و انکار و ملاً وجدان کاذبی که پس از حذف و قتل عام شکل گرفت، خود را ابقا کرده و اسلامیتی که در آن مراد می‌شود، ایده‌آل‌ترین تعیین تاریخی‌اش گروه طالبان است. با این درآمد، افغانستان وضعیت استخدام عقل در خدمت قبیله و سلطه است؛ یعنی یک تصمیم هستی‌شناختی در مورد عقل که همانا تقدیرش را با سرنوشت قبیله/پشتون پیوند می‌زند. به همین دلیل، تا افغانستان، افغانستان است، عقل اصلاً صلاحیت مواجهه و فهم چیزی را ندارد؛ هر کاری کند، برای قبیله و اسلامیتی که ضامن بقای قبیله و ابقای قدرتش است، می‌کند.

## دو: پروژه‌ی دولت-ملت؛ پروژه‌ای در تداوم تأسیس افغانستان

سید جمال‌الدین افغانی و دیگر کسانی که دغدغه‌های مبهم و نامعلوم داشتند، در محدوده‌ی سال‌های ۱۸۶۳ تا ۱۸۷۲ میلادی تا حدی کوشش کردند، شمع وضعیت عصیبت را در دهلیزهای پیچیده‌تر و آدم‌پسندتر مشتعل نگه دارند. از جمله کارهایی که به این منظور صورت گرفت، تأسیس جریده‌ی شمس‌النهار و طبع و ترجمه‌ی برخی از کتاب‌ها بود. این حرکت، اگرچه ماهیت و غایت مبهم و تاریکی دارد؛ اما با جنگ افغان و انگلیس به ویژه آغاز جنگ دوم افغان و انگلیس (۱۸۷۹ - ۱۸۸۰ م) ساقط شد و مجال نیافت تا عوارض ذاتی‌اش فاش‌تر شود. البته منویات خود سید جمال‌الدین افغانی مشخص بود. پرده‌های ذهنیت او در برابر اقوام افغانستان، به ویژه ساکنان بومی خراسان، یعنی هزاره‌ها در «تتمه‌البیان فی تاریخ الافغان» دریده می‌شود. مثلاً علاوه بر حکم بر توحش هزاره‌ها، به شکل ضمنی با گزارش‌های بی‌اساس راه «سید ممتحن» یا همان شیخ مفتی شاه وقت افغانستان، تهاجم اوغان‌ها را هموارتر و صاف‌تر می‌کند. در عهد امیر عبدالرحمان خان، خشونت، تهاجم و استبداد که از نمودهای عام وضعیت عصیبت استند، به وحشی‌ترین شکل درام وحشت روی صحنه رفت. او به نحوی هدف‌مندانه به کشتن هزاره‌ها اقدام کرد و بیش از ۶۲ تا ۸۰ درصد هزاره‌ها را قتل عام کرد؛ چرا که مانع جدی بر راه یک غنیمت جنگی عظیم و کریم بود؛ حذف هزاره و غصب سرزمین‌های هزاره و سپس ایجاد یک کشور به مثابه‌ی غنیمت جنگی؛ که بی‌وقفه منافع و منابع قبیله را برآورده کند.

جریده‌ی «سراج‌الآخبار» در دوره‌ی امیر حبیب‌الله خان، جایگاهش را تجربه کرد و کوشید تا رنگ خون قبیله را تیره‌تر کند. محمود طرزی، در ۱۲۹۰ و پس از عبدالرئوف کندهاری (۱۲۸۴) سرمحرر جریده‌ی سراج‌الآخبار شد. سراج‌الآخبار، از دیدگاهی که در این جستار دنبال می‌شود، اهمیت عمده دارد و در واقع از منابع مهم برای فهم وضعیت عصیبت است که اصول موضوعه‌ی افغان بودن را با نگاه زیرچشمی به تأسیس دولت-ملت تعریف می‌کند. منظور آن از دولت، هژمونی و سلطه‌ی اوغو/پشتو و از ملت، قوم افغان/پشتون و ترویج مناسک و مسالک بدوی آن‌ها و از همه مهم‌تر، نام یک قوم بر اقوام دیگر بود. برای پشتون‌های صاحب قدرت، سخت و حتا کابوس بود که دولت-ملت مجزا از وضعیت عصیبت تصور شود. برای همین، درک طرزی از افغانیت، قائم بر حذف تکثر و سرکوب تفاوت‌ها بود؛ زیرا تصور قومی از ملت و دولت وانگهی که شأن عقلانی و صورت منطقی ندارد، به پاک‌سازی قومی و حذف تکثر نیز می‌انجامد. طرزی بر پایه‌ی تحکیم وضعیت عصیبت، کوشش می‌کرد که باشندگان بومی زابلستان و

عصیبت است که استخدام و تحمیل مرزهای خونی-غریزی بر عقل به طور قاطع آن را باری و تضمین می‌کند. چنان چه توضیح داده شد، عقل در وضعیت عصیبت، اساساً کور و فاقد درک است. اگر قرار باشد چیزی را ببیند، سه چیز است؛ ۱: قبیله؛ ۲: تسلط قبیله و ۳: منافع قبیله. به همین دلیل، از همان بدو امر، غایت افغانستان، نامحمود و نامسعود خواهد بود؛ حذف. وضعیت عصیبت به دلیل محوریت قبیله و جایگاه وجودی عقل که فقط به قبیله توجه دارد، باید دو ساحت حذف را پوشش دهد؛ یک: صورت بیابانی و وحشی حذف یا حذف فیزیکی (مثل نسل کشی قوم هزاره) و دوم: حذف تام (حذف حذف) که پی‌آیند نسخ و تعلیق هر گونه دلالتی غیر از دلالتی تکوین‌یافته و مشروع در وضعیت عصیبت است (حذف رد پای حذف فیزیکی/مثل انکار نسل کشی مردم هزاره).

در جای دیگر، به تفصیل بررسی شده که چه گونه بیابان (وضعیت عصیبت)، خود را در هیئت شهر عرضه می‌کند و از محراب دو ابروی شهر به نماز می‌آید؛ یعنی می‌کوشد که بر بنیاد ارزش‌ها و هنجارهای خونی-غریزی یک نظام تبیینی فرد و یگانه از امر واقع فراهم کند که از یک سو بتواند با یک جزمیت تام اذعان کند که با امر واقع این‌همان است و هر توضیحی که در درون آن از چیزها و پیرامون ارائه می‌شود، نهایی است و از دیگر سو به میانجی استتار، صورت ساده و ابتدائی حذف را توجیه کند و بپوشاند. در این مقطع، عصیبت وانگهی که بر منافع قبیله، امرار معاش، سلطه و غصب داشته‌ها و غلبه بر عناصر فاقد اشتراک خونی تمرکز دارد؛ بر مصادره، تحریف و تعریف یک هویت کاملاً کاذب و فاقد دلالت تاریخی نیز می‌کوشد. در این مرحله، کیفیتی از عقل هیولانی محقق می‌شود، که تقلید می‌کند؛ اما به نحوه‌ی متناقض، آثار مایمیتیکی که حاصل می‌آورد، کاملاً وارونه و خلاف اصل و امر واقع است. به این دلیل که عقل در فرایند تقلید از فرهنگ شهری، نمی‌تواند از تصمیم هستی‌شناسانه‌ای که در مورد آن گرفته شده است و باید قبیله و خون را لحاظ کند، غفلت کند؛ یعنی شرایط تاریخی که بر عقل حاکم است، به آن امکان نمی‌دهد که فرهنگ، شهر و جهان را بفهمد؛ بل که می‌کوشد فرهنگ، شهر و جهان را تصاحب و غصب کند. به موجب کیفیت عقل، از آن خودسازی کاملاً صورت بدوی و وحشی دارد.

عصیبت به تبع تصویری که از جهان ایجاد می‌کند، یک غایت بیش‌تر ندارد؛ غصب و تملک هر آن چه وجود دارد و استفاده‌ی حداکثری از میراث اقوام متمدن، فرهنگ، سرزمین و اموال آن‌ها برای رونق حیات بت پرعبوربیب خون/قبیله. پشتون‌ها با تأسیس افغانستان، دقیقاً همین کار را کردند؛ قتل عام، ویران‌سازی خانه‌ها، غصب زمین و تاراج اموال در قدم نخست و تحریف، مصادره و تعریف هویت کاذب و فاقد اعتبار و ارجاع، برای خود در قدم دوم. کتاب سراج‌التواریخ، برهان قاطع مرحله‌ی برهنه‌ی حذف است؛ اما کشیدن خرقة و قبای مرحله‌ی دوم و ناخن‌نشان کردن حذف و این که چه گونه دروغ تبدیل به یک پارادایم تولید معلومات و آگاهی کاذب می‌شود، دشوار است. با استقرار آگاهی کاذب و تحکیم ریشه‌های وجدان جمعی که منطقتش حذف و مصادره و برابند خواستش خشونت و قتل عام‌های هولناک بود، شرایط هستی‌شناسانه‌ی سطح دیگری از فروپاشی دلالت فراهم شد؛ وضع‌شدگی اتفاق افتاد که بخشی از انسان‌ها، انسان فهمیده نمی‌شد (مثل تکفیر مردم هزاره) و کسانی که افغان نبودند، افغان گفته می‌شد و اگر اعتراض می‌کردند، به عنوان یاغی و طاعی وحدت ملی اتهام خورده و حذف می‌شدند.

پس، افغانستان فقط یک کشور نیست؛ نوعی تأسیس نسبت با جهان از طریق عصیبت و قبیله است که فقط

چه خود مارکس هم اشاره کرده است- در فقدان هگل، نمی‌توان مارکس را فهمید؛ ولی متأسفانه همان گونه که جریان چپ در افغانستان هیچ گاه موفق به فهم خود مارکس نشد، هگل نیز از منظومه‌ی آگاهی آن‌ها غایب بود. به همین دلیل، ماتریالیزم تاریخی که یکی از مبانی نظری مارکسیزم برای توضیح تاریخ است به دلیل مطالعه‌نشدن با ایده‌آلیزم هگلی، فرصت پی‌افزوده‌شدن نیافت. وقتی که هگل در اندیشه‌ی چپ افغانستان بی‌جایگاه باشد، معلوم است که نسبت ماتریالیزم تاریخی و ایده‌آلیزم هگلی، ناندیشیده می‌ماند و در نتیجه فهمی عینیت نمی‌یافت. ماتریالیزم دیالکتیک نیز، آن گونه که باید در اندیشه‌ی چپ افغانی، حتا شعبه‌ی روسی آن، پی‌افزوده نشد؛ در حالی که کسی که ماتریالیزم دیالکتیکی را عمومی کرد، گئورگی پل‌خانوف، پدر مارکسیزم روسی بود که پس از او، لنین مخفف آن را DiaMat گذاشت. مشخص است که ماتریالیزم دیالکتیک در عدم اهتمام به دیالکتیک هگل، قابل فهم نیست و به قول مارکس، او هرم سرچپه‌ی دیالکتیک هگلی را روی پایش ایستاده است. از این رو، گویا خشونت‌ی که در دوره‌ی حاکمیت چپ افغانستان تجربه شد، فاقد هرگونه بصیرتی در باره‌ی تقویم نقیض هر گونه نظمی در درون خود آن نظم، بود. به همین دلیل، شعبه‌ی چینی چپ افغانی، باورمند به اسقاط و اسكات جبری و قهری دولت بود و شعبه‌ی روسی در تحمیل ایده‌های بی‌ربطش با شرایط تاریخی جامعه و افغانستان، آن قدر شدت به خرج داد، که به خشونت انجامید و عامل شکستش شد. در صورتی که ستیز ایستا و برابر ایستا و سپس تکوین وضع مجامع، در درون خود نظم و یک وضعیت رخ می‌دهد. فهم ستیز درونی از چپ افغانی بر نیامد؛ چرا که اندیشیدن جدی به آن در غیبت هگل ممکن نبود و اصول دیالکتیک، مستقیماً مأخوذ از علم منطق هگل بود. حتا اگر چپ در افغانستان قادر به اندیشیدن به هگل هم می‌شد، فهم هگل و فلسفه‌ی او، در خلای تصور جامع از وضعیت مدرن و اصول و مبانی آن، کاری در تأسیس نسبت با امر مدرن پیش نمی‌برد.

جایگاه اندیشه‌ی چپ، برزخی بود و تقدیر شعله‌هایی که جاوید می‌نمود، چاره‌ای جز خاموشی نداشت. آن‌ها نه به ماهیت افغانستان و عوارض ذاتی آن اندیشیدند و نه قادر به اشتراک در آگاهی مدرن شدند. مارکسیزم انتزاعی و بریده از نظام آگاهی‌ای که مارکسیزم در آن تأسیس شد و خوانش آن با مفروضات و مسلمات رسوب کرده در فرهنگ توسعه‌نیافتگی و وضعیت عصیبت و انحطاط، معلوم بود که راه به جایی نمی‌برد و به جای نوسازی و تجدد، توسط خودش کمین خورده و از پا درمی‌آمد. استبداد سیاسی و بی‌عدالتی از فصول لازم برای تصور افغانستان است؛ ولی هیچ پاسخ جامع به چستی افغانستان فراهم نمی‌آورد. ادبیاتی که شعله‌ی جاوید و خلقی‌ها تولید کردند، نه دال بر افغانستان و نه دال بر مارکسیزم بود؛ بل که بر هیچ چیزی دلالت نداشت و فقط در منظومه‌ی ذهنی خود آن‌ها معنا دار بود. دلیلش این است که ادبیاتی که از سوی آن‌ها خلق شد، نه برای فهم مارکسیزم قابل استناد استند و نه برای یافتن پاسخ جدی برای فهم افغانستان. این گواهی می‌دهد که آن‌ها، هیچ نگفته اند. وقتی تعادل وجودی و شناختی وجود نداشته باشد، هر چیزی در جای خود و هر شناختی در وضع خود نباشد، زبان به انحطاط می‌انجامد و هر سخنی در باره‌ی هر چیزی خواهد بود؛ در حالی که در باره‌ی هیچ چیزی نخواهد بود.

چنان چه در بخش بررسی مفهوم فروپاشی دلالت مطرح شد، دلالت وضعی و تاریخی است. سد یاجوج و مأجوج مشروطیت و کمونیزم افغانی در رجوع به ایده‌ی مدرن و تجدد، این بود که امکان توقف بر دیگرردیسی و تحول بنیادین وضع/وضع‌شدگی نداشتند. پس از رنسانس و تحولات علمی و فلسفی که در اروپا رخ داد، یعنی در حین و با تأسیس جهان مدرن، تمدن غربی از وضعیت/وضع‌شدگی قرون وسطایی به وضعیت/وضع‌شدگی کاملاً نواین گذار کرد و این دو وضعیت، کاملاً گسسته از هم‌دیگر بود؛ یعنی هیچ عنصر این‌همانی میان این دو در کار نبود. دلالت‌های نوین‌یاد و مبتنی بر اصول و مبانی کاملاً متفاوت از اصول و مبانی فهم قرون وسطایی-ارستویی بنیان‌گذاری شد و نسبت دال‌ها و مدلول‌ها از بنیاد تغییر یافت؛ اما مشروطه و کمونیزم افغانی و گروه‌هایی که بعد از آن‌ها آمد، در چرخ‌باد عنصر این‌همان و توهم تداوم قدیم در جدید، گیر کردند و خیال کردند در وضعیت عصیبت، می‌توانند از طریق وضعیت/وضع‌شدگی دلالت‌های ارستویی، سخنی در نسبت با جهان مدرن تأسیس کنند. البته قابل ذکر است که آن‌ها چون در وضعیت عصیبت ساکن بودند، نسبت جدی و روشنی با وضعیت ارستویی و سنت بلخی هم نداشتند.

## ۳: ماهیت افغانستان؛ رابطه‌ی عصیبت با افغانیت و اسلامیت

یک: عصیبت در هیئت فصل برتر افغانستان وضعیت‌ی که مناسبات تاریخی در افغانستان بر آن قائم و وانگهی وجود افغانستان وابسته به آن است، وضعیت

به جای تجدد، راه آن را بست. دلیلش این بود که پایه‌های افغانستان تازه‌تأسیس، به مثابه‌ی وضعیت عصیبت تحکیم شد. هر اقدامی برای افغانستان، مادامی که بخواهد افغانستان، افغانستان بماند و بر افغانیت و وضعیت عصیبت مبتنا داشته باشد، محکوم به شکست و در واقع دل‌باختگی بی‌قیدوشرط به انحطاط و زوال عقل است.

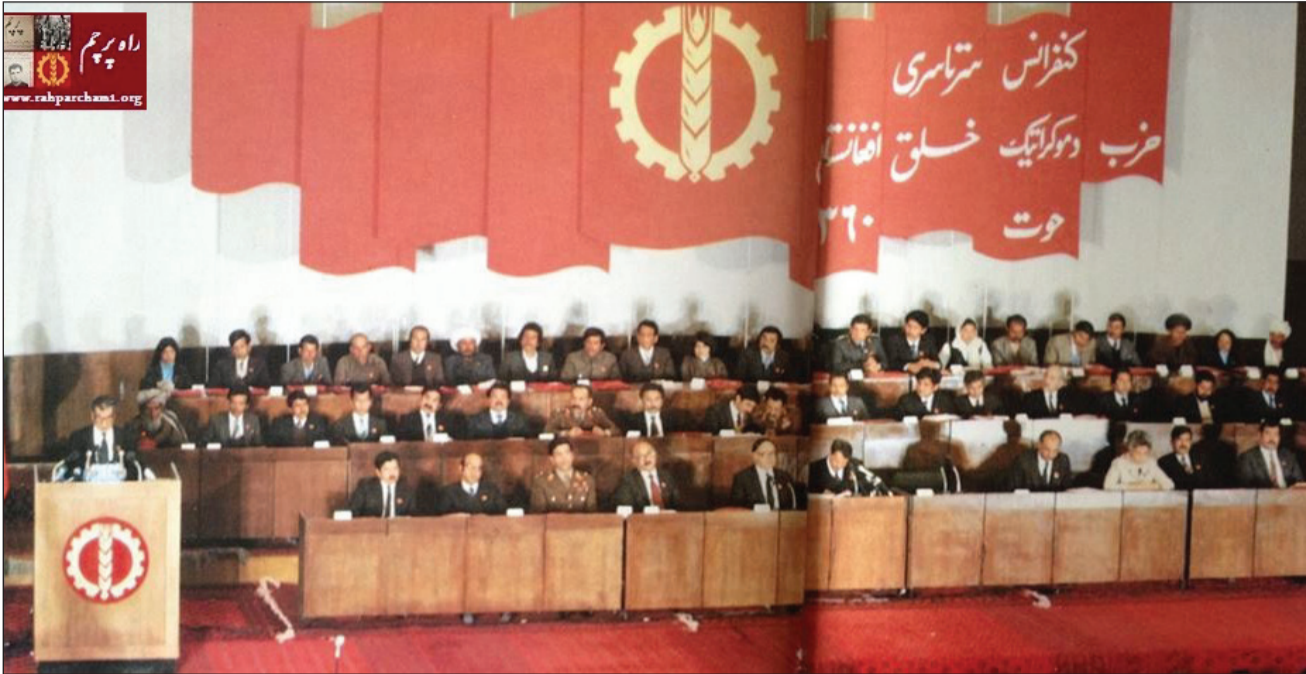
سه: کمونیزم افغانی از آن جایی که شکل‌گیری هر پدیده‌ی تاریخی، تمهیداتی دارد و در لحظه پدید نمی‌آید، کمونیزم نیز در افغانستان اگرچه ریشه‌هایی در دوره‌ی امانی و نخله‌های مثل «جوانان افغان» داشت، ولی به صورت جدی در طی دوره‌ی صدارت محمد داوود و دوره‌ی فرمان‌روایی او (۱۹۷۳-۱۹۷۸) ظهور تاریخی یافت و فعالیت‌های خویش را در «دهه‌ی دمکراسی» بسط داد؛ که به طور عمده دو سرچشمه و منبع اصلی داشت: مسکو و پکن؛ که به موازات آن دو، «حزب دمکراتیک خلق» جلوه‌ی مارکسیستی-لنینستی داشت و «حزب دموکراتیک نوین»، جریانی بود که به چین اهتمام داشت و مایویستی بود. یکی از دلیل‌های عمده‌اش هم گویا این بوده که سفارت‌خانه‌های روسی و چینی، ادبیات و آثار کمونیزمی را پخش و توزیع می‌کردند و برخی از تبعه‌های چین و روس که در کابل حضور داشتند، در انتشار و ترویج اندیشه‌های مارکسیستی-لنینستی و مارکسیستی-مایویستی تلاش می‌کردند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۷۳۱).

از جریان‌های چپ در افغانستان، آثار علمی چندانی به جا نمانده است؛ یا اصلاً نوشته‌اند که کیفیت مواجهه‌ی آن‌ها را نشان دهد؛ ولی تا جایی که بر می‌آید، مواجهه و خوانش از مارکسیزم آن‌ها جدی نبوده است و حتا در مطالعه‌ی خوانش روسی و چینی از اندیشه‌های مارکس نیز، فراتر از تکرار مسلمات و مشهورات بر محور «برابری طبقاتی» نگرفته‌اند. غیر از مسکو و پکن، آیینی دیگری که چهره‌ی مارکس را برای کابل می‌نمود، تهران یا حزب توده‌ی ایران بود که ترجمه‌ی آن‌ها از متون مارکسیستی و برخی کتاب‌ها و مقاله‌های آن‌ها از سوی جریان‌های چپ افغانستان، بسیار خوانده می‌شد و به همین دلیل، اعضای حزب توده در نزد آن‌ها قربت و عزت کم‌مثال داشتند. وابستگی چپ افغانستان به چپ ایران، در حدی بوده که نورالدین کیانوری، از سران حزب توده از «احترام رفقای افغانی به حزب توده‌ی ایران» ستایش کرده و علت آن احترام را آشنایی افغان‌ها با مارکسیزم-لنینیزم از طریق نشریات حزب توده که به پارسی نگاشته می‌شد، می‌داند (کیانوری، ۱۳۵۹: ۷). به موجب گزارش کیانوری، چپ افغانستان مارکسیزم - لنینیزم را به میانجی حزب توده شناخته بودند و تمام. البته شعبه‌ی روسی کمونیزم افغانی که حتا قدرت را هم تصاحب کردند، در اوایل کار، کمونیزمی بودن خویش را اتهام می‌خواند. نورمحمد ترکی، دبیرکل حزب دمکراتیک خلق، می‌گفت که اگرچه «افکار ما» بر «تضاد طبقاتی» استوار است، ولی «ما کمونیست نیستیم». به دنبال آن، به قدرت رسیدن «حزب دموکراتیک خلق» در سال ۱۹۷۸ و شکل‌گیری شاخه‌ی «پرچم» از دل «خلق»، بیش‌تر آشکار شد که خلقی‌ها کمونیست استند و تردیدی در این امر نماند.

ولی آدرس چینی کمونیزم افغانستان یا «حزب دموکراتیک نوین»، از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۹ «شعله‌ی جاوید» را انتشار می‌داد و این ارگان نشراتی، تأکید اکید بر نقش دهقان، انقلاب قهری و ستیز با دولت داشت. که صد البته چندان سر سازشی با خود نیز، نداشتند و انشعاب‌های عجیبی را تجربه کردند؛ مثل سازا، ساما، راوا. «شعله‌ی جاوید»، شاید جدی‌ترین شکل مواجهه با کمونیزم و اندیشه‌های مارکس از رهگذر خوانش چینی بوده باشد. شعبه‌ی روسی کمونیزم به دامن خشونت غلتید و ویرانی به بار آورد و شعبه‌ی چینی‌اش نیز، شکست خورد که دلیل دو سویه داشت؛ اولی این بود که آن‌ها به سرشت افغانستان واقف نبودند و فکر می‌کردند که با تحکیم پایه‌های عدالت و تضمین آن در مناسبات سیاسی و اجتماعی از طریق انقلاب و نفی دولت، انحطاط و مشکل استبداد قومی حل می‌شود و دومی این بود که اگر راهی که آن‌ها رفتند، چون مواجهه‌ای با ایده‌ی مدرن و تجدد دآوری شود، روشن است که آن‌ها در مواجهه با جهان جدید و فهم آگاهی که با بیکن، دکارت و کانت تأسیس شده بود، فایق آمده نتوانستند و زمینه‌های فلسفی و تاریخی و در نهایت زمینه‌های تفسیری آثار و نظریات مارکس را نیز نفهمیدند. مارکسیزم دو بنیاد نظری عمده دارد؛ یکی اصل دیالکتیک تاریخی و دیگری اصل ماتریالیزم تاریخی. هیچ یک از این دو، در غیاب هگل و سرشت دیگرآیین جهان مدرن فهمیدنی نیست. چنان چه کتاب «در باب مسئله‌ی یهود» از یک سو و «تزهایی در باره‌ی فویرباخ» از دیگر سو، نشان می‌دهند که وضعیت فکری‌ای که مارکس در آن می‌اندیشیده، مشبوعی از ایده‌آلیزم آلمانی و آرای هگل بوده و فهم بسیاری از آرای مارکس بر فلسفه‌ی هگل و آثار هگلیان جوان، به ویژه فویرباخ که به دنبال تفسیر رادیکال از متافیزیک هگل بود، تعلیق است. مسلم است که چنان



# بنیاد مابعدالطبیعی افغانستان؛ ماهیت افغانستان و مطالعهی شرایط امکان توسعه و خروج از انحطاط



سرشت افغانستان است که می‌توان به امتناع مواجهه با تجدد و عوامل شکست مشروطیت، تجدد متناقض امانی و کمونیزم افغانی پی برد. وجود افغانستان، مبتنی بر غیبت عقل است و به موجب تصمیم هستی‌شناسانه‌ای که قبیله در باره‌ی جایگاه عقل گرفته است، اساساً امکانی برای ظهور عقل و تأسیس نسبت آن با جهان مدرن باقی نمی‌ماند؛ چرا که تجدد و فهم جدی مبانی و اصول جهان مدرن، نسبت ذاتی با قبیله و سلطه‌ی قبیله ندارد و اگر هم وضعیت دعصبت توجهی به آن داشته باشد، برای مصادره‌ی آن به نفع قبیله

و استفاده‌ی گزینشی از امکانات آن است. چنان چه از مواجهه‌ی ناسیونالیزم افغانی با ایده‌ی دولت-ملت‌سازی، می‌توان استنتاج کرد. از این رو، افغانستان مبتنی بر عصیت قبیلگی و تعیین تاریخی آن عصیت، در قامت قبیلگی‌ای بماند و عقل را ضرورتاً برای منافع قبیلگی اجاره‌ی عرض وجود دهد، نمی‌تواند پیش‌رفت کند. ابتدائی‌ترین ضروری‌ترین شرط برای توسعه و پیش‌رفت سرزمینی که افغانستان خوانده می‌شود، این است که دیگر افغانستان نباشد. تنها از این طریق، می‌توان به تعادل وجودی و شناختی و هم‌آهنگی درونی رسید و از ناعقلانیت و فروپاشی دلالت به عقلانیت و منطق خروج کرد.

عقلانیت، چیزی جز اعتدال نیست و از نگاه فلسفی، اعتدال استقرار چیزها در موقعیتی است، که اقتضای وجود آن‌ها است و به تبع نسبتی که میان عقل و وجود برقرار است؛ عقلانیت فهم جایگاه وجودی چیزها و درک هر چیزی در جایگاه خودش خواهد بود. تا افغانستان، افغانستان باشد، نه تعادل وجودی ممکن است که هر چیزی در جایگاه ذاتی-تاریخی خودش باشد و نه تعادل شناختی که هر چیزی را تا جایی که ممکن است در موقعیت تاریخی و ذاتی‌اش مطالعه کند و پی‌بفتد. از آن جایی که نحوه‌ی وجود آدمی زمان‌مند است و بر شرایط و اوضاع تقویم می‌یابد، یا به عبارت دیگر وجود آدمی امکان‌های خویش را از زمان و شرایط تاریخی می‌گیرد، می‌توان گفت که عقل اگر بتواند نحوه‌ی وجود آدمی را نشان دهد، آن نحوه‌ی وجود را با اندیشیدن به زمان و تاریخ نشان خواهد داد.

زمان افغانستان، از بدو تأسیس تا حال حاضر، زمان متمایز از زمان سنت و زمان تجدد است. این تمایز در زمان الزاماً تمایز در وجود هم است. وقتی که زمان افغانستان، نه زمان سنت باشد و نه زمان تجدد، معلوم است که زمانی است که در بنیاد با سنت و تجدد متفاوت است و وجودی که در زمان بی‌نسبت به سنت و تجدد تکوین یافته است، بی‌تکلیف خواهد بود و نه نسبتی با قدیم خواهد داشت و نه نسبتی با جدید؛ یعنی آن نحوه‌ی وجود، نه سنتی است و نه جدید؛ بل که وجودی است که فاقد هر نوع تعلق انتولوژیک و معرفت‌شناسانه هم با جهان مدرن و هم جهان سنت است. از این رو، زمان افغانستان، فقط با وضعیت عصیت رابطه خواهد داشت.

زمان اتفاق افتادن افغانستان که یک پدیده‌ی کاملاً بی‌خاستگاه بود و خاستگاه تاریخی نداشت، هم‌زمان با پایان سنت موجود در حوزه‌ی فرهنگی بلخ و شکل‌گیری ایده‌ی مدرن در غرب بود؛ یعنی افغانستان، همان قدر که نسبتی با تجدد نداشت، فاقد سنت هم بود؛ البته اگر منظور از سنت، برخی آیین‌ها و باورهای عقیدتی و رسم‌ورواج‌های قبیلگی نباشد و در نسبت با عقل فهمیده شود. سنت، چیزی جز اصول و مبانی فهم نیست، همان گونه که تجدد هم چیزی جز اصول و مبانی فهم و وانگهی یک نظام آگاهی نیست. سنت و وضعیت مدرن، هر دو بنیاد عقلانی دارند. لذا افغانستان، چون بنیاد مابعدالطبیعی‌اش عقل نیست، ربط منطقی به سنت ندارد؛ نه به مبانی و اصول فهم سنت تعلق دارد و نه به جهان جدید؛ بل که نحوه‌ی مواجهه‌ای با جهان است که امکان‌های خویش را به میانجی عصیت ادراک می‌کند و چیزی سواً افغانیت و اسلامیتی که برای افغانیت خادم باشد، برایش مسئله نیست.

عصیت، وضعیت متمایز از وضعیت سنت و وضعیت تجدد است. وضعیت سنت و وضعیت تجدد، ناظر بر شهر است؛ ولی وضعیت عصیت، وضعیت ناظر بر بیابان و ضدشهر (ابن خلدون، بی‌تا: ۳۰۳)، حتا اگر هیئت شهر

کابلستان را اوغان و پشتون شاهنامه را پشتون معرفی کند و حتا برای اثبات قدامت نام افغان، به تاریخ هرودوت نیز ارجاع می‌داد. مقاله‌ی «دین، دولت، وطن، ملت» در صدد است تا افغانیت/اوغوبودن را به مثابه‌ی بن و اساس دولت و ملت تدوین کند و اسلامیت را امکان ذاتی شکل‌گیری ملت و دولت و مجال تحقق تاریخی افغانیت، جا بزند (طرزی، ۱۳۵۵: ۳۷۳).

**سه: افغانیت و اسلامیت؛ پاسخی به پروژه‌ی دولت-ملت**

افغانیت و اسلامیت در دوره‌ی امان‌الله، جای پای مطمئن‌تری یافت. طرزی در این دوره، به عنوان ناظر در «اداره‌ی امور خارجی» فعالیت داشت و چنان چه قبلاً گفته شد، با شاه از روابط خانوادگی نیز برخوردار بود. جریده‌ی امان افغان، شورای علوم، مجلس وضع قوانین، مجله‌ی ارشادالنسوان، نظارت معارف و طرح نقشه‌ی شهر کابل، از کارهای دوره‌ی امانی بودند که در راه افغان کردن اسلام کردن غنیمت جنگی/کشور قومی افغانستان، انجام شدند. امان و اطرافیان، وحدت ملی را تنها از راه هویت مشترک (افغان‌بودن)، کشور مشترک (جایی که باید از اوغان باشد/افغانستان)، دین مشترک (اسلام/لا‌اید دینی که حافظ منافع قبیلگی باشد) و زبان مشترک (پشتو/فاقد تاریخ و اسناد مکتوب) ممکن می‌دانستند که از قضا همه‌ی این مجاری و راه‌های رسیدن به وحدت ملی، سرشت و ساختار قومی داشته و از هسته‌های صلب اتنیکی تلمبار بودند. البته کمی بعد، در ذهن آن‌ها بازتعریف اوغوبودن/افغانیت جرقه زد و لذا آن‌ها، زور کردند تا آن را بر دیگر اقوام کشور نیز تعمیم بدهند؛ یعنی اقوام دیگر را با دادن نام اوغو، زیر سلطه‌ی اوغو بیاورند. برای ترویج افغان‌بودن، اصطلاحاتی چون افغان، ملت افغان و افغانستان که بر ساخته‌ی وضعیت عصیت بود، شیوه‌های مختلفی در پیش گرفته شد که از جمله‌ی آن‌ها، می‌توان به ضرب سکه‌های افغانی به جای رویه‌ی کابلی و تأسیس انجمن «د پشتو مرکه» مثال زد.

در دوره‌ی نادرشاه و ظاهرشاه، کارهای دیگری برای ریشه‌های سلطه و وضعیت عصیت بر پایه‌ی افغانیت و اسلامیت صورت گرفت. در این دوره (۱۳۰۸ - ۱۳۵۲ ش)، انجمن ادبی کابل تأسیس شد که ماهنامه‌ای به نام کابل را انتشار می‌داد؛ این انجمن بعدها به پشتو تولنه/انجمن پشتو تعویض نام یافت که در ۱۳۲۱، بخش تاریخ آن انشعاب یافته و انجمن مستقلی را به نام انجمن تاریخ افغانستان به وجود آورد. ریاست این انجمن به عهده‌ی احمدعلی کهزاد بود و عبدالحی حبیبی (واپسین رییس این انجمن)، محمدنبی کهزاد، عتیق‌الله معروف و احمدعلی محبی، از اعضای برجسته‌ی آن بودند. این انجمن، زیر نظر انجمن پشتو تولنه در خط سیر سیاست تاریخ‌نگاری رسمی حکومت و بر مصب تعیین‌کننده‌ی اسلامیت و افغانیت یا وضعیت عصیت حرکت می‌کرد.

انجمن تاریخ زمانی که مجله‌ی آریانا و مجله‌ی افغانستان را انتشار می‌داد، کتاب‌هایی را که با تاریخ افغانستان (یا اسلام) ارتباط داشت نیز، طبع و نشر می‌کرد و با انجمن ایران جوان و انجمن آثار ملی در ایران، ارتباط تنگاتنگ و نزدیک داشت. تعدادی از ایرانی‌ها با مجله‌ی آریانا رسماً هم‌کاری کرده‌اند. محمد قزوینی، مجتبیا مینوی، سعید نفیسی و باستانی پاریزی از جمله‌ی کسانی استند که مقاله‌هایی در این مجله دارند. در وضعیت عصیت، کوشش تام اسباب سلطه و غلبه‌ی قبیلگی، معطوف به این بود که همه‌ی داشته‌ها، موارث و مفاخر تاریخی ایران کهن، خراسان یا سرزمین‌های بلخی را به پای کوشانیان کوچی و افغانستان مصادره و برای قبیلگی بی‌تاریخ، تاریخ خیالی بسازد و همه چیز را در وضعیت عصیتی، دلالت و سخن ساکن کنند. از این رو، وضعیت/وضع‌شدگی تاریخی دلالت یا وضع تعیینی‌اش که هر چیزی را تا جایی که ممکن بود، در جایگاه وجودی و شناختی خودش، نشان می‌داد، فروپاشید و به نحو تحمیلی مدلول‌های کاملاً بی‌ربطی برای دال‌ها اعتبار و تعیین شد.

کوشش‌های عبدالحی حبیبی و احمدعلی کهزاد، در جعل و تصرف و تحریف نمونه‌ی بارز و کامل تنفس در فضای مسموم وضعیت عصیت و انحطاط زبان/فروپاشی دلالت است. آن‌ها به مدد انکار حقایق مسلم تاریخی (مسلم بر اساس منابع مکتوب)، تلاش کردند تا آگاهی و وجدان کاذبی را تأسیس کنند که ضامن تحکیم و ابقای وضعیت عصیت شود. پس به تولید معلومات کاذب و آگاهی معیوبی خطر کردند که وضعیت عصیت و منافع قبیلگی اقتضا می‌کرد. آن‌ها، با سعی بر حذف عناصر غیرقبیلگی‌ای و دلالت‌های بی‌نسبت با وضعیت عصیت، نه تنها که امکان ماهیتی بازگشت عقل را به شهر سلب کردند؛ بل که عرصه‌ی فرهنگ و گفت‌وگو را بر فقدان منطق و عقلانیت یا فروپاشی دلالت‌های معنادار در وضعیت‌های جدا از وضعیت عصیت، قائم کردند.

**چهار: افغانستان چیست؟**

شاید روشن شده باشد که صحبت از مواجهه‌ی افغانستان با تجدد و ایده‌ی مدرن، بدون تدارک پاسخ به پرسش از ماهیت افغانستان ممکن نیست. با اندیشیدن به

به خود بگیرد. افغانستان، وضعیت عصیت است که عقل در آن نمی‌تواند جایگاهی داشته باشد و در غیبت عقل، هر چیزی ممکن و همه چیز ناممکن است. هر چیزی بر هر چیزی دلالت دارد و هیچ چیزی بر هیچ چیزی دلالت ندارد. وضع‌شدگی سنت و وضع‌شدگی مدرن، در وضع‌شدگی عصیت ویران می‌شوند و وضعیت عصیت، کوشش می‌کند بر بنیاد دلالت‌های مبتنی بر افغانیت و اسلامیت، با وضعیت مدرن و وضعیت سنت نسبت بسازد؛ که تا این گونه باشد، نه سنت فهمیده می‌شود و نه مدرنیته؛ انحطاط قار نتیجه‌اش خواهد بود.

نتیجه

افغانستان یک اختلال در راه تاریخ و فرهنگ بلخی بود. حادثه‌ای که تکوینش قائم بر نسخ مبانی و اصول فهمی بود که تعادل وجودی و شناختی در حوزه‌ی فرهنگی بلخ را تضمین می‌کرد. به این معنا، بر خلاف تصور معمول، افغانستان با پایان فرهنگ بلخی، به انحطاط نمی‌رسد و اصلاً انحطاط فرهنگ بلخی نیست، بل که اساساً وضعیت دیگری است، که هیچ نسبت ایجابی با وضعیت سنت، تاریخ و فرهنگ بلخی ندارد. در عرف و موضع عوام، می‌توان افغانستان را کشور نوتأسیسی تصور کرد که اگرچه عمدتاً تا سه قرن تاریخ و سرگذشت دارد، ولی ادامه‌ی خراسان و هویت‌های سرزمینی فرهنگ بلخی است. این مقاله اما کوشش کرد، با خروج از مسلمات و مشهورات، نخست به گسست افغانستان از سرزمین‌های بلخی و سنت و فرهنگش بپردازد و دوم این که پرسش از ماهیت افغانستان را مانند یک ضرورت گذرناپذیر طرح کند؛ چرا که پرسش از ماهیت افغانستان، می‌تواند منتهی به تصور جامع از انحطاط شود و درک شرایط امکان خروج از آن را فراهم کند.

برای فهم ماهیت افغانستان، سه وضعیت متمایز مطرح شد؛ وضعیت عصیت، وضعیت سنت و وضعیت مدرن. دو وضعیت سنت و مدرن اولاً و بالذات بنیاد عقلانی دارند و با عقل ممکن شده اند که در اولی، عقل خودش را به عنوان کاشف متعین می‌کند و در دومی، جهان را در خود متعین کرده و در صدد تصرف وجود بر می‌آید که تبدیل به قدرت شده و مظهر اصلی آن علم مدرن است؛ اما بنیاد متافیزیکی وضعیت عصیت، اولاً و بالذات عقل نیست؛ بل که وضعیتی است که در مورد جایگاه وجودی عقل گرفته شده و امکان‌های آن را با اغراض قبیلگی و به ویژه نیت سلطه‌ی قبیلگی (عصیت) محاصره و تحدید کرده است. از این رو، از آن جایی که افغانستان یک وضعیت است و آن وضعیت بنیاد عقلانی و اصلاً نسبتی با عقل ندارد، نمی‌توان در درون این وضعیت، وضعیت سنت و مدرن را فهمید و اگر در باره‌ی وضعیت مدرن و سنت سخنی هم گفته شود، با دیگردیسی و گسست خواهد بود. ممکن است از علم، فرهنگ، هنر و دین چیزهایی گفته شود؛ ولی چون توان اندیشیدن ندارد و عقل محصور مسلمات و مشهورات وضعیت عصیت و غایت آن است، فهمی اتفاق نمی‌افتد و امور و چیزها معناها و دلالت‌هایی که در وضعیت سنت و وضعیت مدرن دارند را از دست می‌دهند و لذا مواجهه‌ای ممکن نمی‌شود.

مشکل نهضت مشروطه، تجدد امانی و کمونیزم افغانی، این بود که اولاً به جایگاه وضعی دلالت‌ها و تعلق آن‌ها به وضعیت‌های سه‌گانه‌ی متمایز توجه نداشتند؛ دوم این که از درون وضعیت عصیت و به هیچ وجه تنه‌ی به گذار از آن، کوشش می‌کردند ایده‌ی مدرن و وضعیت تجدد را بفهمند و سوم این که موضع معتنی به مسلمات داشتند و فکر می‌کردند که فصل نهایی هر چیزی در هر وضعیتی، ثابت و ابدی است. در صورتی که مثلاً دلالت‌های علم و دین در وضعیت مدرن متمایز از وضعیت سنت و وانگهی در وضعیت

عصیت اگرچه دیکته‌شده و روگرفتی از سنت است؛ ولی کاملاً متمایز با آن است.

جریان‌های افغانی مواجهه با ایده‌ی مدرن و توسعه با تکیه بر مسلمات و مشهورات ناندیشیده و عدم اندیشیدن به ماهیت افغانستان، بر فهم و اخذ ایده، علم و عقل مدرن فایق نیامدند و از چیزی که سخن گفتند، هیچ نگفتند و سخنان شان کاملاً بی‌نسبت ماند؛ انحطاط زبان و فروپاشی دلالت. صورت انضمامی و اولیگی انحطاط زبان و فروپاشی دلالت، همین آشفتگی و تناقض است. از چیزی که سخن گفته می‌شود، در واقع از آن هیچ گفته نمی‌شود؛ مثلاً طرزی بسی چیزها از علم مدرن و فراگیری آن و وانگهی نسبت آن با اسلام و وضعیت عصیت گفت؛ ولی هم‌زمان هیچ چیزی از علم مدرن، فراگیری آن و تبعاً از نسبت آن با اسلام نگفت. دال‌های بریده از مدلول، کاملاً ماهیت پارادوکسیکال و متناقض دارند؛ بر هر چیزی دلالت می‌کنند و بر هیچ چیزی دلالت نمی‌کنند.

**منابع**

- افلاتون (۱۳۹۸)، دوره‌ی آثار، جلد سوم، ترجمه‌ی محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی.
- افضل‌ی، محمد اسلم (۱۳۶۸)، جنبش آزادی‌خواهی و ماهیت دولت امانی، کابل، آکادمی علوم جمهوری افغانستان.
- بن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (بی‌تا)، التاریخ ابن خلدون، مجلد الاول (مقدمه)، إعتنی تصحیح الفاظها والتعلیق علیها ترکی فرهان المصطفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- حق‌شناس، ش.ن (۱۳۶۳)، دسایس و جنایات روس در افغانستان، مشهد، کمیته‌ی فرهنگی جمعیت اسلامی.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۶۷)، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران، دنیای کتاب.
- -----، (۱۳۷۲)، جنبش مشروطیت در افغانستان، بی‌جا، بی‌نا.
- خراسانی، محمدکاظم بن حسین (۱۴۳۱)، کفایة الأصول، قم، موسسه‌ی آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث.
- طرزی، محمود (۱۳۵۵)، مجموعه مقالات در سراج الاخبار افغانیه، مقدمه و تدوین روان فرهادی، کابل، بیهقی.
- -----، (۱۳۳۰)، افغانستان، کابل، دارالسلطنه‌ی کابل.
- -----، (۱۳۳۱)، روضه‌ی حکم، کابل، دارالسلطنه‌ی کابل.
- طالب‌زاده، سید حمید (۱۳۸۴)، تحلیلی فلسفی از نسبت ریاضیات و علم جدید، فصل‌نامه فلسفه‌ی دانشگاه تهران، شماره ۱۰.
- غبار، غلام‌محمد (۱۳۹۱)، افغانستان در مسیر تاریخ، بی‌جا، انتشارات محسن.
- فرهنگ، محمدصدیق (۱۳۸۰)، افغانستان در پنج اخیر، تهران، انتشارات عرفان.
- کیانوری، نورالدین (۱۳۹۵)، تحولات افغانستان و مسائل بغرنج ما، تهران، حزب توده.
- کهزاد، احمدعلی (۱۳۵۵)، افغانستان در شاهنامه، کابل، بیهقی.
- وکیلی پوپلزایی، عزیزالدین (۱۳۶۴)، سلطنت امان‌الله شاه و استقلال مجدد افغانستان، کندهار، علامه رشاد اکادیمی.
- هزاره، فیض‌محمد کاتب (۱۳۹۱)، سراج‌التواریخ، به کوشش محمدابراهیم شریعتی، تهران، عرفان.
- -----، (۱۳۳۱)، -----، کابل، دارالسلطنه‌ی کابل.



# چرا امریکا مسئول وضعیت کنونی افغانستان است؟

محمد سخی رضایی



شد. آن چه امریکا از ابتدای گفت‌وگوهای صلح با طالبان در پی آن بود، گرفتن تضمین‌های لازم از طالبان در راستای جلوگیری از هر نوع تهدید علیه امریکا و هم‌پیمانان این کشور بود. زمانی که امریکا تضمین‌های لازم را از طالبان دریافت کرد، دیگر به اصل «توافق در مورد دو بخش اول راه را برای دو بخش آخر هموار می‌کند» پای‌بندی نشان داد. بحث حقوق اساسی شهروندان، حقوق زنان و دست‌آوردهای دموکراتیک در گفت‌وگو با طالبان، موضوعات حاشیه‌ای برای امریکا بود. به همین اساس، امریکا این مباحث را به خود افغانستانی‌ها واگذار کرد تا در گفت‌وگوهای میان خودشان، روی آن‌ها بحث و توافق صورت بگیرد، در حالی که می‌دانست چنین امری امکان ندارد؛ زیرا امریکا با امضای این توافق نام، اهرم‌های فشار خود بر طالبان را از دست داد. از جانب دیگر، حکومت افغانستان و جناح‌های سیاسی از عدم انسجام راه‌بردی رنج می‌بردند و دارای یک دیدگاه مشترک راه‌بردی در مورد گفت‌وگوهای صلح و آینده نظام افغانستان هم نبودند. دادن تعهد به طالبان مبنی بر آزادسازی همه زندانیان سیاسی آن‌ها، در حقیقت میخ آخری بود که بر تابوت روند گفت‌وگوها و در نهایت نظام جمهوری توسط امریکا زده شد؛ زیرا با آزادسازی زندانیان طالبان، نه تنها جبهه‌های نبرد گرم‌تر شد، بل اندک امیدي که مردم و دولت نسبت به تعهد امریکا برای حمایت از نظام و دست‌آوردهای دو دهه داشتند نیز، بر باد رفت و پشت جبهه‌های نبرد را خالی ساخت.

## نتیجه‌گیری

امریکا پیشینه‌های تاریک و پیش‌بینی‌ناپذیر در خروج نظامی از کشورهای منازعه‌خیز و رهاکردن متحدان خود دارد. این کشور در اپریل ۱۹۷۵، سایگون، پایتخت آن زمان ویتنام جنوبی را ترک کرد و در جون ۱۹۹۳ به مأموریت نیروهای حافظ صلح خود به شکل غیرمترقبه پایان داد. براساس توافق‌نامه‌ی دوحه، روند خروج نیروهای امریکایی و ناتو، از اول می ۲۰۲۰ آغاز و در ۳۰ اگست ۲۰۲۱ (هشتم سنه ۱۴۰۰)، تکمیل شد.

امریکا با نقض توافق‌نامه‌ی هم‌کاری‌های استراتژیک، پیمان امنیتی با افغانستان و امضای توافق‌نامه دوحه افغانستان را ترک کرد. این کشور در حالی توافق‌نامه‌ی صلح با طالبان را امضا کرد که حکومت افغانستان را به طور کامل در حاشیه‌ی این روند قرار داده و روند صلح، کاملاً شکل امریکایی به خود گرفته بود. هم‌چنین، توافق‌نامه دوحه چنان یک‌جانبه بود و امتیاز بی‌شماری به طالبان داد که نه تنها منجر به اعتراض‌هاش شدید رهبران حکومت، رهبران قومی، فعالان حقوق زن در افغانستان شد، بل که بسیاری از اعضای کنگره‌ی امریکا نیز نسبت به محتویات این توافق‌نامه نگرانی‌های جدی داشتند. با امضای این توافق‌نامه در غیاب حکومت افغانستان، ایالات متحده به طالبان رسماً مشروعیت داد.

با خروج شتاب‌زده‌ی امریکا از افغانستان، تقریباً تمام دست‌آوردهای دموکراتیک افغانستان از دست رفت؛ زیرا اگر امریکا به شکل مسئولانه نیروهای خود را از افغانستان خارج می‌کرد، زمینه‌های لازم برای صلح و ثبات به شکل توافق بین‌الافغانی که در آن همه طرف‌ها به شمول طالبان حضور می‌داشتند، فراهم می‌شد. در چنین فرایندی، آتش‌بس همه‌جانبه می‌توانست شکل بگیرد و یک حکومت مؤقت با حمایت شورای امنیت سازمان ملل ایجاد شود که به اصول دموکراتیک پایند باشد.

یا تدابیر اجرایی این قرارداد، نمی‌تواند باعث فسخ این قرارداد شود؛ اما، فسخ این قرارداد، می‌تواند مطابق این بند منتج به فسخ تمامی ضمایم و تدابیر اجرایی آن شود.» این در حالی است که امریکا در زمینه‌ی فسخ خروج نیروهایش از افغانستان، هیچ اطلاعی به دولت افغانستان نداد و دولت افغانستان، بعد از نهایی‌شدن مقدمات خروج و بدون ارائه‌ی اطلاع کتبی از جانب امریکا، از این مسئله آگاه شد.

متأسفانه بسیاری از گروه‌های سیاسی و شهروندان، بر این باور بودند که پیمان هم‌کاری‌های امنیتی بین امریکا و افغانستان، اساس یک هم‌کاری درازمدت راه‌بردی را در افغانستان پی‌ریزی می‌کند. آن‌ها به این فکر بودند که بر اساس این پیمان، زمینه‌ی حمایت‌های بیش‌تر امریکا در بخش‌های نظامی و انکشافی پس از ۲۰۱۴ فراهم می‌شود و جامعه‌ی جهانی، به حمایت‌های خود در حوزه‌های مختلف به ویژه امنیت و حمایت از نیروهای امنیتی، ادامه می‌دهند و در پرتو این پیمان، صلح، ثبات و امنیت تأمین می‌شود و توسعه ادامه می‌یابد. از دید عبدالله، رییس اجرایی حکومت وحدت ملی، امید می‌رفت که این پیمان، زمینه‌ی خودکفایی افغانستان را فراهم کند؛ ولی رویکرد امریکا نسبت به افغانستان، نشان داد که امریکا نه نسبت به مسائل حقوق بشری در افغانستان نگرانی جدی داشته و نه به افغانستان، به عنوان یک شریک راه‌بردی می‌دیده است.

## توافق‌نامه‌ی صلح دوحه میان امریکا و طالبان

توافق‌نامه‌ی صلح دوحه در ۲۹ فبروری ۲۰۲۰ برابر با ۱۰ حوت ۱۳۹۸ خورشیدی، در دوحه، پایتخت قطر، بین امریکا و طالبان امضا شد. در این توافق‌نامه، خروج امریکا از افغانستان، مشروط به دادن تضمین‌های لازم از جانب طالبان مفید است. «پس از اعلام تضمین‌ها برای خروج کامل نیروهای خارجی و جدول زمانی در حضور شاهدان بین‌المللی و تضمین و اعلام این که از خاک افغانستان علیه امنیت امریکا و متحدانش استفاده نخواهد شد، در حضور شاهدان بین‌المللی، امارت اسلامی طالبان - که توسط امریکا به عنوان یک دولت شناخته نمی‌شود و به نام طالبان معروف است/شناخته می‌شود- مذاکرات بین‌الافغانی را با طرف‌های افغان در ۱۰ مارچ ۲۰۲۰ مطابق ۱۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۲۰ حوت ۱۳۹۸ خورشیدی شروع خواهد کرد.»

از آن جایی که امکان داشت، یکی از طرفین جنگ و یا هر دو طرف در زمان گفت‌وگو، حمله‌های خود را با هدف تحت فشار قراردادن طرف دیگر، برای گرفتن امتیازهای بیش‌تر تشدید کند، «اعلام یک آتش‌بس دائمی و جامع، یکی از موضوعات آجندای گفت‌وگو و مذاکرات بین‌الافغانی خواهد بود. شرکت‌کنندگان مذاکرات بین‌الافغانی در مورد تاریخ و چه‌گونگی آتش‌بس دائمی و فراگیر، از جمله مکانیزم‌های اجرایی بحث خواهند کرد که همراه با تکمیل و توافق در مورد نقشه‌راه سیاسی آینده‌ی افغانستان اعلام خواهد شد.»

چهار بخش فوق با هم مرتبط و با هم وابسته استند و هر یک، مطابق جدول زمانی توافق‌شده و شرایط توافق‌شده تطبیق خواهد شد. توافق در مورد دو بخش اول، راه را برای دو بخش آخر هموار می‌کند. رویکرد سیاست اول امریکا در توافق‌نامه دوحه کاملاً آشکار است. توافق‌نامه بین طالبان و امریکا، موسوم به «توافق‌نامه دوحه»، تجلی سیاست «اول امریکا» بود؛ نمونه‌ای عالی از یک سیاست خودکامه که به قیمت منافع ملت و دولت افغانستان تمام

هرچه عاجل در مشورت با هم، پاسخ مناسبی را به شمول اقدام‌های سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی، به توافق دو طرف و در مطابقت با احکام قوانین اساسی شان، طرح و تطبیق کنند.

از جانب دیگر، در ابعاد امنیتی و دفاعی در توافق‌نامه، «امریکا به منظور کمک در ایجاد یک چارچوب درازمدت هم‌کاری‌های دو جانبه‌ی امنیتی و دفاعی، افغانستان را به عنوان متحد عمده‌ی خارج ناتو، تلقی می‌کند.» بر اساس توافق‌نامه، طرفین بر حمایت‌های همه‌جانبه‌ی شان در راستای صلح و مصالحه تأکید کرده بودند. بر اساس این توافق‌نامه، «افراد و گروه‌هایی می‌توانستند شامل روند صلح و مصالحه شوند که با القاعده قطع رابطه کنند؛ از خشونت دست بردارند؛ همین گونه، به قانون اساسی افغانستان از جمله ضمانت‌های آن و به حقوق همه زنان و مردان این کشور، احترام بگذارند و در همه اقدام‌ها و تفاهم‌های دولتی در خصوص صلح و مصالحه، ارزش‌های مندرج در قانون اساسی افغانستان را رعایت کنند.»

زمانی که آقای خلیل‌زاد به عنوان نماینده‌ی ویژه‌ی رییس‌جمهور امریکا در امور صلح افغانستان تعیین شد، خوش‌بینی‌های نسبتاً زیادی در مورد روند صلح وجود داشت؛ زیرا آقای خلیل‌زاد تا حدودی به مخالفت با سیاست‌های پاکستان در افغانستان مشهور بود و از آن جایی که یک امریکایی افغانی‌الاصول است، مردم انتظار داشتند در معاملاتی که پشت پرده‌ی سیاست انجام می‌شود، همه دست‌آوردهای دو دهه‌ی گذشته افغانستان را به باد نهد؛ امری که با آغاز مذاکرات مستقیم بین امریکا و طالبان، روزبه‌روز گمانه‌زنی‌ها و سوءظن‌ها نسبت به خلیل‌زاد را در بین مردم و حکومت افغانستان بیش‌تر کرد.

به نظر می‌رسد تطبیق توافق‌نامه‌ی هم‌کاری‌های استراتژیک میان امریکا و افغانستان، در سطح شعار باقی مانده است؛ زیرا امریکا هیچ گاه این توافق‌نامه را جدی نگرفته و در عمل افغانستان را دوست استراتژیک بیرون از ناتو، نپنداشته است. این رویه تاحدی ادامه پیدا کرد که در روند گفت‌وگوهای صلح با طالبان، خلیل‌زاد تنها غنی را در جریان برخی از موضوعات قرار می‌داد و دیگر مقام‌ها معمولاً در جریان اصل امور قرار نمی‌گرفتند. برعکس مندرجات این توافق‌نامه، اعتناکردن به ارزش‌های قانون اساسی و عدم حضور دولت افغانستان در گفت‌وگوهای صلح، نادیده‌گرفتن حقوق قربانیان جنگ و زمزمه‌ی دولت عبوری یا سرپرست و دست‌نکشیدن گروه‌های تروریستی از خشونت‌ها، تمامیت‌خواهی گروه طالبان در گفت‌وگوها، طرح خروج زود هنگام نیروهای خارجی، مصونیت منافع ملی دولت امریکا، محور گفت‌وگوهای صلح قرار گرفت. در این جریان، دولت افغانستان از روند گفت‌وگوهای صلح غایب بود و نادیده گرفتن دست‌آوردهای ۱۸ ساله‌ی مشترک جامعه‌ی جهانی و افغانستان، روند صلح افغانستان در راستای نقض آشکار مفاد حقوقی و سیاسی پیمان استراتژیک بین افغانستان و امریکا، تا زمان امضای قرارداد صلح بین امریکا و طالبان ادامه یافت.

## پیمان هم‌کاری‌های امنیتی بین افغانستان و امریکا

پیمان امنیتی میان امریکا و افغانستان، به هدف گسترش هر چه بیش‌تر روابط و هم‌کاری‌های راه‌بردی میان دو کشور به امضاء رسید. این قرارداد که دارای شانزده بند بود، دربرگیرنده موضوعات مختلفی مانند بهبود روند صلح و تأمین امنیت، بهبود نهادهای دولتی و حمایت از روند پیش‌رفت‌های اجتماعی و اقتصادی افغانستان و تشویق هم‌کاری‌های منطقه‌ای بود. مهم‌تر این که این باید یک چارچوب قانونی را برای هم‌کاری‌های دفاعی و امنیتی بین افغانستان و امریکا در راستای برقراری صلح و امنیت و رفع نگرانی‌ها، عدم اطمینان و سوءتفاهم‌ها فراهم می‌کرد.

بر اساس احکام بند دوم ماده‌ی ۲۶ این پیمان، قرارداد تنها با توافق کتبی طرفین و یا توسط هر یک از دو طرف با ارائه‌ی اطلاع کتبی ۲ سال قبل به طرف دیگر از طریق مجاری دیپلماتیک، قابل فسخ بود. «این قرارداد، می‌تواند با توافق کتبی طرفین و یا توسط هر یک از دو طرف با ارائه‌ی اطلاع کتبی دو سال قبل به طرف دیگر از طریق مجاری دیپلماتیک، فسخ گردد. فسخ ضمایم و

خروج نیروهای امریکایی از افغانستان، از بحث‌برانگیزترین موضوعات این کشور در داخل و بیرون از افغانستان به ویژه در امریکا بوده است. زمانی که جو بایدن، رییس‌جمهور امریکا، در ۱۹ دسامبر ۲۰۱۸ به جیمز متیس، وزیر دفاع این کشور دستور داد تا شمار نیروهای امریکایی در افغانستان را ۵۰ درصد کاهش دهد، او هم‌زمان دستور خروج کامل نیروهای امریکایی از سوریه را نیز صادر کرد. مؤسسه‌ی رند، با در نظر داشت علاقه‌ی شدید بایدن برای پایان دادن به جنگ امریکا در افغانستان و تأثیرات خروج زود هنگام، برخی پیامدهای احتمالی چنین خروجی را این گونه برشمرد؛ ۱: سایر نیروهای عضو ناتو نیز افغانستان را ترک خواهند کرد؛ ۲: حضور نیروهای امریکایی و دیگر نیروهای بین‌المللی فوراً کاهش خواهد یافت؛ ۳: کمک‌های خارجی و امنیتی قطع خواهد شد؛ ۴: حکومت در کابل تأثیر و مشروعیت خود را از دست خواهد داد؛ ۵: طالبان کنترل خود بر قلمرو و نفوس افغانستان را افزایش خواهد داد؛ ولی با مقاومت روبه‌رو خواهد شد؛ ۶: تلفات ملکی به شدت افزایش خواهد یافت و سیل مهاجران به بیرون از افغانستان سرازیر خواهد شد و سرانجام، گروه‌های تندرو به شمول القاعده و داعش، بیش‌تر منسجم خواهند شد، سربازگیری خواهند کرد و حمله‌هایی را علیه اهداف منطقه‌ای و در خاک امریکا، سازمان‌دهی خواهند کرد.

با تکمیل روند خروج نیروهای امریکا و ناتو در ۳۱ اگست ۲۰۲۱ از افغانستان، جنگ ۲۰ ساله‌ی امریکا نیز در افغانستان به پایان رسید. در نتیجه، طالبان کنترل کامل کشور را در دست گرفتند. طالبان پس از تسلط بر کابل، قانون اساسی افغانستان را لغو کردند، پالیسی‌های محدودیت بر زنان را به طور نظام‌مند تطبیق کردند و در این راستا، زنان را از کار در اداره‌های حکومتی، خصوصی و مؤسسه‌های بین‌المللی منع کردند. این گروه، زنان و دختران را از آموزش متوسطه و تحصیلات عالی منع کردند. **مبانی الزام‌آور برای خروج مسئولانه‌ی امریکا از افغانستان**

امریکا که با ادعای مبارزه، دموکراتیزه‌سازی و ترویج و تقویت اصول دموکراتیک، در ۲۰۰۱ به افغانستان حمله و دولت طالبان را ساقط کرد. امریکا در دو دهه حضور در افغانستان، سازوکارهایی را از توافق‌نامه‌ی هم‌کاری استراتژیک بین دو کشور تا توافق‌نامه‌ی صلح دوحه شکل داد. این اسناد، بستر هم‌کاری‌های استراتژیک و صلح‌سازی را در افغانستان پی‌ریزی کرد.

برای بررسی این که چرا خروج امریکا از افغانستان غیرمسئولانه بوده است، به بررسی اسناد موجود در مورد تعهدات امریکا در زمینه‌ی خروج از افغانستان می‌پردازیم. توافق‌نامه‌ی هم‌کاری‌های استراتژیک بین افغانستان و امریکا

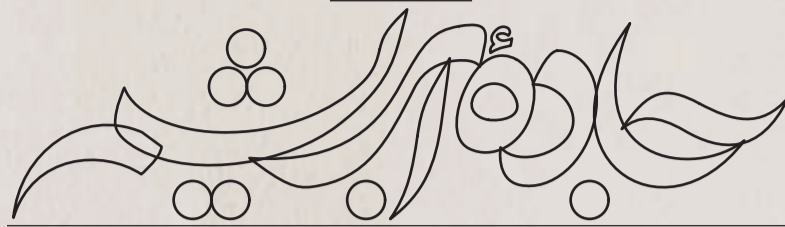
توافق‌نامه‌ی هم‌کاری‌های استراتژیک بین جمهوری اسلامی افغانستان و امریکا، در عقرب ۱۳۹۱ توسط لویه‌جرگه‌ای که به هدف بحث و تبادل نظر روی مندرجات توافق‌نامه و در نهایت تصویب و یا رد آن تشکیل شده بود، تأیید شد. بر اساس حکم ماده‌ی اول بخش هشتم این توافق‌نامه، توافق‌نامه‌ی هم‌کاری‌های استراتژیک بین افغانستان و امریکا تا پایان ۲۰۲۴ میلادی (۱۴۰۴ خورشیدی) دارای اعتبار بود. هم‌چنان برای تمدید، طرفین می‌توانستند با موافقت کتبی مشترک، شش ماه قبل از تاریخ انقضا، توافق‌نامه را برای یک دوره‌ی دیگر طبق توافق قبلی تمدید کنند. برای فسخ آن نیز، طرفین با موافقت کتبی هر دو طرف، می‌توانستند در هر زمانی توافق‌نامه را تعدیل یا فسخ کنند. لازم به یادآوری است که در یک از طرفین، باید در مورد تصمیم خود برای فسخ این توافق‌نامه، یادداشت کتبی ارائه کند که در آن صورت نیز، برای یک سال پس از ارائه چنان یادداشتی مدار اعتبار بود.

در توافق‌نامه‌ی هم‌کاری‌های استراتژیک میان امریکا و افغانستان، تأکید شده بود که ثبات افغانستان، در ترقی و ثبات آسیای جنوبی و آسیای مرکزی نقش دارد. همین گونه، در توافق‌نامه آمده بود که امریکا، هر گونه تجاوز بیرونی علیه افغانستان را موجب نگرانی شدید خود می‌پندارد و در صورت وقوع چنین رویدادی، طرفین باید

به نظر می‌رسد تطبیق توافق‌نامه‌ی هم‌کاری‌های استراتژیک میان امریکا و افغانستان، در سطح شعار باقی مانده است؛ زیرا امریکا هیچ گاه این توافق‌نامه را جدی نگرفته و در عمل افغانستان را دوست استراتژیک بیرون از ناتو، نپنداشته است. این رویه تاحدی ادامه پیدا کرد که در روند گفت‌وگوهای صلح با طالبان، خلیل‌زاد تنها غنی را در جریان برخی از موضوعات قرار می‌داد و دیگر مقام‌ها معمولاً در جریان اصل امور قرار نمی‌گرفتند. برعکس مندرجات این توافق‌نامه، اعتناکردن به ارزش‌های قانون اساسی و عدم حضور دولت افغانستان در گفت‌وگوهای صلح، نادیده گرفتن حقوق قربانیان جنگ و زمزمه‌ی دولت عبوری یا سرپرست و دست‌نکشیدن گروه‌های تروریستی از خشونت‌ها، تمامیت‌خواهی گروه طالبان در گفت‌وگوها، طرح خروج زود هنگام نیروهای خارجی، مصونیت منافع ملی دولت امریکا، محور گفت‌وگوهای صلح قرار گرفت.



هفته شامه



یادنامه ای یادرفندگان

سال هشتم • شماره ۲۰۲ • شنبه • ۲۷ اسد ۱۴۰۳ • ۱۷ آگست ۲۰۲۴



❁ **زنان و دختران دست از مطالبات خود برندارند** صفحه ۱۴

گفت‌وگوی هفته نامه جاده‌ی ابریشم با منیژه باختری، نویسنده و سفیر جمهوری اسلامی افغانستان در ویانا-اتریش.

❁ **بنیاد مابعدالطبیعی افغانستان؛** صفحه ۱۵

ماهیت افغانستان و مطالعه‌ی شرایط امکان توسعه و خروج از انحطاط

❁ **چرا امریکا مسؤل وضعیت کنونی افغانستان است؟** صفحه ۱۹

جاده ابریشم

زنان: عادلہ آذین نظری  
مترجم انگلیسی: محمد سخی رضایی  
صفحه آراء: موسی آتبین

فرهنگ: روح‌الله کاظمی، دکتری فلسفه اسلامی  
تاریخ: محمد انور رحیمی  
ادبیات: عصمت الطاف، دانشجوی مقطع دکتری زبان و ادبیات فارسی  
حقوق بشر: عارف وفایی

صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: محمد جان احمدی  
ایمیل: info@jade-abresham.com  
سردبیر: خالق ابراهیمی